

هو  
الجامع المتفرع  
كتاب

اوراق پریشان

اثر خامه

اسفر

ابوالقاسم مرتضوی

متخلص بآذر

اینورق‌ها در این پریشانی جمع بی مطالب سودمند  
مذهب اخلاق و مکمل نکات و رموز می‌تاب الباقی است

یا اجاره

ریاست حمیله معارف

حق طبع محفوظ

شهر شعبان لوی نیل

۱۳۳۴

تبریز معارف امید





هو الجامع

بسمه تبارك

= اوراق پریشان =

تأليف

احقر ابو القاسم مرتضوی

متخلص به آذر



نام کتاب اوراق پریشان

شماره موس ۴۴۲۱

شماره منصوص

حق طبع محفوظ

محل فروش

تبریز: کتابخانه آذربایجان

هر نسخه که بامهر مؤلف مجهور نباشد نقیب

ربیع الاول

۱۳۳۴

۴۴۲۱

تبریز مطبعه « امید »



وقتی که کتابی که در این کتابخانه است را بفروشد باید به این کتابخانه اطلاع دهد و در صورتی که این کار را نکند عتاب خواهد داشت





هو  
الجامع المتفرقین  
افاده مرام

از آنجائیکه محصلین علوم و طالبان فنون را در وطن عزیز ما بر حسب معمولیت اصول  
تدریس و فقدان اسباب لازمه و فقر و مسکنت عمومی که نتیجه و ثمره شجره خبیثه جهالت و  
نادانی است تدارک و تحصیل کتب متعلق به علوم قدیمه و فنون جدیده موجب بسی اشکال و  
برای اغلبی بلامرغ و محال میباشد نه کتابخانه ملی داریم، نه قرائت خانه عمومی، نه انجمن  
های دانش و نه مجالس علمی

لذا این بنده حقیر ابوالقاسم مرتضوی منخلص بآذر بعض خدمت به عالم معارف و  
معارف خواهان نموید و تحریر صحایف چند موسوم به اوراق پریشان را از یست  
سال قبل تصحیف عزم داده و مجلدات چند نیز تالیف و نگاشته بودم که انقلابات زمان و  
اغتشاشات خانه خراب کن ایران و اختلال حواس و مسافرتها بی مقصد و اساس جمعیت  
مارا پریشان و نگاشته ها را بجا نرساند و از زحمات فوق العاده چندین ساله جز اندوس و  
اسف چیزی در دستم باقی نگذاشت

آنگون که اسباب اقامت موفقی در تبریز فراهم آمده شروع بنگارش این ورقباره ها

نموده و بدو بیان اعتذاری بقارئین عظام و مطالعه کنندگان گرام مینماید  
از آنجائیکه افکار و ادواق و مسالك و ساق ابنای بشر در کافیه احوال و اعمال مخالف  
و مغایر یکدیگر میباشد مقتضی و صلاح چنان دیدیم که در این صحایف اوراق از هر قبیل و هر مقوله از  
احادیث و اخبار و تواریخ و سیر و قصص و حکایات و تراجم احوال مشاهیر رجال و قصاید و اشعار  
با احتراز از تطویل و تصدیح بروجه اختصار انتخاب کرده و بنکاریم که هر کس بر حسب ذوق  
و سلیقه خود آنچه را مایل و طالب است در این پریشان اوراق در باید تعداد مجلدات این کتاب را  
محاله تعیین نمیتوانیم کرد زیرا که تا کاون که عشر آخر ربیع الاول از سال هزار و سیصد و  
سی و چهار هجرت و مطابق با ششم برج دلونوشه نیل ترکی و یست دوم ژانویه ماه فرانسه  
۱۹۱۶ میلاد است چهار مجلد تالیف و تمام شده و بر آن سرم که اگر عمر باقی باشد و  
روزگار فرصت دهد آنچه از دست برآید بر عده مجلدات آن بر افزایم

طبع و انتشار این ورقباره ها را با تمام و تالیف مجلد دهم و موقوف داشته بودم چون بنده  
زاده ابراهیم از دیر زمان یعنی از پانزده سال قبل که او را ایام طفولیت و بهار حیات خیر  
و ملاحظت بود اشتغال دائمی بنده بمطالعه و تحریر و جمع و تالیف این پریشان اوراق ذهن  
او را خسته و پستوهش میآورد و پس از آنکه تحصیل و تعلیم مداومت و لذت فوق العاده علم  
را چشید همین ورقباره ها اسباب اشتغال و اصرار وقت او گردید و ساعه و تأخیر در طبع  
و انتشار آن را جایز ندانسته و بعض خدمت به عالم معارف و مخارج طبع و نشر این کتاب را  
متقبل و مشکفل گردید

استدعای عاجزانه از قارئین و مطالعه کنندگان محترم این است هر قسم سهو و غلط داشته  
باشد با چشم اغماض بنگرند و اگر مفید فائده بدانند در افاده و استفاده فرو گذاری نفرمایند  
الاحقر آذر



سعدی

شکر و سپاس و عزت خدا را پروردگار خلق و خداوند کبریا  
بیجان من نیست و بجای و لا اله الا هو الذي خلق الارض و السماء

قاموس الاعلام

این کتاب از تألیفات ادیب شهر و دانشمند غریب ترک (یعنی عثمانی) شمس الدین سامی  
بیگ میباشد و آنچه ما از قاموس مذکور ترجمه می کنیم ترجمه تحت اللفظ عبارات و محل  
و تألف است و ابداً تغییر و تبدیلی نداده و اظهار رأی و عقیده از خود نمی کنیم محض تین  
ابتداءً اوراق پریشان خود را با ترجمه احوال قدسیت اشتغال حضرت خاتم الانبیا و سیدالارواح  
محمد المصطفی علیه و اولاده افضل النجاة و الثناء مزین می نمائیم

ابوالقاسم محمد المصطفی و احمد مختار بن عبدالله بن عبدالمطلب بن  
هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مره بن كعب بن لوی بن غالب  
بن فهر القرشی الهاشمی

نام نامی و اسم گرامی حضرت سید الکوین و امام الثقلین مفخر موجودات خاتم الانبیا  
و المرسلین صلوات الله علیه و آله بوده و آنحضرت در سال ۵۶۹ میلاد عیسی مسیح و پنججاه و سه  
سال قبل از هجرت خودشان و در سال و قمره قبل در سال چهل و دوم سلطنت نو شیروان در  
روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول قبل از طلوع آفتاب دنیا را با قدم بسمت لزوم  
مسعود خود مشرف و مزین فرمودند

پدر والا کهر آنحضرت عبدالله بن عبدالمطلب از اولاد فاطمه بنت عمر بن عائد بن  
عمران بن مخزوم المخزومیه با زبیر و ابوطالب با عاتکه و امیمه و بیضا و مره از يك مادر بوده اند  
با اینوجه مخزومیان مدینه منوره دانی های عبدالله والد ماجد حضرت نبوی بودند

والده ماجده آنحضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره بن  
كعب بن لوی بن غالب بن فهر الزهریه القرشیه بوده و نسب او در کلاب یعنی در چهار بطن  
با نسب زوج مکرم خود عبدالله اتصال مییابد

گذشته از آنکه جناب عبدالله در حسن و جمال یکتا بود نور غریبی در سینه مبارکش  
لمعان داشت لهذا تمام بنات قریش بمزاجت آنجناب انهمالك فوق الحد داشتند و از میان  
آنها آمنه بنت وهب باین شرف نائل و پس از برداشتن حمل آن نور سمائی بسپای آمنه  
انتقال یافت و پس از وضع حمل نور مذکور در ذات مبارك حضرت خیر البشر علیه السلام  
نجم یافت

جناب عبدالله از جانب پدر خود عبدالمطلب بحجه ابتناع ارزاق با قافله از قریش اعظم  
شام گشتند در مراجعت برای ملاقات دائیهای خود بمدینه تشریف فرما و در آنجا عمری  
مبتلا گردیده و در اثنای عزیمت قافله بمکه در عرض راه ارتحال و در دار النافه مدفون شد  
در زمان وفات بیست و پنج سال داشت بنا بر اقوی روایت وفات آنجناب قبل از ولادت  
کبر السعادت حضرت فخر کائنات و قوع یافته و زیارت دیدار آنمولود محمود نایل نگردیده  
و آنخواجه دارین حالت در بتم بدینا آمده و جدش عبدالمطلب و طاقت ابوت و برستار را بجا  
آورده و بحجه ارضاع (شیر دادن) از قبیله بنی سعد بن ابی بکر بن هوازن بمطیبه بنت ابی ذؤب سپرده  
شده و بحال در میان قبیله مذکور مانده و در پنج سالگی بمادر محترمه خود اعاده شده چون بنی سعد با  
فصاحت و بلاغت اشتهار داشتند آنحضرت فرموده اند (انا افصح العرب بمبدائی من قریش  
و نشأت فی بنی سعد بن بكر) بعد از یکسال مادر محترمه شان آنحضرت را در مدینه ببرد  
دانی های خود برده و بر حسب وقوع وفات مادر شان در مدینه دایه اش ام ایمن آنحضرت  
را بمکه معاودت داده و بمبدالمطلب تسلیم نموده و آن در بتم بحر نبوت درش سالگی از مادر  
نیز بتم ماند و در هشت سالگی عبدالمطلب که وظایف پرستاری آنحضرت را در عهده داشت



رحلت نموده و همایش ابوطالب آنحضرت را حایه و نگاه داری میکرد  
سن مبارکش بدوازده رسیده بود که باتفاق عم خود ابوطالب بشام مسافرت فرموده  
در قریه موسوم به (کفر) باراهب بحیرا ملاقات و مشالیه در سیای مبارک آن حضرت  
علام نبوت را مشاهده و تبشیر و عزیمت از شام بانطرف منع و در شهر بصری یعنی شام  
قدیم بیع و شرای خود را نموده و معاودت فرمودند و در سن چهارده و بروانی هفده  
باتفاق زبیر بن عبدالمطلب باعباس (رض) بجانب یمن مسافرت و در این سفر چندین  
قره خوارق عادت از آنحضرت بظهور آمد

و در سن بیست پنج بنا بر اشتهاوری که درامانت و استقامت داشت از طرف  
خدیجه بنت خویلد بن عبدالعزی بن قسی که یوه بود بجهة تجارت بحساب مشارالیه  
باهمراهی (میسر) نام غلام وی عزیمت شام فرموده این بار نیز در وصول بدیر بحیرا  
(نسطورا) جانشین نبوت آنحضرت را تبشیر و از عزیمت شام منع و در همان محل  
خرید و فروش خود را فرموده و مراجعت کردند

پس از معاودت از این مسافرت با خدیجه بنت خویلد که در آنوقت چهل سال داشت  
عقد مزاجعت فرموده در سن سی و پنج بودند که بنای کعبه تجدید می شد در باب وضع  
ستونی مابین فرق قریش اختلاف واقع شده و بشرط متابعت آنحضرت را حاکم قرار دادند  
و حضرت فخر کائنات ستونرا میان کلبی گذاشته و هر گوشه آنرا بدست یکی از فرق قریش  
داده و قطع نزاع و رفع نفاق فرمود

در سن چهل به نبوت مبعوث شده و وحی نازل و شروع بدعوت مردم باسلام فرمودند  
پیش از همه حضرت خدیجه الکبری بعد وصی حضرت نبوی علی ابن ابیطالب و ابوبکر  
الصدیق رضی الله عنهما و زید ابن حارثه و عبدالله ابن مسعود ایمان آوردند و بعد باتشویق  
ابوبکر عثمان بن عفان و متعاقب آن عبدالرحمن ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و زبیر بن

العوام و طلحة ابن عبدالله و سعد بن زید و بلال حبشی و صهیب رومی عمار بن یاسر و  
مادرش مینه و ام سلمه و خوله بنت حکیم و عده کثیری از رجال و نسوان بشرف اسلام  
معرف شدند ولی بجهة حماقت و تعرض کفار قریش سه سال حضرت رسول الله مردم را  
سراً دعوت میفرمود و مع هذا فیه قلیلة مسلمین گرفتار انواع اذیت و جفا بودند و باقوت  
نور ایمان که آن شمس فلک نبوت بقلوب ایشان داده بود بهمة آنها بلا شکوی تحمل  
مینمودند در سال چهارم آیه وافی هدایه (فادع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین) شرف  
نزول بخشیده جهراً و علناً شروع بدعوت فرمودند و از تراید اذیت و آزار کفار هر کدام  
از اصحاب کبار مایل بمهاجرت ارض حبشه گردید رخصت و اجازت اعطا شده و قافله مرکب  
از ۱۱ نفر مرد و چهار نفر زن در تحت ریاست عثمان بن عفان از بحر احمر عبور و به  
نجاشی (اصمخه) التجا بردند و رقیه بنت رسول خدا زوجه عثمان بازیر بن العوام و عبدالرحمن  
بن عوف نیز در این قافله بودند سورة مبارکه والنجم نازل شد و در مسجد الحرام تلاوت  
و کفار قریش نیز با مسلمین بسجده در افتادند بوصول این خبر بمهاجرین حبشه باساقه  
حب وطن بمعاودت شتاب نموده ولی در اثنای راه خبر مداومت کفار را در اذیت و جفا شنیده  
و مجدداً بمعاودت حبشه مجبور شدند و دفعه دیگر نیز قافله بزرگی باریاست جعفر بن  
اییطالب عبارت از هشتاد نفر ذکور و هیجده نفر اناث بجهت هجرت نمودند

سال ششم بعثت بجهة ندین حمزه بن عبدالمطلب عم بزرگوار آنحضرت و از شجاعان  
عرب عمر بن الخطاب اگر چه اسلام فونی یافت ولی بنا بر بغض و عداوت ابوطالب عم دیگر  
حضرت نبوی و از صنادید قریش ابوجهل و سایر کفار از هیچگونه اذیت و اضرار و اذیت  
و آزار بگروه مسلمین فرو گذار نمیکردند و مع هذا بنا بر حمایت و صحبت ابوطالب عم دیگر  
آنحضرت در حالیکه بشرف اسلام هم تشریف نجسته بود قدرت رسانیدن صدمه و کژند  
بوجود اقدس حضرت نبوی ص ۴ نداشتند



سال دهم بعثت بر حسب وقوع وفات ابوطالب که حضرت خدیجه نیز سه روز بعد از وفات او ارتحال نمود کفار قریش بجهت رفع موانع بر اذیت و آزار و جور و جفای خود افزودند حضرت پیغمبر اکرم سه ماه بعد از تحمل بلاضطرار بجانب طایف رهسپار و در مدت یکماه اقامت خود مردم طایف را بدین اسلام دعوت و چون آنها نیز با اظهار کفر و تمرد بنای تعرض گذاوردند ناچار از طایف حرکت و با معاونت و امداد معظم بن عدی و قبیله او بمکه داخل شدند

در سال یازدهم بعثت در موسم حج شش نفر از مدینه متوجه بمکه مکرمه آمده و بدایرة اسلام داخل و سال بعد با ترغیب و تشویق آنها جم غفیری از مردم مدینه در محل موسوم به عقبه بحضرت خاتم الانبیاء ص بیعت و در سینه متوالیه یعنی سال سیزدهم بعثت عقبه ثانیه وقوع یافته و ایندفعه از قبیله (اوس) و (خزرج) مدینه متجاوز از یانصد نفر از اقات و ذکور در عقبه مذکور بیعت و بغدادی مال و جان در راه حضرت سید الانام و دین مبین اسلام قسم یاد کردند و باسم شریف انصار استحقاق یافتند

بنا بر این از اصحاب یاسرین عمار و ابن مسعود و بلال حبشی خفياً و عمر بن خطاب با استصحاب بیست نفر از اصحاب علناً بجانب مدینه عزیمت و متعاقب آن حضرت رسول خدا ص ۳ بجهت تسلیم اماناتی که بعضی از اصحاب با حضرت سپرده بودند حضرت علی المرتضی را در جای خود وکیل و باتفاق ابوبکر الصدیق و غلام خود عامر بن فهیره و عبدالله بن ارقم در سن پنجاه و سه بعزم مهاجرت بصوب مدینه روانه شدند و بجهت تعاقب کفار قریش مجبور باحتیاط گردیده و در غاری پنهان شدند و در آنای راه دو چار اذیت و آزار و مشاق و محن بسیار شد بالاخره بمحل موسوم به (قبا) در نزدیکی مدینه واصل و بابی سالم بن عوف تمااز جمعه را ادا و اسلح مسجد قبا را در محل مذکور بنا گذاشته پس از چهارده روز اقامت در آنجا داخل مدینه شدند و از جانب اهل مدینه حسن قبول و پذیرائی فوق العاده بظهور

پیوست و تقریباً تمام اهل مدینه بشرف اسلام مشرف شدند و این شهر مبارک که نام اصلی آن (یثرب) بود با اسم مقدس مدینه النبی شهرت یافت و در مابین اعیان انصار و مهاجرین امر بدواً خفا فرموده و هر يك از مهاجرین با یکی از انصار برادر اخروی شدند و قبیله مسلمان که تا آنوقت به بیت المقدس بود من طرف الله امر تبدیل بمکه مکرمه صادر شد و اکثر ارکان و قواعد اسلام تعین یافت و بغیر از جهاد کفار نیز مأمور گردیده و در سال دوم هجرت نبویه غزای بدر واقع شد در غزای مذکور در حالتی که عده مجاهدین اسلام سیصد و بیست و عساکر کفار نهصد و پنجاه نفر بود خداوند احدیت غلبه و مغنیریت بجان تاران اسلام احسان فرمود و در ایس مشرکین ابوجهل و سایر اصحاب نمره مقتول و ابولهب باستماع خبر مغنویت قریش از شدت غصه و کدر هلاک شد و در این غزوه از قریش پنجاه نفر مقتول و چهل و چهار نفر اسیر شدند که در میان اسرا عباس عم حضرت نبوی و سر عمرو بن عقیل بن ایطاب نیز بودند که بزمرد مسلمان النفاق یافتند

و در مقابل سایر قبایل عرب نیز بعضی غزوات کوچک واقع شد

در سال سیم هجرت باز در مقابل قریش غزوه احد بوقوع پیوست و در این غزوه نیز لشکر مشرکین سه هزار و مجاهدین اسلام هفصد نفر بودند که عبدالله بن ابی و بعضی منافقین گفتند سبب این قتال و خونریزی چیست که اسباب تردید بعضی طوایف در میان عساکر مؤمنین گردید اگر چه دو طرف مسلمان به حکمته تعالی کامی علامت شکست و انهزام مشاهده میگشت ولی حضرت رسول مکرم با کمال منانت ثبات ورزیده و اصحاب کرام نیز حملات دلیرانه نموده و تلفات زیاد بطایفه کفار وارد آوردند در این غزوه از مهاجرین جناب حدیة بن عبدالطلب با سه نفر دیگر و از انصار نیز عفا و یک نفر بدرجه وفیه شهادت نایل آمدند و یکی از دندانهای مبارک حضرت خاتم الرسل ص ۴ صاب گردید در سال چهارم هجرت غزوه خندق واقع و ظفر نصیب مسلمان گشت



در سال پنجم هجرت نیز غزوات (فی مصطلق) و (فی الحیان) بوقوع پیوست در سال ششم غزوة خیبر واقع و پنج قلمه مفتوح در این اثنا جعفر بن ابیطالب با فوج دو نفر مسلمین مهاجر حبشه معاودت و حضرت نبوی از عودت جعفر بسلامت پیش از حد مشغوف شدند اهل فدک نیز در آن اوان بشرط ادای نصف محصولات خود عقد صلح نمودند و آنجا ملك خاص حضرت رسول خدا صلح گردید.

باز در همان سال با عزم عمره با اتفاق هزار و چهار صد نفر از مهاجرین و انصار عازم طواف بیت الله شده و عثمان را از پیش روانه داشت که بجهة جنگ نیامدن آنها را خبر بدهد ولی قریش برود آنها بمکه موافقت نکردند در قرب (حدیبیه) در تحت الشجرة حضرات مسلمین بحضرت سید کونین بیعت کردند که این بیعت را (بیعت الرضوان) مینامند و با قریش نیز صلح کرده و مراجعت فرمودند.

در سال هفتم هجرت بملوك اطراف نامه سعادت ارسال و قبصر روم جواب احترام آفرینی نوشت ولی خسرو پرویز کسری ایران بکشتن شق نامه سعادت علامه جرأت نمود باز در اینسال (عمره القضاء) واقع شده و حضرت رسول الله با دو هزار نفر از اصحاب بیت الله را زیارت فرمودند.

در سال هشتم هجرت اولین دفعه لشکری بمقابله رومیهای شام اعزام و بیرق ابدست زید بن حارثه داده و فرمودند در صورت شهادت او به جعفر بن ابیطالب و در صورت شهادت او هم بعد الله بن رواح تسلیم شود چون رومیها لیسعنه قلیل را با جمع کثیری بمقابله کردند این هر سه نفر پس از مقاومت دلیرانه شهید شدند و باقی عساکر اسلام را خالد بن ولید با بک خدعه حریبه استخلاص و معاودت داد و در همین سال فتح مکه میسر شده و دین اسلام اعتلای زیاد یافته و صداید قریش زمزمه با میل و رغبت خویش و برخی در مقابل وعده و وعید که بعضی تالیف قلوب شده بود قبول اسلام نموده که ابوسفیان ابن حرب

و یسرش معاویه و عکرمه بن ابوجهل و ابو خافه بدر مکحول ابوبکر در آنمیان بودند و هم در اینسال در مقابل هوازن غزوة (حنین) و محاصره (طایف) و قوع باقیه و بعد از ادای هرما بمدينه معاودت فرمودند.

در سال نهم هجرت به (تبوك) عزیمت و مسجد خودشانرا که مدتها باقی بود بنا فرمودند و خالد بن ولید را (بدوة الجندل) اعزام و صاحب آنجا را گرفته و آورده و عقد صلح نمودند و پس از معاودت بمدينه طایفه مسلمین را با امارت ابوبکر بمکه مکرمه فرستاده و اولین دفعه می باشد که در اسلام ایفای حج گردیده و متعاقب آن بر حسب نزول سوره مبارکه (بقره) بتوسط علی بن ابیطالب بمکه ارسال و پس از ادای حج در حرم شریف قرائت و اعلان گردید.

در سال دهم هجرت از هر طرف جزیره العرب (وفد) ها یعنی هیئت مبعوث آمده و تصدیق نبوت و قبول بیعت نمودند و سوره شریفه (اذا جاء نصر الله و الفتح) نازل شده بحمد الله تعالی بین العرب دین حنیف اسلام تعمیم یافت.

در همان سال شخصاً عازم بیت الله الحرام شده با کافه مسلمین ادای حج فرموده که آنرا (حجۃ الوداع) گویند بعد از معاودت بمدينه روز بیست و هشتم سفر سال یازدهم هجرت قشونی با سرداری اسامه بن زید بجهة مقابله رومیها تخریز و در اینحال انحرافی در مزاج مبارك نبوی واقع و پس از سیزده روز اضطراب با حمی و صداع روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول سال یازدهم هجرت روح برفق آنحضرت با علی علیه السلام صعود فرمود در زمان رحلت سن مبارکشان شصت و سه سال بوده و ریش مبارکش چهل و سه سالگی داشت در خانه عائشه العدیقه ارنحال فرموده و بر حسب وصیت خود آنحضرت از جانب حضرت علی المرتضی (رض) با معاونت جناب عباس و سرائس (فضل) و (قم) تسلیل و تکفین و در همانحال ارنحال دفن کردند محل مذکور که الی یوم القیامه زیارتگاه مؤمنین است بروضة معلومه



تبدیل شده و در مکه معظمه خانه سعادت که تولد یافته اند دست بدست بانواع اشکال تبدیل یافته و الیوم زیارتگاه میباشد

آن سید کونین (حسن الوجه) (بدوش) (در حالی که لبهای مبارکش اکثر اوقات منبسم بود ولی هرگز با قهقهه نمی خندید) (متوسط القامه) (گندم گون) (قلبی دماغ) (بادام چشم) (سبزه ریش) و بلا نهایت نورانی و در صورت کامل محبوب القلوب خلق شده بود درباره حلم و صبر و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده آنحضرت هزارها مجلد کتب نوشته شده ولی باز بطور ابقی تعریف و توصیف آنحضرت را ادا نکرده اند

معراج نبویه و سایر اعجاز آنحضرت بر همه مؤمنین معلوم است اگر تذکار آنها لازم بیاید این کتاب ما تحمل استغاب آنرا ندارد

از حضرت (خدیجه الکبری) اناث و مذکور هشت اولاد داشته ذکور آنها (قاسم) (طاهر) (طیب) (عبدالله) هر چهار نفرش در ایام طفولیت فوت شده اند اناث (زینب) (رقیه) (ام کلثوم) (حضرت فاطمه الزهرا علیها سلام)

زینب قبله الاسلام با (ابوالعاص ابن الربیع) منازعت و در سال هفتم هجرت در مدینه رحلت کرده و او دختری (امامه) نام داشته و امامه هم پسری موسوم به یحیی از (مغیره بن نوفل) داشته و با فوت یحیی ذریه زینب منقطع شده

رقیه و ام کلثوم متعاقب هم با فدی النورین ازدواج و اولی در سال اول هجرت در مدینه ارتحال و عبدالله نام پسری نیز قبل الوصول بسن نش فوت کرده و ام کلثوم نیز در سال هشتم هجرت بلا اولاد وفات نموده

و حضرت فخر کائنات ص ع را از (ماریه القبطیه) پسری موسوم بابراهیم متولد و در ایام طفولیت وفات کرده پس حضرت خاتم الانبیا نه نفر اولاد داشته و هشت نفرش در حال حیات آنحضرت ارتحال فقط حضرت فاطمه الزهرا (رضها) در حیات مانده و ذریه نیز

فقط از معظم الیها باقی مانده و اهل بیت نبوی در نسل سبطین مکرمین حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام تسلسل یافته است

بعد از خدیجه الکبری حضرت سید الاوصیا و سرور انبیا (ص ع) چهارده نفر زن نزوح فرموده اسامی یازده نفر آنها (خدیجه بنت خویلد) (عایشه بنت ابوبکر) (حفصه بنت عمر) (ام حبیبه بنت ابی سفیان) (زینب ابنة خزيمة) (زینب ابنة جحش) (ام سلمه بنت ابی امیه) (میمونه بنت الحارث) (صفیه ابنة حی) (جویریة بنت الحارث) (سوده ابنة زمعه) و اسامی چهار نفر آنها مختلف فیه است

### ❦ نخبه سپهری ❦

فاضل شهر مرحوم حاجی ملا عبد الرحیم طایبوف در نخبه سپهری شرح اوصاف و شمایل و خصایص حضرت خاتم پیغمبران صلوٰه الله علیه را چنین می نگارد

صورت مبارك آنحضرت چون آفتاب درخشان قشش با اندازه موی زلفش اهر پیشانی کشیده و بوی چشمهایش گشاده دستها بلند موی سر را ازین گوش فروز نمیکذاشت و اگر میگذاشت مباحش را شکافته از دو طرف سر در آویختگی ابروان باریک و مقوس بینی نازک و کشیده که در مباحش اندکی برآمدگی داشت لبها نازک و در لب زبرین خالی بود دهان با اندازه دندانها سفید و براق کردن مثل قره خام اعضا بدن متناسب سینه باشکم برابر میان کتفها بین بند ها قوی بدن سفید کف دستها گشاده پاها قوی انگشتها دراز و بلند متکبرانه قدم نمیزد قدم مبارکرا نیک بر میداشت و نیک میگذاشت سر بزرگ افکنده راه میرفت مثل کسیکه از فراز به نشیب آید با هر کس سخن میگفت تمام بدن خود را بر میثافت با گوشه چشم نگاه نمیکرد همیشه مهموم و متفکر بود هرگز از فکری یا شغلی خالی نبود هیچکس را خار نشمرد جز در احتیاج سخن نگفت سخن را با بیان واضح ادا می کرد که همه کس می فهمید نعمت اندک را عظیم می شمرد هرگز برای کار شخصی متغیر



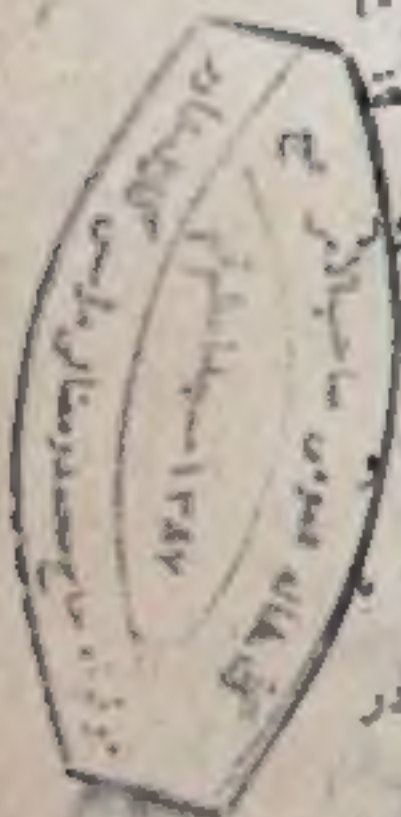
نکشت اگر حق کسی ضایع میشد چنان متعبر میگشت که گشایشناخت و از غبطه  
مرفق میکرد با چشم و ابرو اشاره نمود اشاره با دست میکرد در مقام تعجب دستها بهم  
میزد هنگام سرور چشمهای خود را بهم مینهاد که اظهار فرح نشود آواز خنده او کمتر  
شدند اوقات خود را سه بهره کرده بود یکی برای عبادت یکی برای معاشرت عیال و  
اولاد و خورد و خواب یکی برای رسیدگی امور جمهور اول بکار خواص دوم بکار عوام  
مردم کاردان و کریم را امارت قوم میداد اصحاب را شخص حال مینمود بپیداد مرضی  
میرفت با مردم چنان میرفت که هر کس خود را در حضرتش از دیگری عزیزتر مینداخت  
برای نشستن خود جای مخصوص مین نکرد در هر جا و با همه کس می نشست عیب کس  
نکفت سرزنش کس نمود از گذشته حکایت نمیکرد تقصیر هیچکس را بروی نگرفت  
هر کس را بقدر فضل و دانش او برتری میداد علما را دوست میداشت با غلامان چیز  
مبخورد روی خاک می نشست بدراز گوش سوار میشد با خود ردیف سوار میکرد بز  
را خود میدوشید لباس خود را وصله میزد نخ و سوزن و سواک و شانه همیشه داشتی غریب  
نواز بود خورد سالان را ترحم میکرد باشان سلام میداد به مهمانی همه کس میرفت هر  
نوع می نشست غیر از چهار زانو بحسارت اعراب متحمل بود بقدر امکان رد سوال نمود  
با هر کس می نشست قبل از وی بر نمیخواست بهر کس دست میداد تا کشیدن آن شخص  
دست خود را فرا میداشت سخن هیچ قائل را فعل نکرد مگر اینکه باطل گوید سواک  
میزد عطر استعمال میکرد بدنش را زیاد می شست هنگام خواب بدو چشم چهار میل سرمه  
کشیدی بطرف راست میخواستید دست راست زبر رو میگذاشت رختخواب خود را زبر  
و خشن میداشت بالش بر از لیب خرما میداشت حشر بلبل می پوشید و بیشتر سفید  
عمانه بی کلاه پیر میگذاشت پای خود را نزد اصحاب نکشید طعام یا سه انگشت بر میداشت  
آب را کم کم میخورد صله ارحام را فرو نگذاشت خدمت خانه خود را بخود میکرد برید

کننده نیک جزا میداد چیزی که مکروه میداشت اظهار نمیکرد مگر اینکه رنگش متعبر  
میشد و مردم میفهمیدند گوشت شکار میخورد و لیکن شکار نکرد بهر خانه میرفت سه  
بار اذن دخول میخواست گاهی مزاح میکرد و لیکن باطل نمیکشت باهل مجلس مساوی  
نظر میکرد این اوصاف بقیسده تمام مورخین در شخص رسول خدا برای پیش ظاهری  
معاینه ولی اوصاف آنحضرت که ورای ادراک عقول و اوهام انسانی است بیرون از حیطه  
نیت وضبط است ترجمه احوال خلفا اربعه و خلفا امیه و عباسیه بتدریج در صفحات اوراق  
پریشان نگارش خواهد یافت نیکو دستور العملی است برای طالبان تهذیب اخلاق آذر

### ❦ قاموس الاعلام ❦

**آریا** نامی است که ژوگرافیون قدیم یونان بشر هرات و قسمت شرقی خراسان  
و سیستان داده اند و بعضی اوقات تا حدود هند و بنام افانسان و بلوچستان نیز قسم یافته  
لیکن گمان اینست که نام قدیم بلخ و جبهات هرات باشد و از طرف علما متأخرین که با  
انساب ام و السله توغل کرده اند این نام را بیک قوم قدیمی که درازمه بسیار دور و قدیم  
در آنجا ها سکنی داشته و از آنجا بهند ایران و بنام اروپ ریشه دواتیده و شعبه انداخته  
اند داده شده مملکت قدیم (آریا) اگر که وارده نوع بشر هم نباشد لا محاله اولین محل ظهور  
تمدن انسانی بشری میتواند شمرده بشود

باقضای اقلیم و موقع اهالی آن از کافه اقسام سایر انواع بشر دارای تناسب اعلا و  
قوة مدرکه و ذکاوت بوده و بیش از همه آنها بیدار شده اند و در آن ازمه اکثر انسانها  
جویای و صیادی زندگانی نموده و در سال جادر نشینی بسیار بودند بدو اقوام مذکور در  
قرا و دهات ساکن و بنای کشت و زرع گذارده بودند زراعت مثل جویای و صیادی موجب  
مخاطره و تهلکه نبوده و از آنجائیکه مستلزم اقامت در یک محل است سبب تکثیر نفوس  
نگردیده و اینجماعت با مرور زمان تزايد یافته در مملکت مذکور که بمقره مرکز آسیای





وسطی است. جای آنها تنگ شده و تنگس و جستجوی اراضی قابل زراعت مجبور شدند و باطراف متفرق گشتند با این ترتیب از قوم (آریا) هر چند کاهی قومی و قبیله سوا شده ناجانی که اراضی قابل زراعت بیابند مسافرت میکردند و با ساکنین جاذب نشین و صباد آن نقاط جنگ کرده و در صورت غلبه جابجا میشدند و در عکس آن از آن محل گذشته پیش میرفتند لکن این اقوام در یکوقت و یکزمان تفرق نکرده درازمانه مختلفه با تدریج متفرق شده اند و در مابین هجرت های اقوام مذکور قرن ها گذشته و انگهی این اقوام پیش از آنکه بنقاط جدید هجرت نمایند بدو آبائی وسطی و تمام اطراف و اکثاف ایران پراکنده و در ممالک و اراضی از حیث چون نا بجا های دجله و فرات مسکن گرفته اند و هر قدر از همدیگر دور می افتادند با مرور زمان از حیث زبان مغایرت و مباينت در میان آنها ظاهر میشد و قوافلی که بنقاط جدید مهاجرت کرده بودند هر کدام از یکطرف این ممالك وسیع سر در آورده و با این نحو در مابین آنها زماناً و مکاناً جدتی حاصل شده و زبان شان نیز از آنوقت یکی نبود و این نکته را هم فراموش نباید از اقوام (آریا) که با این ترتیب مهاجرت کرده اند اقوامی که تا منتهای غرب و با شمال اروپ رفته اند اجماعاً طولانی را بکرتبه و با قصد معینی اختیار ننموده ابتدا بنقاط نزدیک متفرق شده و در آنجا ها بر حسب سخت گیری و تضییق اقوام دیگر به پیش رفتن مجبور گردیده و در هر يك از منازل این سفرهای طولانی قرن ها اقامت داشته اند مثلاً غیبه قوم (کلت) امروز در حالتیکه در منتهای غرب اروپ هستند دو هزار دو هزار و پانصد سال قبل بودن آنها در سواحل دریای سیاه و نهر دانوب با تواریخ ثابت است و همچنین آثاری هست دلالت میکند بر اینکه قوم مذکور وقتی در قفقاز سکونت داشته اند و حال آنکه احاطه این قوم به قطعه از قفقاز تا انگلستان خارج از امکان بوده و بلکه در حین مسافرت در هر منزل قرن ها اقامت و بعمیل در بعضی از منازل از افراد آن نیز مانده باشند و بنا بر احتمال از امت (آریا) اول بلا اول دو شعبه سوا شده شعبه رو بغرب جنوب رفته

و ایران را بر کرده اند با اسم ایران که با کلمه آریا مناسبت و مشابهت تامی دارد تفسیر شده و شعبه دیگر رو بجنوب شرق رفته و داخل هند شده و در آنجا مدت منادی اسم (آریا) را محافظت نموده و اهالی خود هند که مردم سیاه رنگ و قریب بزرگی و غیر از زراعت و فلاحت بودند قوم (آریا) اراضی را بدست خود گرفته و صاحب ملك شدند چون تزل با متراج و اختلاط با اهالی بومی سیاه و وحشی نمیکردند در حال صفت تلاطمه بوده اند و از اینجهه در زبان سانگری قدیم کلمه (آریا) معنی صاحب اراضی و اصل و سر و آقا را بیان مینماید بعضی از علما لسان اگر چه مدعی هستند که اصل معنی کلمه (آریا) همین است ولی این يك معنی مجازی است منحصراً از معنی که (آریا) ها در هند یافته بودند اصل اسم (آریا) از کلمه (آر) مشتق است که بمعنی مزرعه میباشد و این کلمه بصورت (آر) یا (ار) یا (ایر) در ترکیب اکثر اسامی اقوام (آریا) مشهود است بنا بر اقوا احتمال دو قوم از اقوام (آریا) که بجهت ایران متفرق شده اند از جهات مازندران و طبرستان سوا شده و متعاقب هم با طریق قفقاز و سواحل بحر سیاه با اروپ داخل شده اند و از این دو قوم یکی قوم (کلت) و دیگری (بلاسج) است کلت ها از طرف بلاسجها یا اقوام دیگر طرد و خود را بجهت غرب اروپ کشیده اند و بلاسجها نیز در جهات شرق جنوبی اروپ و بکقطعه (آناطول) جابجا شده و دو قوم دیگر نیز از حیث چون و سیحون عبور و پس از مدت منادی سکونت در جهات ماوراء النهر و خوارزم مجبور به پیش رفتن رو بغرب شمال گشته و از اینها (نوتون) یعنی ژرمن های قدیم تا شمال غربی اروپ پیشرفته اند و (اسکیت) ها یعنی (اسلاوها) نیز در شرق شمالی اروپ مانده اند از اقوام (آریا) که بقطعه اروپ مهاجرت کرده اند بزرگترین آنها از این چهار قوم بوده فقط قبل از این چهار قوم نیز بعضی قوافل کوچک رفته و بعد هم بعضی قفله های کوچک

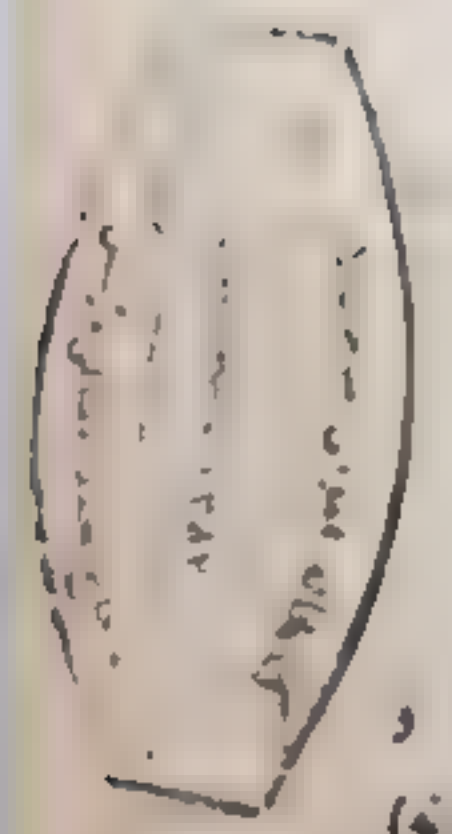


مهرت نموده اند که مهم ترین آنها یونانیها و لاتین ها بوده که (پلاسجها) نیز معروف گشته اند  
 امی را که از قوم قدیم (آریا) منشعب شده اند چنانکه ام (آریه) یا (آریایی) میگویند  
 هكذا السنه را که اینها درازمنه مختلفه متکلم شده اند السنه (آریه) یا (آریایی) مینامند  
 ام (آریه) که امروزه موجود هستند بوجه ذیل منقسم میشوند

شعبه هند	هندیها	شعبه یونان	رومها
	کولها	شعبه پلاسج	آریاودها
شعبه ایران	ایرانیان		
	افغانها		
	کردها		
	ارمنها		
شعبه کلت	کومریها	کلتهای غال	
		یرنایا	
		اکومها	
	غالها	ایرلاند	
		حریره مان	
شعبه لاتین	ایتالیا		
	سپانیها		
	پورتگال		
	فرانسه		
	فریزونها		
	رومانیها		

لتهها	لیتوانها
	لیوونها
شعبه اسکیت	روسها
	لهها
	چکها
	اسلواواها
	اسلواواها
	اسلاوونها
غوتها	آلمانیها
	انگلیسها
	هولاندها
	فریسونها
شعبه نوتون	دانیمارکها
	سوئد
	نروژها
	اسلاندها
	اسکاندیناوها

این نحو از اقوامی که امروز در اروپ هستند نژادها و بکارها و  
 (بیوانی) ها و (اسقف) از اقوام (آریه) نبوده و آریایی (اسقف) که در دانه های حال (پیرنه)  
 سکنی دارند چنین مطلق است که از حدس قدیم اهلی اروپ قبل از آمدن اقوام (آریه)  
 میباشد و زبان آنها نیز بیک زمره مجهول و متقرض منسوب است و بقی دیگر از اقوام  
 نوراییه بوده فقط بلغرها زبان خود را ترک و با زبان اسلاو تکلم می کنند اگر فعلاً هم





نباشد لساناً با سلاوها الحق یافته اند  
والسنة آریه یا آریایته نیز بوجه ذیل منقسم میشوند

شماره	زمره	السنة قدیمه	السنة جدیده
هند		سانسکری قدیم	هندوستان اردو
		سانسکری جدید	بنگالی
		پالی	کجراتی
		پرکری	نیپالی
			کنیمبری
ایران			مندی
			سندی
			کولی
		زند	فارسی
		فرس قدیم	پنجی (زبان افغان)
کات	کومری	پهلوی	کردی
			ارمنی
			آوستا
		غالی	
		پرتغالی	
مال		گوربسی	
		اکوسی	
		ایرلندی	
		جریره مالی	

شماره	زمره	السنة قدیمه	السنة جدیده
یلاشچ		رومان ایلیری	آرمنودی
		مقدونی	
		تراکی	
یونان		فریجی	رومی
		زمان بوی	
		دوری	
ایتالی		تولی	ایتالیانی
		لاسی	
		اوسقی	
		اوهبری	
آلمان			ایتالیانی
			اسپانیولی
			پورتغالی
			فراسوی
			پرووانسی
توتون	آلمان		غریزوی
			رومانی
			آلهی
		غوتی	هولاندی
			انگلیسی
اسنة ندویانو			سویدی
			نوروزی
		نوردی	دایبارکی
			اسلامی



شعبه	زمره	السنة القديمة	السنة جديدة
اسكيت	اسلاو	رونی	رونی
		نهی	نهی
		جی	جی
		اسلوق	اسلوق
		اسلاوانی	اسلاوانی
		صری خروانی	صری خروانی
	ات	مغاری	مغاری
		آوانی	آوانی
		نهی	نهی
		بروسی قدیم	بروسی قدیم

غیر از اینها (اروسکی) که زبان قدیم طرف شمال ایتالی است و (داجی) که زبان قدیم رومانی میباشد از السنة (آریه) بودن اینها متفق علیها است ولی هنوز فهمیده نشده است که بکدام قسم و شعبه ملحق میباشد بموجب جدول فوق السنة مهمه دنیا منسوب بزمره (آریا) بوده و کافه امم اروپا از امت (آریا) منشعب میشوند و پس از کشف این حقیقت علما و محققین اروپا فن مخصوصی اتخاذ نموده و بتوسیع و تعمیم میکوشند مشهورترین تألیفی که دایر بمناسبات السنة (آریه) نوشته شده کتاب (صرف با مقایسه) مسبو (پوپ) میباشد و از علما (زنو) مسبو (بیفته) که پنجسال قبل وفات کرده کتاب مفصل مکملی در حق احوال قوم قدیم (آریا) و هجرتهای اقوام (آریه) نوشته و در این کتاب لسان (آریا) را که اصل کافه السنة (آریه) است نیز با مساوت السنة که از آن متولد شده اند بکشف و احیا کوشیده است

چون در این ماده ذکر می از اقوام اریه (کلت) و (پلاسج) و (توتون) و (اسکیت) رفت محض از دیاد بصیرت و اطلاع محترم مطالعه کنندگان بطور اجمال از کم و کیف احوال اقوام مذکوره می نگاریم

**کلت** یکی از تواین قافله های اقوام آریاست که از آسیای وسطی بسمت اروپا مهاجرت کرده اند سواحل شمالی دریای سیاه و بعد وادی آناتولیا را پیش گرفته در قسمت شمالی ایتالی و سویس و در بعضی جهات غربی اطریش و فرانسه جایجا گردیده و مانگلسکان گذشته و برخی نیز از جبال (پیرنه) عبور و با ابرهای اسپانی مخلوط شده بودند باین نحو در جهات منتهای غربی اروپا بوده و از سمت شرق شمال با پلاسجها شمالاً با توتونها از جهت شمال شرقی با اسلاوها و از سمت جنوب غربی با ایرها که از جنس آریا نبوده و مناسبت شان با بررها مضمون است هم حدود بودند تقاطعی را که کلت ها جمعیت زیاد داشتند (غالیا) نام داده شده و خود آنها نیز موسوم به (غال) شده بودند بعضی از مورخین (غالیا) یا (غولوا) ها را غیر از کلت ها پنداشته اند لکن بنا بر تحقیق و تحریر قیصر مشهور (بولیوس) که پیش از همه اینها را دیده و ملکنشانرا نیز تصرف کرده عبارت کلت غیر از صیغه جمع اسم (غال) چیز دیگری نیست فی الحقیقه در اکثر السنة (آریائیته) امروز هم جمع بعضی اسما مجرد با تبدیل فتحه ضخم به فتحه خفیف یعنی با تبدیل صدای (a) بعدای (e) با تازك شدن حرفی که در روی آن میباشد نشکی مییابد پس بمجرد قلب شدن الف اسم (غال) بفتحه قلب (غ) بکاف فارسی هم صیغی بوده و جمع آن (کل) میشود و (ت) آخری نیز چنانکه در زبان پلاسج معمولست بمحتمل حرف تعریف باشد در اینجا یکی بودن اسمی کلت و غال و بلاصلاح قرانه ها (غولوا) تحقیق میکنند و از هر يك از شعبات و تقسیمه جنس آریا مؤخرأ سلاسل و نتاج های متعددی سوا شده و در حقیقت که هر يك از السنة آریائیته قدیم اصل و منشأ بعضی وزمره از السنة جدید اروپا میباشد اما زبان کلت ها که پیشتر از نصف اروپا در تحت تصرف آنها بود



بدون اینکه فزونی بکند مفرض گردیده اگر چه در حقه بر تائی فرانسه و والس انگلستان و در اکوس و ایرلند و بعضی جزایر دیگر بعضی لغت های باقی مانده از زمان کلت استعمال میشود لکن تکلمی آن علی حریف و روز بروز کم تر میشود و بدی نمیکرد که فرد واحدی مکالمه با رین علی می نماید و اینست حال ذی کاهه فراض بیا که اهلی اروپائی عربی با اینکه با جنس نئون و سایر اجناس مختلط شده اند ولی غیر از افتاد کلت چیزی دیگری نمی مانند و در میان آنها نیز المنة لاتین و یا تونون تعم یافته مثلاً در السنة فرانسه و انگلیس لغات کلت اگر باشد هم جزئی است

برای اطلاع از احوال تاریخی و مدنی کلتها رجوع بقاۃ غالباً نیز لازم است

**پلاسج** اقیانوسهای بسیار قدیم نام آریایه بوده و در زمانهای بسیار قدیم که تاریخ از ضبط آن عاجز است از آسیای وسطی با اروپا مهاجرت نموده و بتجرد وصول بوادی (دانوب) گروهی بشبه جزیره بالکان داخل و بقطعه های تراکی و مقدونیه و ایلیری و یونان پراکنده شده و از خلیج (هلپونند) عبور تا (مسیا) و (فریجیه) و (لیدیای) آسیای صغیر و سایر جهات آن نزول و زمزمه نیز با مجرای نهر دانوب بالا رفته و بایستالی داخل شده بودند و اینها گروه گروه و قافله قافله از جهات بلخ و هرات با نیجاها آمده و پس از جا نیجا شدن و مدتی تنها زندگانی کردن باز با اقوام آریایه (هلن) ها یعنی یونانیها آمده و سواحل یونان را ضبط و پلاسجها را بکوهها گریزانده و فقط خیال آرقادی یونان با خطنه (پلاسجیونیده) تسالی با پلاسجها سکون نموده ولی سایر جهات شبه جزیره بالکان با قسمتی از غرب شمالی آسیای صغیر باز با پلاسجها سکون بود و بایستالی نیز اگر چه بعضی اقوام دیگر آریایه مهاجرت کرده بودند ولی پلاسجها نیز بالمره محو نشده و برخی با آنها اختلاط نموده و زمزمه نیز خود را بکوهها و بعضی جنگلها کشیده بودند پلاسجها با وجود محرومی از ممالک و باز در امر زراعت و اخراج معادن و در فن معیاری که حق المقدور صاحب ملکه بودند و توان

معماریه آنها عبارت از سنگ های جسیم حجاری شده بوده که بعضی آثار این قبیل اینه البوم موجود است مذهب آنها عبارت از تحسم احوال و قوای طبیعی و عبادت بر آنها و اجرام سماوی ماحن بری بوده و با اطرز روم و یونان قدیم مأخوذ از اعتقادات اینها بوده و اساسی اکثر آله های کاذبه یونانیه بودن آنها در زبان پلاسج با شهادت مورخین قدیم یونان مثل (هرودت) ثابت است

### فلاحت مظفری

از آنجاییکه شاید اینور قباره های پریشان مارا مالکین و زارعین و دهاقین محترم نیز مطالعه فرمایند اصلح چنان دبیم که بجای هم از علم فلاحت و زراعت که دانستن آن برای هموطنان عزیز من لازم و بلکه واجب است بکارم که بلکه بواسطه آن یک برتی بر حاصل و عبادات زراعتی خود بیفزایند

### مختصری از تاریخ و قایده زراعت سیب زمینی

چون از سیب زمینی منافع و فواید بسیار حاصل میشود در این ایام زارعین بخوبی قدر آنرا شناخته و در همه جا زراعتش را معمول داشته اند زیرا که خریدارش زیاد و مقاومتش یا خشکی و بی آبی بسیار است و علاوه زمینی که در آن سیب زمینی کاشته شده است نرم و پر قوت و برای زراعت غله جات مساعد میباشد

سیب زمینی غذائی است بسیار لذیذ و گوارا خصوصاً برای اشخاص کارکنی چنانکه در امریکا و اروپا جزء عمده غذای عمه جات سیب زمینی است و در هر جایی که زراعت این نبات معمول و متداول شده بلای قحط و مجاعه آنجا راه ندارد و هیچیک از حیوانات جانی گنده را نمیکرد مگر سیب زمینی که قوتش حریفی کمتر از گنده است پس هر که در تمامه خط ایران در شش را چنانکه شایسته میباشد معمول و مجری نماید فوائد عمده باید زارعین



و ملائکین حواهد شد چون مورخین زراعت این نبات را در تألیفات خود مشروحاً نوشته اند که از ازمینه خیلی قدیمه در عالم معمول بوده و مردم از آن بهره و نصیب میبردند ما نیز خالی از مناسبت ندیدیم که در این اوراق قبل از شروع به تزییات زراعت آن شعبه از تاریخ آن بیان نماییم در مملکت اروپا اول کسیکه زراعت سبب زمینی را شیوع داد (پارماتیه) فلاح فرانسوی بود که در سال ۱۷۷۳ میلاد در خصوص امتحان و تجزیه شیمیائی آن رساله تألیف نمود و در سال ۱۷۸۹ طریقه زراعت و استعمال آنرا طبع و منتشر نمود و تمام ملائکین معروف قدر و قیمت این نبات بر مذهب را قیاسید و در فرانسه همین مرد جلیل القدر بود که سی و هفت وافی در انتشار این نبات نمود و حال آنکه در همان اوقات پارلنت (برائسون) چند او برخاست بیانه اینکه خوردن ثمرهای این نبات که سبب زمینی باشد باعث بعضی ناخوشی ها میشود از اکل و زرع آن ممانعت میکرد (پارماتیه) در پیشرفت خیال خود سی داشت و مردم را بگذاشتن و خوردن آن ترغیب مینمود و قدری جد و جهد کرد که بیست و سی سال بعد در شورش فرانسه سال ۱۷۹۰ میلاد سبب زمینی مخلوط با نان جزیره عده غذائی فقرا و مساکین شده بود

در آن اوقات که در فرانسه از استعمال این نبات اجتناب داشتند در مملکت باژیک قبل از سن (۱۷۳۰) کاشتن سبب زمینی نزد ساکنین (فلاندر) و اهالی (لیژ) معمول بوده و سکنه بعضی از اهالی ایتالی نیز آنرا استعمال می نمودند و بر حسب دعوی اغلب مصنفین کاشتن سبب زمینی در این مملکت توسعه بسیاری داشته است

سبب زمینی اصلش از امریکاست و بواسطه ملاحین اسپانیول از (شیل) و (پرو) حمل و نقل شده است از فرادیکه مسیو (کاندل) مینویسد سبب زمینی در آنصفحات بحالت سبزه روئی و صحرائی بوده بر روی زراعتش شیوع پیدا کرده

بهر تقدیر سبب اینکه ملل مغربی مسیو (پارماتیه) را مؤسس زراعت سبب زمینی دانسته و

مصنفند که خدمت بزرگی علم اسابت کرده این است که در آن اوقات اتصالاً در مملکت اروپا فقط و غلات دست میداد این شخص محترم تا کمال حد و جهد داشت و در سبب زمینی را در آنجاها رواج داده از برکت این گیاه بر حاصل مرده از جنت گرسنگی و نسکی منتظمین گردیدند

### ماده و خاصیت سبب زمینی

معمود از زرع این گیاه حصول غده آنست و غده آن دارای ماده نشاسته است که بواسطه اثر نور آفتاب از مواد قندی که در برگش نهفته میشود تشکیل یافته و این نشاسته در غده سبب زمینی جمع میشود و بهار آینده برای تغذیه جوانه های همین نبات قبل از رویش دادن بکار میرود

سبب زمینی را میزند و پوست کنند یا بدو پوستش را کنند در آب میزند غذائی است سالم و مانند برنج لذیذ و مطبوع و مقصود از طبع سبب زمینی نرم کردن و جدا نمودن ذرات اوست از یکدیگر و بر طرف شدن طعم خامی اوست و همینکه سبب زمینی پخته شده فقط برای انسان بلکه برای حیوانات نیز (اسب کاو گوسفند) غذای عالی بسیار مائکولی است و برای طبع آن اسبابی مخصوص اختراع کرده اند

وقتی خواسته باشند سبب زمینی را بدواب بدهند باید آنرا خورد کرده با کاه مخلوط نمایند و مقداری را که بحیوانات میدهند به تناسب نجه آنهاست مثلاً بیک اسب در روز تقریباً دو من باید داد زیرا که بمیزله یک قسقی از جو واقع میشود

مملکتی نیست که در آن زارعین سبب زمینی نکارند و قدرش را ندانند چنانکه از شمال اروپا و کانادا جنوب استرالی و آمریکا یافت میشود در سلهی گرانی که غله گیاه باشد اسب میتواند آنرا بعوض نان تناول نماید پس بر ماست که قدرش را بدانیم و وجودش را مختم شماریم هرگاه روزی برماندگ شود و اسبیر آدوفاها محروم مایم ممکن است بهمین



عینه خدائی بقاعت نمایم و در کمال راحت از حیات خود مطمئن و برخوردار باشیم . شکر  
پروردگار را بجای آوریم

### انتخاب زمین

سبب زمینی نباتی است که از سرما صدمه میخورد و با نتیجه وقت کاشتن آن در بهار است  
افلاک حرارت هوا کمتر از ۱۲ درجه نباشد این نبات اراضی شنی رسی یا رسی شنی نرم و  
بر قوت که دارای مواد مغذیه باشد لازم دارد هرگاه در زمین رسی مجبور بزور سبب زمینی  
باشند باید شخم عمیق کنند تا هرچه ممکن است برای کاشتن این نبات نرمتر و مناسبتر شود  
و لازم است از بهار شروع بکندن زمین آن بکند کشته مزرعه که در آن سبب زمینی کاشته میشود  
همیشه باید قبل از زمستان یک شخم عمیق زد تا کوت در زمین داخل شود و چهار و پنج  
هفته قبل از کاشتن در روزهای خوب اول بهار خصوصاً بعد از باران شخم دیگری باید زد  
بطوریکه مولا شخم اول را قطع کند (یعنی هرگاه شخم اول را از طرف طول کرده اند  
اینکجه عملاً از سمت عرض بجا بیاورند) پس از آن مسافه (یعنی مانده دندان دار) بکشند  
تا زمین نرم و مست و صاف شود سبب زمینی نباتی است که کوت خیلی لازم دارد پس در  
هر یک خروار زمین افلاحت و پنج الی هفتاد خروار کوت نیم پوسیده قلعه باید داد که  
عبارت از ۲۸۰ بار اولانی است (کوت قلعه عبارت از اختلاط مجموعه فضولات حیوانات  
اعلی و اجزا پوسیده حیوانی و نباتی است)

کوت کوسفند تنها برای سبب زمینی خیلی قوی است بنا بر این اگر آنرا به نبات  
سبب زمینی دهند برگش زیاد غده اش کم میگردد اما هرگاه مخلوط بکوت کاه و آب نمایند  
برای سبب زمینی کوت بسیار قوی و خوبی است

سبب زمینی در زمینی که سال قبل در آن غده کاشته شده است خوب عمل میآید زیرا  
که ریشه غلات چون در زمین می ماند پوسیده و ذرات اراضی را از هم منفصل کرده

لا حرمه زمین را نرم و مست و قوی میکند چنین مزرعه برای زرع این نبات مساعد است  
بسیار است اینکه زمین آن باید نرم و مست باشد آنست که در زمین سخت و متراکم غده سبب  
زمینی نمیتواند نموکند و درشت شود برعکس در زمین نرم و مست غده آن بهسوت درشت  
و حجیم میگردد

اقسام مختلفه سبب زمینی در اروپا متجاوز از هزار قسم سبب زمینی میکارند و  
عموماً این اقسام بواسطه شکل غده و رنگ و رسیدن از هم مختلف و متمایز میشوند مثلاً بعضی  
در مدت هشتاد روز غده خود را میدهند و برخی صد و هشتاد روز لازم است تا حاصلشان  
بدست آید در هر صورت برای کاشتن قسمی از سبب زمینی را باید انتخاب نمود که بر  
حسب تجربه مساعدت بآب و هوا و زمین نموده حاصلش فراوان و مواد نشاسته آن زیاد و  
بخصوصاً مطبوع خاطر استعمال کنندگان و خریداران باشد بر حسب تجربه اقسام سبب زمینی  
نایبانه که در طهران زراعت میشود چندان حاصلخیز نیستند بهر حال ما قاعده عمومی  
زراعت این نبات را بیان میکنیم که چگونه باید حاصل آنرا زیادهتر کرد

سبب زمینهای که در مزارع بزرگ کاشتن آنها معمول است عبارت از سبب زمینی  
دیر رس میباشد که زمستان در انبار بخوابی می ماند و حاصلش نیز فراوان است و سبب  
زمینهای زودرس مانند اسلابولی برای مزارع کوچک و سبزی کاری خوب است و آن  
اگرچه لذیذ و گوار است ولی مثل تمام نباتات زودرس چندان حاصل نمیدهد برای ازدیاد  
حاصل سبب زمینی مراعات چندین شرط لازم است اولاً زمین بسیار نرم و مست باید  
انتخاب نمود ثانیاً شخم عمیق یکی در پاییز دیگری در بهار ثالثاً مقدار معتدنی کوت قبل از  
زمستان بزمین باید داد و برای کاشتن انتخاب غده سبب نیز بسیار مفید است این خط  
بزرگی است که اغلب زارعین برای کاشتن غده های کوچک و کم حجم اختیار میکنند زیرا  
که نمیتوان از چنین غده کوچک و ریزی حاصل درشت و فراوان بدست آورد و چنین منافی



نه چار حریدار خوب و قیمت اعلی خواهد داشت در هر صورت انتخاب غده های بزرگ  
سبب زمین برای کاشتن ترجیح دارد زیرا که در حواصی هائیکه رآن میروند چون غذای  
اولیه او کافی بوده غوی ضخیم میشود اگرچه سببهای بزرگ برای کاشتن در حواصی دارد  
ولی رحمت وزن زیاد بمصرف میرسد و بیشتر وجه لازم دارد پس بهتر است برای کاشتن  
در مزارع بزرگ سببهای متوسطه الیون اختیار نماید تقریباً هر دانه یک سیر که بحجم تخم  
مرغی باشد یعنی در هر حال قاعده سبب زمین را برای کاشتن بحد قطعه قسمت نمایند  
اگرچه در صورت گران رحمت صرفه حوائی بد نیست ولی مشروط بر اینکه سببهای  
خوب انتخاب شده و هر غده را در بوی قاعده بیش از دو جزء قسمت نمایند و بکار را  
نه و پانزده روز قبل از کاشتن بجزی دارند یعنی سببها را جزء جزء کرده مجاور هوا  
نگذارند که سطح مفعول آنها خشک شود زیرا که اگر هواوقت بکارند غده های آن  
در زمین میسوزد خصوصاً هنگامیکه زمین متراکم باشد و موقع کاشتن بعد سطح مقطوع  
غده را در زمین بطرف تحت و چشمه های آبرای اطراف فوق قرار دهد تا بسهوات برآید  
و عموماً سببها را از طرف طول باید نصف بود برای آنکه چشمه های سر غده  
نسای در هر جزء واقع شود زیرا سابقاً سببهای از چشمه های سر غده میروید سریع الترقی  
و قوی تر از سابقاتی است که از چشمه های تحت غده میروید پس اگر سبب زمینی را طولاً  
قطع نموده و بکارند سابقاتی که از آنها میروید در تمام نقاط مزرعه یکطور و متحد الشکل خواهد  
بود وقتی که سبب زمینی را در الی پانزده روز قبل از کاشتن نصف نمودند چنانکه مذکور  
شد در مکان خشک هوا دار روشی که چندان گرم نباشد باید گذاشت که تا وقت کاشتن جوانه  
از آن نروید و اگر از غده جوانه روئید بمصرف خواهد شد و از زمین مرطوب بعد  
احراز نمود که باعث روئیدن جوانها و فاسد شدن آن میشود

مکتوب فاضل شهیر و دانشمند تحریر حاجی ملا عبدالرحیم

مرحوم طالبوف بمؤلف بعد از انعقاد مجلس شورای ملی

مجلس ملت علی الحساب که در انتظار ملت به اغندی خود می فرایند از به پا بیدار گشت  
معلومات خود را مآب نشوید و با اقرار بکنند که مبعوث آتی بوده است مبعوثان آتی مجلس  
ملت شاهد صادق این اعتقاد است

اما مادام در عالم خود از صدارت حضرت اشرف میرزا نصرت الله خان مشیرالدوله و  
آقای مشیرالملک (مشیرالدوله عالیله) برقرار آید مثلاً از احد بیکه میرسد نورسان ما خبره  
مراتب عالی ملی بشرط بالا را میبکشد و مثل فرانسه اساسه سلطانی را میخواهد ملت می  
شمارد نمود الله از تصور این افسانه ها که آتش وجود ملت ما میزند و خاکش را بیاد  
میدهد

ایران را خداوند بالا استحقاق قیوم اساسی داد ایسکه چرا فی استعفاء است و این  
چهل و شصت و بیست و یکم و بیست و یکم که بود در اینجا باید دو نفر از سلاطین ماصه  
وده نفر ملاهای صاحب خود ایران را از غیر در آورد . . . . . آنهم بحالت امروزی  
ما قمری نمی بخشد ولی با اینهمه خدای رؤوف در حق بر روی ما گشود و بقول صاحب  
مسائل الحیات (خود طالبوف میباشد) قیم مقتدر امروزی بحالت اینام مظلوم رحم آورد  
داد آنچه بیکس نمیداد و مردم گرفت آنچه هنوز قادر بحفظ آن نیستند فقط مایه امید  
واری غیرت و بی غرضی مبعوثان است که بحول خدا روز بروز در نزاید است و حسن  
فهم آزادی است که نیمة جاهله را این که حریّت تأثیر اکبر بخشیده در ایران دزدان  
رعیتی و گرگان جویانی و باستانی میکنند که در هیچ تاریخ عالم مثل آن دیده و شنیده نشده  
و این فقره غیر متزیه که داخل و خارج را منحیر میکند با از فشار ظلم و استبداد است که  
مردم بکدمه آورده شده و به شفق آینده محو و مبهوت هستند و هنوز حالی نشده اند



(مؤلف گوید تا خبر مرکز تصور نمیکردند که غلام ملت اسقدر اختیار نامه آنها بدهند که استقلال يك مملکت و دولت شش هزار ساله را بر باد بدهند بعد که دیدند این اختیار را دادند بدون افانه وقت کردند آنچه را که بیست کنند) با مطلع پیشوای علما و روحانیان همه ایران مردم را يك استغای روحانی و حقیقت وجدانی که خودشان هم نمیتوانستند تشخیص بدهند بعمل آورد که اگر کارها بطور پیش برود ایران در ده سال شهر صاحب الزمان صرع میشود و اشخاص مؤید ظهور میکنند صفحه دیگر شروع کردم چشمم درد کرد تا تمام فرستادم

### قاموس الاعلام

سعدی (شیخ مصلح الدین شیرازی) از اعظم شعرای ایران و اجله دانشمندان و فیلسوفان مشرق زمین بوده و در اواخر قرن ششم هجرت در زمان سعد ابن زنگی از اتابکان فارس در شیراز متولد بنا بر اقتساب پدرش بعد از این زنگی بدان مناسبت سعدی نامیده شده ۱۰۲ سال زندگانی نموده جز دوازده سال آن که با طفولیت گذشته بقی عمر خود را سی سال با تحصیل و سی سال با سیاحت و مجاهدت و سی سال نیز با انزوا و عبادت گذرانیده و وفاتش در تاریخ ۶۹۱ هجرت معلوم بوده و بنا بر این تولد او در ۵۸۹ لازم می آید و در هنگام تألیف گلستان باسی ۶۷ سال داشته باشد و حال اینکه خودش در گلستان بضموم (اینکه بجاه رفته در خوابی) بجاه سال داشتن خود را می فهماند (مؤلف گوید شمس الدین سامی بیگ در این نکته سنجی بخطا رفته زیرا که خطاب آن بیت شیخ بمردم است ربطی بمن و سال خود ندارد) در نظم بعد از فردوسی و انوری مثل و نظیر نداشته گلستان و بوستان مشهورش با سایر دواوین فصاید و غزلیات و سایر اشعارش فصاحت و بلاغت و هم در و کمال وی برهانی است عادل بر حسب تمایل بلطیف و نکات ادبانه اغلب اوقات در مجلس اکابر حضور میداشت و با همام تبریزی بعضی ملاقات داشت و در زمان حیات خود

بمقتضای آثار بقیه هند شناسنامه کتب نموده و در همه جا مورد رعایت و احترام میگرفت در حدود در مدرسه طایفه از شیخ ابوالفتح خوری مشهور تحصیل نموده و مدتی در مدرسه مذکور تدریس میکرد و در شیخ شهاب الدین سهروردی وزیر طریقت شیخ عبدالقادر گیلانی اخذ اثبات نموده و چهارده بار بطوان بیت الله الحرام و زیارت روضه مصطفی حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و قسمت برده عمر خود را در عراق و شاه گذرانیده و تا مصر و روم و خراسان و هند و ماوراءالنهر و کاشغر سیاحت و بعزم جهاد رفته و در محاربت صلیب بقدر فیرک اسیر شده مدتی در استحکامات طرابلس شاه نگه داشته و کارش را داشته اند و اوقاتی که در حوالی شیراز گوشت بخرت و انزوا گزیده و با عادت اشتغال داشت اکابر عصر بزیارنش میرفتند و اطعمه لذیذه تقدیم میکردند و عادتش این بود که اجاقه از خوراک خود را تقبیل گذاشته و از بخیریه خاتمه خود می آویخت که عابرین از آن منتفع شوند گلستان و بوستان و سایر بعضی تألیفاتش و کثر السیة اروپائی دفعات ترجمه و طبع شده و در ترکی نیز شرحهای مفصلی دارد و گلستان ترجمه عربی خوبی نیز دارد که در مصر طبع و نشر گردیده کلیات آثارش چنانکه کرات در ایران و هندوستان طبع و نشر شده گلستان و بوستان در اسلامبول نیز مکرراً طبع رسیده (۱)

(۱) شرح اوصاف ابن فیلسوف دانشمند حبلی مالاثر از اینهاست که شمس الدین سامی نوشته افسوس که در میان ایرانیان سخن قرب و قیمتی ندارد و گمان ندارم که تاکنون از عرب و عجم و آسیائی و اروپائی کسی دیباجة مثل دیباجة گلستان نوشته باشد اگر کسی تألیفات (وولتره) و (شکسپره) و (روسو) و (هوغو) را معاولد و با انصاف مطالعه و مقایسه نماید خواهد دید که زمین تا آسمان تفاوت داشته و علاوه بر این شمس رسیده شمع است ما نیز صحت و رقی برش خود در حکایت منظوم و منثور این فیلسوف بمعدل پیرایه و آرایش میدهیم



حکایت پادشاهی بکشتن بی گدای فرمان داد بیچاره در حالت نومیدی بزیبانی که داشت ملوک را دشنام داد و سقط گفت که حکما گفته اند (هر که دست از جان بشوید آنچه در بدل دارد بگوید)

وقت ضرورت جو نماید که بر دست بگیرد سر شمشیر نیز

اذا یس الانسان طل لسه کسور مغلوب یصول علی الکلب

ملك یرسید که چه میگردد یکی از وزرا نیک عمر گفت میگردد

الکاطین العبط والعاقین عن الناس ملك را بروی رحمت آمد و از سر خون او در گذشت وزیر دیگر که ضد او بود گفت ایستای جنس ما را شاید در حضرت پادشاهان جز برای سخن گفتن این بی ادب ملوک را دشنام داد و ناگه گفت ملك روی از این سخن در هم کشید و گفت مرا آندروغ وی پسندیده تر آمد از این راست که تو گفتی که آنرا روی در مصلحتی بود و این را بنا بر خبث و خردمندان گفته اند (دروغ مصلحت آئیز به از راست فتنه انگیز است)

هر که شاه آن کند که او گوید حیف باشد که جز نکو گوید

حکایت یکی از ملوک خراسان سلطان محمود سبکتگین را در خواب دید که تمام اعضا و جود او ریخته و خک شده مگر جشمانش که هنوز در چشم خاه میگردید حکما از تعبیر آن فرو ماندند درویشی از سر صدق و صفا تاویل کرده و گفت هنوز نگرانست که ملکت با دیگران است

بس نامور بزی زمین دفن کرده اند که همیشه بروی زمین بکشانند نمائد

زنده است نام فرخ نوشیروان بعدل گرچه بسی گذشت که نوشیروان نمائد

بوشناس

حکایت

شدیم که در وقت برغ روان هر چه بپس گفت نوشیروان

که خاطر نگهدار درویش باش نه در پند آسایش خویش باش  
نیاساید اندر دیار تو کس جو آسایش خویش خواهی و بس  
نیاساید بنزد يك دانا پسند شبان خفته و گریه در گوشتند  
رو پای درویش محتاج دار که شاه از رعیت بود تاجدار  
ملك سر فرو برده در پای توش چه دارد بیایک مستبدیده گوش  
رعیت جو یختند و سلطاندرخت درخت ای پسر باشد از بیخ سخت  
مکن تا توانی دل خلق ریش اگر میکنی میکنی بیخ خویش  
فراخی در آن مرز و کشور بخواه که دلشک بین رعیت و شاه  
کجا کشور آورده بیند بخواب که دارد دل اهل کشور خراب  
رعیت نیاید به پیداه کشت که مر سلطنت را بنهاند و پشت  
مراعات دهقان کن از بهر خویش که مزدور خوشدل کند کار پیش  
مرقت نیباشد بدی بر کسی کهز دیده بشی نکوفی بسی (۱)

ایران (۲) این نام در زمان قدیم يك قطعه واسعه و افه در مابین دجله و انهار سند و حبیحون و بحر خزر و خلیج فارس و دریای عمان اطلاق میشد اگر چه بمرایق عرب

(۱) باید انصاف داد کدام (شکیر) و (وولتر) کدام (لامرتس) با (راسین) پندی ما این سلامت و خوبی و وضوح و مطلوبی درباره سلاطین و ملوک گفته

(۲) اخطار — از آنجائیکه اطلاع و دانستن احوال تاریخی و ژوهرامیانی ایران که وطن عزیز و ملك طلق و حانه موروثی ما ایرانیان است ولو بطریق اجمال باشد برای هر ایرانی با حس از جمله فرایض است لهذا لازم دانستیم که احوال آنرا بوجه اختصار که سلك ملزمی ماست ملاحظه فرمائید محترم برسانیم و مفصل آنرا ارباب تالریخ مسوطاً نوشته اند



و افغانستان و بلوچستان نیز شامل بود ولی در حالت حیه عبارت از فغنه ایست که جامع عراق عجم و فارس و کرمان و خراسان و آذربایجان و گیلان و مازندران و لرستان و خوزستان میباشد که از بزرگترین دول اسلامیست مستقله موجوده در قلمره آسیاست

**موقع و حدود و مساحت آن** مملکت ایران در سمت غرب آسیای وسطی واقع و از آبی غری شمرده شده و دلتاً مادار با حیل مرتفع محاط و وسط آن عبارت از حوضه داخلی دریای مدون بحر می باشد و در جهت جنوب و شمال دارای سواحل می باشد

شمالاً با هندوستان و خوارزم که ایوم در تصرف روسیه است و با سواحل جنوبی بحر خزر واقع در میان این دو قلمه و شرقاً با افغانستان و بلوچستان و از سمت جنوب طرهای عرب و حلیج فارس و عرباً نیز با ملت عثمانی یعنی عراق عرب و کردستان عثمانی محاط و محدود بوده و در میان ۳۰° ۲۵' ۳۹' عرض شمالی و ۴۴' ۶۵' ۳۰' طول شرقی محدوده شده فغنه بسیار شمالی و بسیار غربی آن در حوالی بایزید دامنه شرقی عابد نیران کوه آغری (آرارات) واقع در نقطه اجتماع حدود عثمانی و روس و نقطه بسیار جنوبی آن در ساحل بحر عمان و در مقنیه بلوچستان میباشد طول اعظم آن در مابین این دو نقطه از غرب شمالی دو شرق جنوبی (۲۲۵۰) کیلومتر و عرض اعظم آن از شمال بجنوب یعنی از حدود خوارزم تا ساحل بحر عمان و حلیج فارس نیز (۱۳۰۰) کیلومتر و محل بسیار کم عرض آن در مابین بحر خزر و مائهی خلیج فارس بقدر (۷۳۵) کیلومتر و مساحت سطح آن بر (۱۶۳۸۱۹۵) لیو متر مربع میباشد

**شکل طبیعی و کوههای آن** چنانکه مذکور شد اطراف مملکت ایران خصوصاً جهات شمال و غرب و جنوب با کوهها محاط بوده و وسط و بلاد قریب بمحدود شرقیه

آن عبارت از محوری مدون بحر می باشد

حبل بسیار مرتفع ایران سلسله حبل (امروز) واقع در جهات شمالی است که از حبل قفقاز منشعب گشته و اصول ساحل بحر خزر و شرق امتداد و پس از وصول با سواحل آذربایجان و بلوچستان شده در قسمت شمالی خراسان با اسمی کوه (غورستان) و (لور) افغانستان و مائهی ویه (هندو کوه) از شعبات سلسله حبل (هیمالیا) که مرتفعترین کوههای کره زمین است تالاق میکند و بلندترین قله رشته (نبرز) کوه (دیموند) است که (۳۶۰۰) متر ارتفاع دارد و بلندترین قلمه مدون ایران است در مائهی بحر خزر یعنی در مائهی که رشته حبل قفقاز تالاق میشود یک رشته حبل دیگری نیز از حبل قفقاز منشعب شده و در مابین جنوب شرق امتداد و پس از تشکیل کوههای (سوالان) و (سهند) در آذربایجان و در حوضه های لرستان و خوزستان و عراق عجم و فارس و کرمان شعبات زیاد منشعب و نامکران و بلوچستان در امتداد میشود و این رشته جسم اسم مخصوص داشته در هر نقطه بیت اسمی موسوم میگردد اگرچه ارتفاع آن از سلسله ایران کمتر است ولی وجود حرارت مقصیه اقلیم باز قل آن با برفهای دائمی مستور است و بلندترین آنها کوه (خضر) کرمان (۳۵۷۲) متر ارتفاع دارد دومی کوه (دنا) که بمنزله گنبد کوههای فارس میباشد (۳۶۵۶) متر سیمی کوه (الوند) در بالای شهر همدان (۳۳۵۰) متر بلندی دارد

غیر از این دو رشته حبل خطه کوهستان واقع در جنوب خراسان که بحال افغانستان ارتباط دارد اگرچه بعضی کوههای خشک و سنگلاخ است ولی برخی نیز با مراتع و جنگلهای مستور و دارای محوری زمرد آسا و در میان آنها وادیها و جلگه های بسیار فشانک واقع است خصوصاً دامنه های شمالی (امروز) و در درجه دوم قلمه آذربایجان و فارس با لغات و حیادت هوا و کثرت محصولات اشتهار دارند

دشت وسیعی موسوم بدشت کبر واقع در مابین عراق عجم و خراسان که خاک آن



عبادت از شن و نمک میباشد بوده و در جنوب شرقی آن در میان کرمان و کوه ن سر دشت لوط واقع است

**انهار و استخرهای آن** چون برآل ریزش بکندری آن بوده و آبهای جاریه از مائه های درونی آن چون در پیاهها و محاری خشك و تلف میگردد و آبهای بیرون نیز مجراهایی که توسعه یافته ندارند بنا بر عمل مذکور انهار بزرگ در ایران نیست

مملکت ایران منقسم به مائه میباشد اول مائه بحر خزر دوم خلیج فارس سیم مائه دریای عمان است که مائه داخلی بدون مخرجی است که بصحاری داخلی نظارت دارد آبهای که بحر خزر میریزد عمده آنها عبارت از سه نهر میباشد اول رود (ارس) از ممالك عمانی آمده بعد بر سه داخل و از سمت قفقاز پس از تقریب حدود ایران روس باز داخل خك روسیه شده و از ساحل غربی بحر مذکور میریزد

دوم (سفید رود) که از آذربایجان نهران رو بشمال شرقی بعد بمجنوب شرقی بالاخره باز رو بشمال شرقی جریان و از يك تنگه از رشته (البرز) گشته در مابین دشت و لاهیجان از ساحل جنوبی بدریا میریزد

سیم رود (ترك) از جبال خراسان نهران رو بغرب جریان و در مسافت دوری پس از تقریب حدود روسیه از ساحل شرقی بحر خزر میریزد

و بزرگترین انهار که بخلیج فارس داخل میشوند (کرخ) و (کارون) تابع شط العرب میباشد که هر دو از جبال لرستان باین آمده پس از شق خط لرستان بممالك عمانی داخل اولی در (فره) دومی در زیر بصره و حوالی حمراء بشط العرب داخل میشوند و از کوههای فارس انهار زیادی بخلیج مذکور میریزند که عمده آنها از غرب شروع شده و عبارت از رودهای (ستارگان) (دبورود) (برسنر) (آب خور) میباشد و از ایندو رود آخری اولی از جبال بالای شبراز باین آمده و دومی در پیشگاه جزیره (کیش) به

دریا داخل میشود و ردهائی که از کرمان و مکران بدریا داخل میشود همگی داشته و اغلب آنها عبارت از سیلانی هستند که در تابستان حشمت میشود

و در میان رودهایی که از مائه داخلی حلال ایران جاری شده و در پیانها میباشند رود بزرگ و مهم نیز هست و عمده آنها از اینقرار است (آبشارود) در سمت جنوب غربی طهران حریون و پس القابا (آب حور) که از سه شعبه که رحمدن و منصور آمد و هم در مابین ترك و در دشت کبر غایب میگردد

و (زنده رود) که از اصفهان میگذرد از کوهستان باین آمده پس از اختلاط با آبی که از کرمان میآید و نهر کوهستان که در دشت لوط تا پدید میشود و (هریرود) که از هرات آمده بعد از مرور از حدود ایران در دشت خراسان غایب میگردد و (شوره رود) که از نیشابور میگذرد و چندین رود دیگر که از جبال خراسان باین آمده و در دشت کبر می خشکند

مملکت ایران دارای چندین استخر میباشد که آب آنها شور است و بزرگترین آنها استخر ارومیه واقع در مابین آذربایجان و کردستان و دیگری استخر (هامون) و باتلاق دیگر (رژه) در حدود افغانستان و در مابین کوههای فارس و کرمان نیز چندین استخر هست و بزرگترین آنها استخر (نیریز) در قرب شبراز و (بخکان) در کرمان می باشد

**اقلیم و هوای آن** هوای ایران بر حسب عمومیت خشك و اکثر نقاط آن بی آب و گیاه و از جهت هوا ممکن است بچهار قسمت مقسم بشود

اول سواحل خلیج فارس و بحر عمان که هواش بسیار گرم و یاس و وخیم میشود که از سواحل آفریک واقع در زیر خط استوا چندان فرقی ندارد دوم صحاری واقع در وسط و جهت شرقی باینکه هوای آنها چندان گرم نیست



ولی بیشتر یابس است و تابسان شدت حرارت بر اندازه باشد زمستان نیز مروت مهمل  
اندازه شدت دارد

بسیار است و در بعضی موارد و در بعضی اوقات که بواسطه کوههای فارس و مراغه و خراسان از بادهای دشت محفوظ بوده و در آیهای جاری می باشد که با برطرف شدن و ارتفاع هوای آنها متبدل است

چهارم - سواحل بحر حرر یعنی حوضه های گیلان و مازندران و قفقاز دو مائمه شمعی  
کوه (البرز) و قفقاز آذربایجان است و گیلان مازندران بهترین مواقع ایران و بلکه تمام  
قطعه آسیا میباشد هوای آنها معتدل و مرطوب و جنگل و درختان فراوان است و جبال  
آذربایجان نیز با جنگلها و مرتعهای خوب مستور و هوایش معتدل است

همی حالات مخصوص بقاط درونی ایران و جهات فریب بدست هست من جمله  
بادی است که از دشت میوزد و اغلب اوقت برای انسان دوار آورده و در ظرف چندی  
دقیقه مسموم و مهلاکت میرساند

و حصول آب و مه های، عبارت از شش دره ها و ایرادی حثک منحصلا از بخار باران  
قبل از نزول بزمین از حالاتی است که امثال آنها در سایر نقاط دنیا دیده نشده است .  
سمت بسیار باری ایران سواحل بحر خزر بوده و در درجه دوم قطعه آذربایجان  
بسی جبال لرستان و عراق عجم و فارس و خراسان است در دشت ها و سواحل جنوبی  
آن خیل بندرت باران می بارد . بقیه دارد

میرزا ابوالقاسم قایمقام مرحوم

(یکی از رفقای عیسی مهدی بابی صاحب جلال محمد علی مصطفی آشتیانی در حقیقت مأموریت مصالحه عثمانی بعد از شکست جوانان اوعلی سردار قشون عثمانی نوشته)

درباب شهر زوز و زهاب که آنهمه تقطیل را در مدفوفه علاحدہ دادہ ایم بخیانہ است

که هر چند متابعت قادر و شاه طهماسب نقص دولت قاهره نیست و بختی بر ما وارد نمیشود  
لکن این مطلب را در کل عراق عرب و عجم و مصر و شام و فارس و خراسان و آذربایجان  
ممدودی از خواص و فضلا و بعضی از قصه خوانها و تاریخ دانها میدانند سایر خلق این  
چیزها را نمیدانند و نمی فهمند همین قدر درالسته و افواه مذکور و مشهور و در قلوب و  
اذهان ثابت و نقش پذیر میشود که این ولایت و ایل را تا شصت و هشت هزاره بمیرحوم  
شاهزاده وا گذاشته بود نگاهداشت سهل است اگر متدبر بود بخداد را هم میگرفت و  
تا بنا سپردند شاهان نکشید که از دست دادیم سهل است زهاب هم در روی آن رفت  
بر آن عالیجاه معلوم است که ما همیشه همه جا صلاح کل را منظور میکنیم نه صلاح خود  
و لکن ارباب تنگ و نام از هیچ چیز نباید ترسند مگر از زبان زبان عوام و ما اگر از این  
بك فقره احتیاط کنیم تنگ ما نخواهد بود

جراحات السنان لها التيام ولا يلتام ما جرح اللسان

زهاب را که مخصوصه قبله عالم زخمت نداد در باب ایل بابان و ولایات شهر (زور)

و (کوی) و (حریر) اگر خدای نخواست دست آنعالیجاه از دامن هر نیاره و گزیر کوتاه  
تا این حد نیز اذن و اجازه میدهم که الفاظ مبهمه و فقرات ذوالاحتمالین در فصلی که موفق  
ذکر ایغطلب است یزور میرزائی و قوه انشائی بکجاند که راه سخن برای ما بقی بماند و این  
فصرف و تسلطی که حالا داریم سلب نشود و از روی عهدنامه یعنی بر ما وارد نیاید و  
این آخر التوا و آخر العلاج است و معلوم است هرگاه کار طورهای دیگر انشاء الله پیش  
برود البته البته بهتر و خوبتر و باشکوه تر خواهد بود و همین جاست که از دست دیر و خامه  
تدبیر زیاده از هزار نیزه و شمشیر توقع خدمت میتوان داشت فی شوال سنه ۱۲۳۸ (۱)

(۱) عجب است که سر لوحهٔ رقم و عبارت (حد ارتکات چوبان نوعی) حاکی فتح

و عبۀ ایرن است ولی مندرجاتش عکس آرائشان میدهد





### قاموس الاعلام

قريش قومی از عرب مستعربہ در حجاز بوده و از نسل حضرت اسماعیل بن ابراهیم علیہ السلام بودند آن مروی است قبیله قريش ببطون و اقسام زیادی منقسم بوده و بنسب رسماً خود اداره میشدند و از رسماً آنها (قصی بن کلاب) و نظایب خدمت و نظارت بیت الله الحرام را در عهده گرفته و با نیجه قوم قريش از کافه اقوام و قبایل عرب شهرت و اعتبار بسیار یافت و ظهور حضرت پیغمبر خاتم نبی مکرم از قبیله قريش بسبب ازدیاد شهرت و شان قبیله مذکور گردیده فقط منادی قريش نسبت بر رسول خدا ص ع بقدری اظهار کین و خصومت کرده بودند نزدیک بود قريش شرف اساس بودن بنسل پاک حضرت نبوی را نیز متکف نماید و در اندای اسلام شدت کین و غضب کفار قريش نسبت بدین حنیف اسلام همیشه مطرح مذاکره بود بالاخره در فتح مکه بسیاری از قبیله قريش طوعاً و برخى نیز گرهاً و با وعد و وعید و تألیف قلوب بالتام اهندا یافتند قوم قريش قبایل و شعبات زیاد منقسم میباشد اولاً یا اباسی (اباطح) (ظواهر) (احلاف) و (مطلبیون) بچهار طبقه منقسم شده بودند

اباطح (بنی عبد مناف) (بنی عبد الدار) (بنی عبد العزی) (بنی زهره) (بنی مخزوم)  
(بنی تیم) (بنی مره) (بنی جمح) (بنی سهم) (بنی عدل) (بنی عتیک)  
ظواهر (بنی عمار) (بنی الحارث) (بنی فہر) (بنی آذر) (بنی غالب) (بنی حصین)  
احلاف (بنی عبد الدار) (بنی سهم) (بنی جمح) (بنی عدی) (بنی مخزوم)  
مطلبیون نیز (بنی عبد مناف) (بنی اسد) (بنی زهره) (بنی تیم) (بنی الحارث)  
بودند

هیمالایا رشته حیان بزرگی است در جبهه جنوب قسطنطنیه و مرتفعترین کوه کوه زمین میباشد از حیل (مالاکوه) و (قره قوروم) و (آلاطغ) و (هندوکوه)

که در آسیای وسطی در مابین تبت و ترکستان و افغانستان و هند بیک قطعه جمع شده اند سوا شده و در مابین تبت و هند رو بشرق جنوب قوس بزرگی تشکیل میکند و در منتهای شرق بکوههای چین و هند جینی تلاق میکند در مابین ۷۰° با ۹۵° طول شرقی عمده بوده و طول آن (۲۲۵۰) کیلو متر است مرتفعترین نقطه آن کوه (غوربسنکار) واقع در سمت شرق جنوبی میباشد که (۸۸۴۰) متر ارتفاع دارد از آن گذشته نقاط مرتفع آن در جهت غرب (دپسن) (۸۶۱۵) (کنجین جنیکه) (۸۴۸۰) (داوالکیری) (۸۱۷۰) (ناندووی) (۷۷۳۳) متر بلندی دارد و اغلب تنگه های محل عبور این سلسله عظیمه از (۵۰۰۰) متر بلندتر بوده و برای عبور از آنها بزه های مخصوصی هست که بآنها سوار شده و میگذرند و برفهای دائمی آن تا چهار هزار متر پائین تر آمده و دره های یخ نیز بسیار دارد و در زیر برفها اشجار کثیره که جنسهای آنها بر حسب ارتفاع مختلف است بوده و جنگلهای زیاد و درختهای کاج و فندق و بلوط و غیره مخصوص بخود دارد بارانهای مائله جنوبی زیاد و بنا بر آن اشجار و نباتات و حرارتش نیز زیاد است اما مائله شمالی بیشتر خشک و بی آب و گیاه و سرد میباشد و کشت و زرع گندم و جو و ارزن تا (۳۵۰۰) متر و در بعضی نقاط تا چهار هزار متر ارتفاع امکان داشته و در نقاط پست آن که در زیر آب واقع هستند تنالی دو مرتبه حاصل برداشته میشود و در دامنه های پست تر آن درختهای میوه و انواع کثیره سایر اشجار با محصولات مختلف بدست میآید و از جانب آنکلیسا جانی و خلی از سایر محصولات اروپا بآنجا برده اند حیوانات وحشی خصوصاً انواع شکار و کاه و بزه های کوهی و در نقاط مسکونه آن حیوانات اهلی زیاد میباشد معادنی که تا کنون کشف شده آهن و مس و سرب و آنتیمون و ذوقال سنگ بوده و در آب بعضی آنها ریزه های طلا نیز یافت میشود

خاقانی (افضل الدین ابراهیم بن علی) از مشاهیر شعرای ایران و از اهل شیروان میباشد چون از نمدی عمل خاقان کیم و چون از بولک شیروان بوده بدان ثابت خاقانی



منخلص شده با ابرالدین آخنی معاصر و در میانشان مکاتبه بسیار بطریق مشاعره واقع شده بزیارت حج مشرف در معاودت بر حسب عبور از عراقین کتابی مبین احوال آن خطه ها بعنوان (نعمه العراقین) نوشته است بروایی در اواخر عمر خود بجهت اختیار عزالت از خاقان کبر رخصت طلبیده بجهت عدم مساعدت خاقان در حین فرار دستگیر و به حبس گرفتار شده و بروایت دیگر در مراجعت از طوفانی پت الله در دست قوم (اوزی) اسیر و بر حسب عدم قبول تکلیف نصر در دبری محبوس شده در هر حال مدت طولی محبوس مانده و اشعاری دایر بحبوسیت خود دارد در تاریخ (۵۸۲) هجرت در تبریز وفات یافته منظومه موسوم به (هفت اقلیم) و دیوان مرتبی دارد

هان ابدل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مداین را آینه عبرت دان  
یکره زره دجله منزل بمداین کن وز دیده دوم دجله برخاک مداین ران  
دندان هر قسری بندی دهدت از نو بند سر دندان بشنو زین دندان  
گوید که تو از خاکی خاک تو ایم اکنون کامی دوسه برمانه اشکی دوسه هم بختان  
از نوحه جند الحق ما یم بدرد سر ار دیده کلابی کن درد سر ما بختان  
بر دیده من خندی کایجا زچه می گیرد گریند بر آن دیده کایجا نشود گریان  
کسری و زنج زرد پرویز و به زردین بر باد شده یکسر برخاک شده یکسان  
از خوندل طفلان سرخاب رخ آیزد ایزال سفید ابرو وین مام سیه پستان

اسیری اصفهانی از شعرای قرن سیزدهم هجرت است

بر آن تخت زردین که جم می نشست شنیدم چو برخواست این نقش بست  
چو باید از این تخت برخواستن نشستن نبرد بر خواستن  
وله ایضا

یکی از اسیران شیرین نفس نیراند در بزم از خود مکسر

که چون گیرد از راندن من گران مبادا دهد زحمت دیگران  
صفائی میرزا محمد صفی بن میرزا شرف الدین از اهل قم و بکاشی مشهور از شعرای قرن سیزدهم هجرت است

در حیرتم آیا که چرا مدرسه کردند جانی که در آن میکده بنیاد توان کرد

بینوای مشهدی

باغ خرم باغبان یرحم و ما بی آشیان عمر کل کوتاه و فرصت کم فلک بی اعتبار

تسلی شیرازی

تسلی کرهمی خواهی بکام خویش و در آرا ترا افلاک دیگر باید و سیاره دیگر

حیدری یزدی

پتنو کر هر دو جهان کلزار است بدو جنت که به چشم خار است

تاریخ سنت هلنه

نابلیون بزرگ میگوید در مراجعت از شامات یکی از قبائل عرض احترام مرا استقبال نمود چون رئیس قبیله مرخص بود پسرش که سمت قائمقامی او را داشت بر شتری سوار و در بهلوی من حرکت نموده و اتصالاً با کال پرگونی چنین صحبت میداشت سلطان کبیر الحال که بقاهره مراجعت میفرمائید مرا بپند سودمندی است که بیخواهم بشما عرضه بدارم گفتم چه عیب دارد بگو دوست من اگر خوب باشد البته در متابعت و پیروی آن قصور نخواهد شد گفتم اگر من جای شما بودم چنین میکردم که در ورود بمصر امر میدادم که غنی ترین نجار برده فروشان را در میدان عامه حاضر ساخته و از میان کنیزان او بیست زن بسیار خوشکلی برای خود انتخاب میکردم پس از آن معتبرترین جواهرات را احصاء کرده و از مکتب او هم سهم بسیار خوبی برای خود کنار گذاشته و با سایر نجار نیز همین روش رفتار میکردم زیرا که سلطنت و قوه و قدرت اگر محض تحصیل مال و ثروت نباشد چه فایده و نفعی دارد



گفتم ولی دوست عزیز من آیا محبت کاهنای بنی که تو میگوئی برای صاحبش  
اولی و انبب نیست اینکلام اگر چه ظاهراً اسباب خیال او گردید ولی باطناً او را ملزم  
ساخت اینچنانکه با اینکه عرب بود دست خود را چنان مرتب و منظم داشت که اسباب حیرت  
من بود و در قیفه وی چنان دیدم که دور نیست روزی در قاهره آنچه را که بن امر  
و تکلف مینمود خود مرتکب آن کرده

### قاموس الاعلام

دماوند درست شمالی ایران بلندترین کوه سلسله جبال البرز است که متوازیاً بسوا  
حل بحر خزر منتهی گردیده در مابین ری و طبرستان در صد کیلومتر شمال شرقی طهران  
واقع و مرتفعترین نقطه مملکت ایران و متجاوز از ( ۶۰۰۰ ) متر ارتفاع دارد که بالاتر از  
( ۴۳۰۰ ) متر آن تپستان وزمستان برفی مسنور است و دره های منجمد زیادی نیز داشته  
و بزرگترین آنها به ( دریای بنج ) معروفست و در آثار ژوگرافون اسلام بصورت ( دباوند )  
و ( دنباوند ) محرز است و باقوت حموی مسی بودن ناحیه اطراف کوه مذکور را بهین  
اسم بیان میکند (۱)

جیحون از رودخانه های بسیار بزرگ آسیا بوده و از رودهای بسیار که از  
کوه های ( پامیر ) واقع در شمال هندوستان نبعان میکند منشکی شده و از محل مذکور که  
قریب ( ۴۸۰۰ ) متر ارتفاع دارد کاه بشمال و کاه بخوب میلان و درو بغرب جریان و در حین  
عبور از کوهستان و نقطه بلند بنی درخسه های ( وختش ) و ( بدخشان ) انهار بسیار از  
جپ و راست اخذ در وصول به بخاری ( بخارا ) و ( خوارزم ) انهارى که از دو طرف  
پائین می آیند در میان شزارها خنک و آبایش تخر و ناقص یافته و درو بغرب شمالی جاری شده  
و پس از ( ۱۸۰۰ ) متر جریان بحر خوارزم بنی استخر ( ازاق ) داخل میگردد و مصب  
(۱) لازم بود باقوت حموی را شاهد بیاورند امروز نیز آن معال را دماوند میخوانند

آن حالت باطلاق را دارد و موسم فیضان این رودخانه ازماه مابیس تا تشرین اول امتداد داشته  
فقط در این موسم نیز چون نادراً بیشتر از ( ۸۰۰ ) متر وسعت مییابد لهذا طغیان میاه آن  
موجب خسارت زیاد نمیکردد بالعکس از فیضان آن بواسطه جداول و انهار استفاده شده و  
جنبین بحرای آن خلی آباد و حاصلخیز است در فصل زمستان اگر چه آبش کم میشود ولی  
باز پهنای آن از ( ۴۰۰ ) مترا ( ۳۵۰ ) متر کم عرض تر نمیشود و در هیچ نقطه معبر نمیدهد  
قسمت اعلاى آن بامصیش بنی قسقی که درخایت خبوه است زمستان همیشه و قسمت  
وسطی آن نیز در سرماهای شدید منجمد شده و از روی آن کاروانها میگذرند باقوت  
حموی حال انجماد جیحون را دیده و صورت انجماد آنرا تعریف میکند در مصب آن تخته  
سنگها و نشکها و جاهای بلندنداشته سفاین سهولت میر کرده و تا ( قندز ) بنی تا ( ۱۰۰ )  
کیلومتر بالاتر از مصیش اگر چه میتوانست بروند چون مصیش باتپه های شن محدود است  
گتقها از استخر ( آزال ) بالاتر رفته و فقط گتقیهای کوچک کار میکند رودخانه جیحون  
از قدیم الایام معروف بوده و در مابین ایران و توران حد قابل شمرده می شد یکی از انهارى که  
ایرودخانه را تشکیل میدهد و بلکه بزرگترین آنها نهر معروف ( وختش ) است که از خطه  
وختش میگذرد و در نقشه های فرنک با اسم ( واخان ) مذکور می باشد بعد از فتوحات  
اسکندر ژوگرافون یونان این اسم را بخریف به ( اوگوس ) منقلب کرده اند اما اسم  
جیحون از کتب بنی اسرائیل مأخوذ بوده و باقوت حموی جیحون را مأخوذ از اسم شهر  
( جبهان ) که در کنار آن واقع بوده میداند و امروزه با اسم ( آمودریا ) یا ( دریای آمو )  
معروفست و این اسم نیز غلط از اسم ( ام دریا ) بودنش چنانکه زعم شده است نبوده  
مترکب از اسم محرای ( آمو ) که در مابین مرو و بحرای ایرودخانه واقع است میباشد و بعد  
از رود ( وختش ) بزرگترین نواح جیحون که اردست است احد میکند ( آق-و ) بنی  
آب سبید که ( سبید ) نامش ( میاید و افریل-و ) بنی آب قرمر که ( حصه ) فرغانه



میآید و (سرخاب) که از کوه (زرافشان) پائین میآید و چندین نهر دیگر و بالاخره نهر مشهور زرافشان که از بهلوی سمرقند و بحر اهندسته و آن صفحات را مانند باغ ارم نموده است میباشد فقط اینها در موسم باران آبشان بچیحون واصل شده و در سایر فصول بآبیاری اراضی صرف شده و وقتی آن در شترارها خشک میشود و آنها را یک از سمت چپ بچیحون داخل میشوند عمده آنها انهار است که از سلسل (هندوکوه) و (کوه بابا) پائین آمده و جهات (بدخشان) و (قندز) و (بلخ) را سیراب میکند بوده و بزرگترین آنها نهر (کوکچه) که از خطه بدخشان میگذرد با نهر قندز میاشد و آخرها تنها در موسم باران بچیحون واصل میگرددند — چیحون از قدیم اهمیت ژوگرافیه داشته و بمقره رود (رین) آسیاست و ابرایشا بحرای ایزود و طر نسیم حدود ایران و توران میگرید و در این ممالک اطراف چیحون بنی به ممالك شمالیه آن (ماوراءالنهر) میگویند

#### معالجه مارگزیدگان با محلول پرمنگنات دویتناس

فربست و بچیل است که مارگزیدگان را با تریق تحت حلدی با محلول (پرمنگنات دویتناس) معالجه میکنند و اغلب امدادی فرگشت این دوا را تریق مخصوص زهر مار میداند ولی تربیتی را که تازه بمورد تجربه آورده اند بسیار مفیدتر است و محتاج بتربیتی تحت حلدی نیست

اول قدری بموضع جایی دندان مار بیخ میگذارند تا بیخ بشود بعد همان نقطه را با جافو شکاف کوچکی میدهند و قطره قطره از محلول غلیظ (پرمنگنات دویتناس) روی زخم میچکانند (محلول غلیظ عبارت از یک گرام (پرمنگنات دویتناس) و ۵۰۰ گرام آب صاف است) بالاخره پارچه پنبه و تر را بر محلول مذکور آلوده کرده بموضع لدغ مار میگذارند و ساعتی یکمرتبه کنار آن پارچه را بلند کرده محلول پرمنگنات در زیر آن میچکانند

در صورتیکه اجماع را کتر از یکساعت بعد از گزیدن مار بگری دارند محققاً ندو

ساعت مرص کلی صحت خود را بخت همچنین مکرر تجربه شده که پس از دوسه ساعت بعد از گزیدن مار با محلول را کرده بدین فندگی بخشید و است اگر (پرمنگنات دویتناس) داشته باشند بالای زخم را بپندند و زخم را شیار داده و بطریقه قدیم محل آنرا داغ بزنند

#### راه ترقی و آبادی مملکت و مسائل اقتصادی و اجتماعی

مملکت ایران تقریباً چهل کرویر جمعیت دارد و روزی چهل کرویر چارک غذای نباتی لازم دارند که روزی پنجاه هزار خروار و در عرض سال سی و شش کرویر و دویست و پنجاه هزار خروار میشود در این صورت فقط برای غذای انسانی باید سه کرویر و سیصد و بیست و پنجاه هزار خروار زمین زیر زراعت داشته باشیم و این مقدار زمین پنجاه هزار هکتار و بجهت سبک آب لازم دارد آب زمین بقدر کمیت داریم بل قریب چهار کرویر خروار زمین داریم و با وجود خشکی ایران آب هم چندین برابر بیشتر از لزوم داریم در ایران علاوه بر رودخانه ها اقل از صد هزار رشته قنات هست روی هم هر قناتی یکسک آب داشته باشد صد هزار سبک آب داریم و با این مقدار آب با مساحت که در حدود خود من میتوانم احداث از زمین سهیم پس علت اینکه همیشه کسر غذا و حوراک داریم چیست نقلی جرا قبل شده ایم و دست و دلمان بکار نمیرود نقلی ما را هر کس سببی فرض کرده — بعضی میگویند بواسطه نداشتن قانون و عدم اطمینان جانی و مالی است — برخی بواسطه بی علمی و گروهی بجهت عدم حساب و کتاب دانسته و جماعتی علت را از بی دینی میدانند — اما در حوال و حوش طهران فقط بواسطه نقلی و عیاست دلیل اینکه قولا هیچ ایرانی است تا با زور و عیاسی نمیتواند بلکه برعکس آنها بتمدنی و احباف برارباب میکنند

فی المثل که خدا نوروز در بنه شش گاوی خود بیست خروار جنس باید بکار و در اراضی عار ابدی یعنی بیخ نم لا کلام باید بدهد یعنی که در سر خرمن صد خروار حاصل باید داشته باشد با عیام دویست خروار گاه در آخر خرمن وقتی که ثبت خرمنها را ملاحظه



میکنند سی و هشت خروار و چهل من نوز است و علت اینهمه تفاوت از اینست که میتوان کشف نمود جهتش اینست که کدخدای نوز در اول سبزه چهار رعیعت میگیرد و بآنها قرار میدهد که هر کدام پانزده قران قد بعنوان بسوز و یک خروار گندم مساعده بدهد اولاً باید دانست که اینچهار نفر هیچ رعیلی از عمل در رعیعت ندارند و اگر قرار بدهای اطرافند که بواسطه ظلم و بی اعتدالی متواری گشته و باطلت بیقانونی مرتکب هزار گونه قلب و جذبات گردیده و کریخته و بطهران آمده اند و بهر شرط قبول کار میکنند بحجة استیصال و پریشانی. — کدخدا نوز در این موقع مال بینی نموده بنا را به نصفه میگذارد یعنی فقط بذر اربابی که ده خروار است به عنوان مساعده از مباشر میگیرد و معمم میشود که بکار و این بذر اربابی لابد بتوسط مباشر باید داده شود مباشری مواجبی که همیشه خوب میخورد و خوب میبوشد و مخارج گزاف نمیکند ناچار از همه طرف باید دزدی بکند قبض ده خروار جنس يك و بی خاک از کدخدای نوز میگیرد جنس برخاك و تخم علف هرزه را تحویل میدهد. از آنطرف رعایای بنه کدخدای نوز با کمال خوشوقتی این قسم بذر را تحویل گرفته در عوض کاشتن شروع بخوردن میکنند و همه روزه چهل من بذر سر زمین برده و پانزده من خاک و علف هرز که يك يك گندم دارد میکارند و بقیه را بصرف خوراك خود میبرسانند و بعضی دلخوشی میگویند اگر خدا بخواند از همین چند تخم هم خروارها بجا کرامت خواهد کرد (با این دیانت نمای رکت هم از خدا دارند) خلاصه تا اول زمستان امر زندگانی خود را بادزدی بذر میگذرانند همینکه اول زمستان شد مطالبه يك خروار گندم مساعده را میکنند و کدخدای نوز هم بخیال خودش میخواهد با همت حریف را از میدان در کند میگوید تمام بذر ارباب را دزدیده و خورده اند پدر تارا بسوزانم ایضا هم که دزدی مسوفه از آن کریخته شهر می آیند یکچشم و یکپای خود را بسته و شروع بگدائی می کنند و کدخدای نوز هم با کمال بشتافت وارد خانه شده پیشش میگوید خوب کلبه شان کرده ده خروار تخم بینی را مفت و مسلم کاشم بدون

اینکه خرجی کرده باشم تخمی ده تخم هم که عمل بیاید صد خروار میشود پنجاه خروارش را میدهم باز باب و پنجاه خروار بدون زحمت برای ما میباشد عیالش میگوید بی اگر خدا بخواند اینطور میدهد بالاخره سر حصول که میشود بدیعی است که دو خروار گندم با اینهمه تخم علف هرز که کاشته شده تخمی سه و چهار تخم بیشتر نخواهد داد متناً خیلی حدت بکند هفت و هشت خروار بیشتر نمیشود ارباب با هزار داد و فریاد اینقدار را عوض بذر بر میدارد و با کمال تشدد بدو ده خروار هم میدهند در موردی که از آب و خاک خود هیچ بهره نبرده بعلاوه ضرر فوق العاده هم نموده کدخدای نوز هم با کمال فصاحتی میگوید ای وای دین نیست آئین نیست ظلم از حد گذشته ارباب تمام مالم را ضبط کرده و هزار جور اسباب چینی برای ارباب میکند که ارباب دیگر از مساعده دادن پشیمان شده قسم میخورد که بر عیبت همراهی و زحم کردن کفر است امسال دیگر کدخدای نوز هیچ نمیکارد و با سایر کاهندگان در قهوه خانه گرد آمده از غضب خدا و بی برکتی زمین محبت میدارند و لا ینقطع میگویند خدا نمیخواهد خدا نمیدهد رعیت بی اضافی خاک و علف هرز کاشته توقع دارد گندم بردارد آنهم تخمی هزار تخم پس کدخدای نوز در این قلب و بیواظقی در کار رعیتی و بدقولی و بیدبختی و بیرونی و بی انصافی و بی طمی در حقیقت خودش را گول زده و گدایانده و ارباب هم بی بهره شده تکلیف خود را نمیداند و از ملك خود مأیوس میشود پس چاره باید کرد چاره چیست اولاً ایجاد قوانین حقه و اجیر کردن مباشرین با علم و صاحب سواد که از مدرسه فلاحه تصدیقنامه در دست داشته باشند ثانیاً بذر بدون خاک و علف هرز تا آب و خاک را بی خود بصرف علف هرز نرساند ثالثاً مساعده دادن بر عیبت بشرط اینکه مباشر مواظب باشد که بذر را حیث و میل نمایند و قرارداد صحیحی با رعیت بدهند که محتاج بدزدی نشود و بضرر نان و پیر داشته باشند تا خود و عیالش براحتی گذران بکنند



رابطه بکار واداشتن رعیت ، زمین خوش و ملائمت چه رعیت هر قدر بیشتر کار کند زمین بیشتر دو فائده میدهد و منافع از بیابان هر قدر بیشتر میشود پس اگر مگویند اعلیٰ قریه کمال آباد خیلی متمولند باید دانست که رعایای آن زیاد کار میکنند و کسی نمیتواند حاصل زحمت آنها را از دستشان بگیرد بجز از اخیری اطمینان مالی و جانی دارند باین معنی که آنقریه در تحت قانونی است که بمقتضای آن قانون از قرار دادهای معموله و ارتباطات مقرر از اعلیٰ و ادنی نمیتواند تجاوز نماید و رعیت مطمئن است که هر چه بیشتر کار کند فائده کلی خواهد برد و کسی حقوق وی نمیتواند بگیرد

پس قانون اسباب آبدی ممدت است و هر مملکت و قریه که حرب است بواسطه ظلم خراب شده و مرایانی که ساکنین آن در بدر و منواری شده از بیقانونی بوده است و قانون آخرین علاج و دوائی بحرب دنیا است

و الا با چهار صد کرد و خروار زمین و قنات خدا دادی چه جنبه دارد که ما همیشه در عسرت بوده و کور و رها از هموطنان ما در غربت بسختی جان سپارند

این شرحی را که میرویم شروع بنکارش آن بکنیم پانزده سال قبل از يك کتاب خطی که مؤلف آن معلوم نبود استنساخ کرده بودم و شش صفحه از ابتدا آن منقود شده چون محتوی بعض مطالب مفیده بود بنکارش ناقص آن میپردازیم

### شرح احوال باستان

و شراب خوردن و شارب یعنی مس از کشائیان وقتی بودی که طیب پاشا آمدن آن برای دفع و نجواری امر فرمودی و اگر کسی بخصوص پادشاه را رنج و بیماری پیش آید

که علاج آن بنور از دمه خوردن ممکن بود از آشامیدن آن هر آینه کسری میگرفتند و اگر علاج محصور بنجوردن شراب بودی ناچار بدان میپرداختند اگر چه حرام است در آنحال جایز بودی اما شرطیکه آزار زننده نداشت

از راهی که در قلمرو ایشان مردم عبور میکردند همراه بود و در میان دو سرایان می نشست چنانکه از بیست باسکاه تا باسکاه دیگر آوار شخصی میرسید

وقایع نکار و طیب و تجوری در سراه میبود و سراه را هم دیگر زدند و میساختند و تجاری آنکس بود که از جانب پادشاه بی کسالترا میخواست می نمود و مدد عاجزان و خورد سالان و از درون حرمسرای آنچه بفرستاده رهن آورده و به پیر مردان میدادند تا ایشان رهن خدمت می رسانیدند

اما زنان لشکریان بیکاز نمیویند از رفتن و ذوختن و صنایع دیگر و اسب زین کردن و در سواری و کانداری چون مردان حاضر بودند و همه بمحضت خو کرده و رنج کشیده

و برجهایان آشکار است که عرضة مملکت ایشان سخت بین و بسیار وسیع بود و آنچه واقع میشد از اخبار و اعلام آن سار و قاعده مقرری گریزی نبود پس بموجب فرمان پادشاه در مراحل و منازل (آبادچه) خالی یعنی دهات آباد کردند و در هر منزل اسبهای پادشاهی بستند و آدم تعیین کردند که ایشان را (روند) گویند چون وقایع نکار روز بروز آنچه واقع شدی بدست روند دادی و او هم بروند منزل دیگر رسانیدنی و هکذا روندان منازل بیکدیگر میرسانیدند تا بپیشانی تخت رسدای و در حاکم پادشاه بر همین روش امر و حکام و مرزبانان و کاهی پادشاه مخصوصاً کسی را مأمور میکرد که نوشته جات را بشخصه بامرا و مرزبانان برساند که بدست دیگری نیفتد و آن شخص منزل منزل با اسبهای روند پادشاهی که در منازل مسه بودند میرفت تا بمقصد میرسید و او را بود میخواستند و امرا نیز بدرگاه حاکم میرساندند و (بودن) پادشاه و امرا قدرت داشتند که اسب کسی



دیگر را بگیرند و در همراه سنی نمایند و در صورت وقوع پاداش میدهند چه در آباد  
چه ها مردمانی برای پاس بودند که اگر برامروی آزادی از کسی رسیدی ایشان از عهد  
باز بر سر می آمدند و جاسوسان با آنها همراه بودند

(آذر هوشك یعنی مه آباد) گوید بر رعایا ستم نکند و آنچه تواند بدید و زیاده بر  
آن نگیرد لهذا بقدری میگرداند که هم رعایا و هم لشکر آسوده بودند و مجموع مردمان  
عقیده چنان بود که بد آنچه پادشاه رضا دهد سود دنیا و آخرت است و فرمان پادشاه  
وجه کلام ایزد می باشد و کشته شدن در راه خسرو ستوده است و مردمان رضای خسرو را  
که بهشت بخشاست بر زندگی ترجیح میدادند اما رضای خسروی را که عمل به چنان  
فرهنگ نماید

لشکر نویسان از نگریان می رسید که از ریش سفید خود راضی هستید یا نه ؟

در این پاسبانی چنانکه گفته شد چهار کس با هم متفق بودند که دو کس میخواهند  
و دو نفر مسلح می ایستادند چون خوابیدگان بیدار میشدند بیداران میخواهند چون  
شب بگذشت پاسبانان دیگر می آمدند و شبها مردم بیرون نمی رفتند اما بحکم لشکر دار در شب  
سه مرتبه مردم را بیدار می کردند و چنین مردم را هفته یکروز نوبت پاسبانی رسیدی چون  
از پاسبانی بر می گشتند فرموده پادشاه ندا میکردند که اگر کسی را بر لشکر نویسان یا  
سرداران خود کلاه باشد پنهان ندارند همچنین هر ماه لشکر نویسان حضور و دور سان  
سپاه میدهند و اگر کسی را بیوجبی در لوازم سان سپاهگیری تعمیری می دیدند تأدیب  
می کردند و اگر عذری و گواهی داشتی می پذیرفتند و اگر حاجتی دامنگیر میشد مو  
مفرمودند و هر که را جای گیر و مقام ندادندی روزانه و ماهانه روز بروز و ماه بماه  
میگرفتند و اگر کسی از خدمت حضور میورزید مثلاً يك پاس بدون جبهه قایم میشد بعد  
از تهیه هان يك پاس را از مزد او کم میکردند نه تمام روز را و ریش سفید پاسبانی

لوشنودی نامه در اینکه سپاهرا ستم نکرده بنظر پادشاه برساند و جاسوسان حقایق نهفته را  
میسودند با وجود این پادشاه بشخصه از سپاه رضامندی باز جسنی

یزدانیان آنچه در فرهنگ نکوهیده بود کرد آن نمیکردیدند و در میان فرهنگ آباد  
کنایه را پاداشی معین است چون کسی گناه کار میشد قربان خسرو را نمیرسید که  
لا بد شفاعت آن بر آید مثلاً با فرمان پادشاه موافق فرهنگ آباد پدر به پسر و پسر به پدر  
مرا میداد اینای ملوک یارای خلاف فرهنگ آباد نداشتند اگر ظلم و ستمی می کردند  
ملوک ایشانرا سزا میدادند (۱)

چنانکه (هور) نام پسر (هی آلا) پسر دهقانی را شگفت و (هی آلا) سر پسر  
بود از تن برداشت جاسپاران پادشاه خودشان را بمرت نام میبردند و بتعریف و القاب  
میکوشیدند و آنکه سوکند خاندان خسروان بدروغ یاد کردی او را از آموزش خود  
در میداشتند و بجهت شیر و قیل و سایر سیاه جنگی جای مخصوص ساخته بودند پس و اطرافش  
که مردم از هر طرف تماشا میکردند و آسبی از قیل و مانند آن بمردم نمیرسید و پادشاه  
جای بلند می نشست و اقبال و سایر سیاه مست را در بازار و مواقع ازدحام و کثرت  
میکردانیدند

گفته اند در عهد (شیرزادشاه) پاسانی قبلی از جانی که بسته بودند بیرون آمده و  
حسی را کشت شیرزاد در عوض آنمرد فلرا بقتل رسانید و قلیانان و دربانان که در را  
گذارده بودند هلاک ساخت (۲)

مؤلف گوید اطاعت انگوه پادشاهان طاعت نردان و کشته شدن در راه ایشان  
فی الحقیقه ستوده است

ملاحظه در آثرمان انسان قیمت اصلی خود را داشته و مانند دوره ما تنزل نکرده  
بود که حد سر را به پیازی میبردند و عوض قصاص صاحب شأن و رتبه و دستگاه و  
سایر میشود



خسروان حکایات و افسانه های دروغ و ساخته را استماع نمی کردند مگر راست باشد  
و بخت و سپاه از آنچه خسرو فرمان میداد سر نمی پیچیدند و اگر مسافری نام شهریار گرفته  
و از خانه بیرون میآمد پای او را می شستند و آب آرای می آشامیدند که موجب شادی کلی  
است و مراسم خدمت گذاری لور را بجا می آوردند  
در میدان کارزار سپاه را آراسته میانه و چپ و راسته ترتیب داده و می ایستادند و  
بهمین ترتیب را پراکنده نمی کردند. زیرا بعد از تقریب جمع آن در هنگام حاجت ممکن  
نمیشد. و افواج بهین ترتیب جنگ میکردند و بقدر احتیاج امداد بآنها رسانیده میشد و  
بعد از غله و قهوه و قند و غیره همان ترتیب را نگاه میداشتند. و در روز قهوه و قند و غیره  
خشم همه سپاه بشارت نمیدادند و بلکه جمعی را پادشاه باوقیع نکار و بیستنده یعنی ناظر و  
استوار یعنی امین بدان خدمت نامزد میکرد و بقی سپاه مستعد میکرد و آماده جنگ میایستادند  
و هیچکدام گردن نداشتند و سر نمی زدند و نه می زدند که دشمن پیشانی ایشان در پی  
غیبت آگاه شده و برگردد و قهوه و قند و غیره را ببرد

### مکتوب ادیب دانشمند حاجی ملا عبدالرحیم طایبوف

باین بنده مؤلف در سنه ۱۳۲۰

دو هفته می باشد که بسلامتی وارد (شوره) شده رسیدگی ایودات خود را کرده  
و قدری از رخ راه آسوده گردیده اینک جواب پنجاه مکتوب که در روی میز خاطر و به  
چشمهای بی نور من ناظر است که کی جواب خواهم داد فدوی را مشغول نموده از آنچه  
با جناب عالی عرفحال می نمایم

حالا که صدراعظم قدیم تجدید شد سعی نمائید اذن لایقازات مسئولی خودتانرا زود  
تحصیل بکنید البته نه خورجین کفایت خودتانرا نکن دهید طبع غیور و سبب حیل —

استطاعت طبع — معرفت عمیق — اشتهار کامل — و اسانیت جسم — ماضیات بجات نشوید  
این جواب يك مکتوب سرکار است که اظهار دلشکی از غربت و روزه کرده بودید  
تا ندانید که هیچ فرمایش آنجناب از نظر منده محو نمیشود. — اگر اقبال طبع را ننگر کنید  
زود نویسد بنده حاجی میرزا مهدی را در ماه رجب طهران میفرستم و مرضه مینویسم  
فورا میبارد میدهند همیشه میخواستم که به یکی از سلسله حایه شما یادگار بماند و دوستانه  
می میکردم دستگاه معتبری را بعنوان مرضی در وطن بنا شود

درباب سفر مکه خیلی میخواهم با جناب عالی صحبت بکنم اما آنچه بدل آید همه را بر  
زمان و آنچه بزمان آید همه را بزم نمیتوان آورد ایستدر عرض میکنم يك مملکت شکوم —  
و یک دنیا رنجش — و يك خفت سوز دل — و يك کالم حیرت — از رفیق سربست و دماغ در بست  
خود دارم. لا والله بدرقه برد همینکه بدرقه بول عرب را دزدید اما رفیق من خبر از  
آنکه دزدید هزار و هشتصد صت امت مرا که بی قبض سپرده بودم حاک کرد بعد کردن  
گرفت و هیچ نداد تفصیل این فقره را بجزئی نمی نویسم نویسد از حاجی میرزا مهدی پرسید  
ملاحظات خود را در باب سفر حجاز فرست نوشتم ندارم. حجاز و اعراب حجاز  
مسلمان نیستند. قبیله مسلمانان در میان الوات متنوعه بشری و حیوانی محصور است کثافت  
را با وحشت تخمیر کرده بشما فراقه دیوار ساخته اند

از میان مسجد حنیفه که در فضیلت آن يك مجلد کتاب فضائل نوشته اند بپایان دو  
حرور استخوان و گوشت میتوان جمع نمود و از بیرون دور دیوارش بحد گنبد ....  
کثافات میتوان جاروب کرد

مالهای دیوار يك متر ارتفاع و دو متر دور تقریباً بسند حی فی سقف و معلو  
ایستاده با گد گوشتهای فرنی که سر باز غنی در وقت دفن هر کدام جرب است میروشد  
و روی سنگ می خشکند کافی است که آنرا از حیات خود بزار ببرد مأمورین ایران



و مجادله مردم و بی ادبی حجاج دهات خراسان و آذربایجان و قفقاز نقشه غریبی است که اگر حیات باقی باشد در سفر نامه خود می‌کنم

علی‌الحساب شما از اینصرافت بی‌فکری تا پنج و شش سال بگذرد امروز بقیه من رقتن مکه برای مسلمانان جایز نیست. حکومت عثمانی و شریف مکه دشمن واجب‌الاحرام اسلامند اگر بتائی محکمی در کار امکان مقدس نگذارند. بعد از چند سال دیگر به در تصرف انکلیسها و با در تحت اداره تمام اروپاست

علاجه که از طرف روحیه این مکان مقدس عرصه بکم

اغچه مرع و مستعجل که طرح و ترسیم ابراهیم اولشیر معمار معروف بحلبی الله آدر ارسن و کل ساخته شده و برده بی‌هی که حجب و بوری هویت کاملاً صاحب دست پوشیده. شد بقعه تقطع رخنه مقطعی حقیقت واحده طایفه فطری همه نام و حلف ای شری است. در راه جمع و اولد کابات زاده قطرنند و مجرد از گمراهی و قدرت پس مسلماً قدسیت ایتقام مطلقاً دخل باما کن مقتضای سایر ملل ندارد. بیت ویت المقتس را کجا این شرف و احترام است مگر صنم برستی با الله الصمد و صور ثلاثه با لم بلد و لم یولد برتابد.

اساس استمداد لاهوتی مسلمین اعتراف بک حقیقت واحده است که این دین بک و غفیده مقتضای دسترس سایرین نباشد. توجه سبب و نیجه ملبون مسلم را که هر بک فی الواقع دو چشم خدایت که از حدقه بشر ناظر است جز این نقطه مرکزی نیست

بر نو کبریا بی این بیت ساده از تجر اشک چشم یعنی سوختن روغن روحانی فؤاد در ملبارد گوینده لا اله الا الله در امتداد هزار و سیصد سال در قنابل توحید شکوه معنوی او میسوزد و باطراف چنان ضو پاش است که تجلی طبر در جنب آن چون آینه و کور و چشمه نور خورشید تاریکتر از چشم مور می‌نماید

ایرا یقین بدانید که اگر ذریه جمیع ملل وحشی عنرا تا نصر دو هزار ساله دنیا نخبه نموده بک کافر جامد و منهوری مثل (کلادستون) انکلیس با سایر روح دشمن امروزی اسلام سازند و او را از باب اسلام داخل نمایند تا آنحضرت کبری را دید بی اختیار سجده و بکفر خود اعتراف خواهد کرد

بنده از خدا جبری نخواستیم و حریر بک و توفیق استدعائی نکردم یعنی بهتر از حیات و توفیق توحید در حلقه جبری کان مداشتم اگر بود بخیال می‌خواستیم

عمو و حضرت آمدن کنی است که رحمت را بک نفع (را) از رحمت عرق می‌دهند و حور و علمان و روضه رضوان را بهتر از نفع و سرور و حیات و تقرب وجود امکان داند اگر شخصی اعتراف نماید که لذت عشق وجود واحد یعنی ایسی نوع در بار سلیم و صفا و صدق و وفا مثل ندائی ندارد پیروزه از سفر حجاری بیار و و حشر الاعراب ایناز است والسلام

بنا بر اینکه هر چیزی فصل و موسم مخصوصی دارد و ماه محرم نیز برای ایرانیان فصل نالم و سوگواری است و نکارش این صفحات بایام محرم مصداق دف آمد اشعاری چند در مراثی خامس آل عبا علیهم السلام می‌نکاریم

﴿از مرحوم آقا میرزا تقی حجة الاسلام﴾

در دفع بیعت حضرت سید الشهداء صرخ از جماعات معتبت خود  
گفت ای گروه هر که ندارد هوای ما سر بگرد و برون رود از کربلای ما  
ناداده من بخواری و آ کرده ترک سر نشوون نهاده بای مخلوط سرای ما  
ایستاده بیست حلوه که روزه و کرار شبر افکن است هدیه انشایی ما



تادست و در نوشت بخون می نیافت کس راه طواف بر حرم صحرای ما  
بر گردد آنکه رهوس گذور آمده است سر نآورد بافر شاه گدای ما  
مارا هوای سلطنت ملک دیگر است کاین مرصه نیست درخور فرهای ما  
زدان ذوالجلال بخلوت سرای قدس آراسته است بزم ضیافت برای ما

### از جناب حاجی سید مرتضی مرتضوی

داغی همچون داغ اکبر در جهان باشد چون دل لیلی دلی آتش فشان باشد نباشد  
دیده چون دیده زینب جان گریه نگریه ناله کتوم کس را در کان باشد نباشد  
جسم عالم کلنی چون فلسکه یسند نه یسند همچو گودالش گلستان در جهان باشد نباشد  
چون سکه بللی اندر جمن ناله ناله آنچمن را همچو زینب باغبان باشد نباشد

### از مؤلف زبان حال حضرت زینب

کردون تپه دید بمنا انقلاب را درد و مصیبت و الم و اضطراب را  
بك صفحه ز دفتر صفین باز کرد طمره بك ساخت بیكجا حساب را  
بكرشته ز بدر و جل باز کرد چرخ تا شام بست کردن ما آن طناب را  
از کین گروه کینه بصحرای کربلا از جان زیاد نوح نهادند آب را  
بر بود مجر از سر ما کوفیان شوم خوش داشتند حرمت نص حجاب را  
جو زلفت یار و یاور و اصحاب ما زدست در خواب هم ندید کسی روی خواب را  
بمنون بشد ز غمرط کدر لیلی آنکه دید بی زین و بی لجام بمسدان عقاب را  
اوضاع پر ملالت اطفال در بدر از من ره بود طاقت و آرام و تاب را  
کردند شامیان حسب الامر مصطفی خوش احترام عزت و آل و کتاب را  
آخر باطل عصمت پیغمبری فلک دادی نشان تو بزم قمار و شراب را

بر بانوان محترم آل مصطفی کردی مکان خرابه شام خراب را  
آذین ز کینه چرخ سنگر بکریلا هرگز نداد فرق زهم شیخ و شاب را

### دایر بزراحت سبب زمینی

بعضی از اقسام سبب زمینی را برای کاشتن نمیتوان قطع نمود زیرا که میبوسد و نمیرود  
و همین جهت بدو گفتیم که خورد کردن سبب زمینی خوب نیست مگر بر حسب لزوم و  
احتیاج چنانکه اگر زارعین قطعه از مزرعه را سبب زمینی درست و قطعه دیگر را سبب  
زمینی خورد شده بکارند مملویشان خواهد گردید که حاصل درست از هر حیث مالی تر  
از خورد شده میباشد

مقدار زیر خاک کردن سبب زمینی اندازه زیر خاک نمودن غده بمناصبت  
طبیعت زمین مختلف میشود در اراضی شن زار و نرم يك گره و نیم الی دو گره و در اراضی  
كل رسی تقریباً يك گره

در يك خروار زمین افلاً پنج خروار سبب زمینی باید کاشت و از همه وقت بهتر برای  
کاشتن از یازدهم حمل است تا اوایل ثور

تقریب کاشتن آن خواه در مزارع بزرگ خواه در سبزیکاری بهترین قانون آنکه  
سبب زمینی را بخطوط مستقیم بکارند که فواصل بین خطوط ده الی دوازده گره و فاصله  
نباتی از نبات دیگر تقریباً شش گره کمتر نباشد زیرا که فاصله نباتات زیاده نباشد مقدار  
حاصل آنها کم و موافق متاسفانه آن قصاص می پذیرد در صورتیکه بخواهند در اراضی سست  
بکارند طریقه اش اینست که با بیل یا کج بیل مزرعه را بقواصل مذکور تبدیل بشمارهای  
يك گره و نیم همی نمایند و آنها را آب دهند بعد از دوسه روز غده ها را در آن شیارها فاصله معین  
نسبت قرار داده رویشان خاک بریزند و زمین را تسطیح نمایند چونکه آب در اینگونه اراضی  
بزودی تلف میشود نباید آنرا بطور کامل آبیاری نمود بلکه طرف عصر بخندار کم و مکرر



مزرعه را باید آب داد خاصه در اوائل روئیدن

هرگاه این نبات را در اراضی رسی بکارند بهتر آنست که مزرعه را مرزبندی کنند با ارتفاع یکچارک و در وسط رجستگی آنرا غده سبب زمینی را بفاصله معین بکارند و شیار مابین مرزها را آب بدهند بعضی از زارعین مرزهای بلند و عرضی ساخته در دو طرف آن سبب زمینی بکارند اینکار تعریفی ندارد زیرا که کپه کردن خاک دور نبات اشکال پیدا میکند. — وقتی که نبات از زمین روئید آنرا وجین میکنند هرگاه بعد از وجین اول زمین متراکم و دارای غلبه مرز شد باز وجین دیگری مینمایند تا سست شود اگرچه در همه جا ذکر کرده ایم که زمین سبب زمینی نندست و شزار باشد لکن زارعین هر قسم زمین که داشته باشند و از روی اینقواعد سبب زمینی بکارند حاصل خوب خواهند برداشت

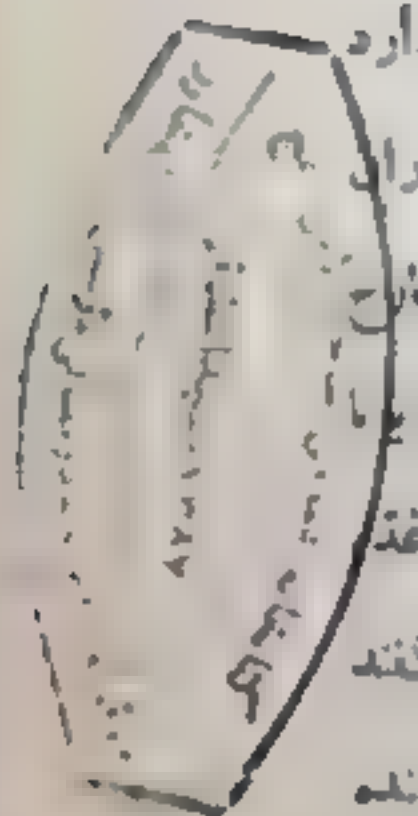
بعد از وجین دور ساقه های سبب زمینی را باید خاک کپه نمود تا ساقه بواسطه رطوبت و ظلمت و حرارت از خود ریشه برویاند و حاصلش فراوان گردد اینعمل یا با بیل یا با کج بیل بجرمی میشود و هرچه ممکن است زودتر با تمام رسانند تا وقت آبیاری شیارهای بین نباتات مستقیم بشود و آب در آنها جاری گردد و چند روز که گذشت باز دفته دیگر در دور ساقه خاک کپه کنند ولی بیشتر از دفته اول تا کف شیارهای بین نباتات قوسی باین تر و آب برشته بهتر برسد و غده های سبب هم در خاک نرم بخوبی نفوذ کرده و درشت بشوند. — همیشه مزرعه سبب زمینی را بعضی باید آبیاری کرد که آب در شیارها بالاتر از حد ریشه نیاید و عموماً آب باید برشته ها بطور نشر برسد نه اینکه زیاد جاریشده تمام نباتات را در خود پنهان نماید و سبب خسارت گردد

سبب زمینی اراضی نرم و تر و تازه را مایل است و تحمل رطوبت زیاد را نمی کند پس آبیاری آنرا بر حسب لزوم باید کرد در بعضی ممالک آب آنرا بگردش ده و برخی بگردش بازده میدهند. — از ابتدای برج سنبله هرچه ممکنست فاصله بین آبیاری را بیشتر نمایند

زیرا در اینموقع است که غده آن بزرگ میشود مشروط براینکه زمین قدری خشک و هوا خوب باشد و به تجربه رسیده است که اگر در برج سنبله مزرعه سبب زمینی خشک باشد حاصل آن خوبتر میشود و بعکس اگر مرطوب باشد اغلب غده ها آب گز شده میپوسد هر حال در برج سنبله آنرا در بریدر باید داد — موقع و طریقه برداشتن محصول سبب زمینی هنگامی است که بتوان آنرا با آبی از ریشه جدا نمود و شناختن اینموقع از بزرگدی و خشک شدن ساقه و برگها معلوم میشود همیشه ساقه و برگ آن پژمرده شد دیگر نیاید آب داد زیرا که موسم نمو آن گذشته بملاوه سبب های حاصل شده ریشه می کتند و مقداری از آنها ضایع و اسباب ضرر خواهند بود

از ابتدای برج میزان و در اوایل پائیز محصول آن بدست می آید برای جمع آوری لازم است هر روز که هوا خوش و آفتاب باشد مشغول در آوردن بشوند و اگر اخلاصه منظور نشود و پس از باران سبب زمینی را از زمین بیرون آورند سبب ها رطوبت دارد نمیشود انبار کرد پس اگر بر حسب اتفاق یا اجبار این کار واقع گردید و در هنگام باران و یا پس از آن بزودی از خاک خارج نموندند لابد باید تمام را در جانی که هوا داخل و خارج میشود چند ساعت گذاشت تا خشک شود حاصل سبب زمینی بنوعی بیل یا کج بیل یا بجه آهکی از زیر خاک بیرون می آورند و زمین را عمیقاً باید کاوش کنند که هیچوجه غده در آن نماند. ساقه و برگهای آنرا میتوان در توده های کوچکی که برای نباتات تهیه میکنند داخل کرد یا بعضی رفع کثافت تمام را در مزرعه آتش زده و خاکسترش را همه جایرا کنند کنند لکن طریقه اولی ترجیح دارد زیرا که کثرت شده و برای نباتات مصل آید صرف می رود.

جمع تر نباتات و قواعدیکه برای ذرع این نبات ذکر نمودیم ابدأ اشکالی نداشت و آسانی میتوان عمل کرد چیزیکه مراعاتش بسیار لازم است و مکرر ذکر شد زمین است که شخمهای





عمیق و خوب بزنند و مواظب باشند که خوب نرم شود که غده های بسیار ریز و کوچک که اندامات دانه خشکانش از روی ریشه ها میروید بتواند خاک اطراف خود را به سهولت پس کرده نمو نموده و بزرگ بشوند چنانکه خشکی و سختی زمین برای سبب زمینی مضر است زیادی رطوبت زمین هم کمتر از آن نیست هرگاه طوریکه بیان شد در زراعت آن سی و اهتمام نمایند میتوان از يك خروار زمین ۶۵ الی ۷۰ خروار حاصل برداشت اگر از مقدار مزبور فاضل باشد معلوم میشود که در عملیات آن خطا و در مواظبت فلاحی ملاحظه و سهل انگاری شده و اگر چه در اراضی رستی حاصل آن به مقدارها میرسد ولی باز هم اگر در مدت نمو نباتی کار صحیح بشود بهین اندازه ها خواهد رسید

چون در این مبحث صحبتی شد بهتر اینست مجملی نیز از سبب زمینی زود رس نکاریم بلکه مالکین و زارعین محترم استفاده و انتفاع فرمایند

سبب زمینی زود رس عبارت از سبب زمینی اسلامی می باشد که در سبزیکاری میکارند و طریقه آن اینست که زمین آنرا قبل از زمستان کوت داده و شخم عمیق بزنند و بهترین موقع کاشتن آن اواخر برج عقرب است و باید آنرا بخطوط مستقیم و موازی کاشت که فواصل بین خطوط نیز زرع و فاصله بین نبات پنج گره باشد و هر چه ممکن است سیبها را یک جبهه کرده تمام را يك حجم و درست بقواصل مزبور در خطوط موازی مزرعه قرار دهند و تقریباً يك گره رویش را خاک بزنند و پس از کاشتن قدری خاک بین خطوط را بطرف سبب زمینی جمع کنند و در تمام سطح مزرعه يك طبقه کوت اسی بصفا کاشت يك گره الی یک گره و نیم منبسط نمایند. — در بهار وقتی که مطمئن شدند که شبها دیگر بخی نمیینند سبب زمینی را تسطیح نمایند و هنگامیکه نبات از خاک روئید او را و چین کنند و چون بار خفایك گره الی یک گره و نیم رسیده خاک دورش را که نمایند

این نبات فصل بهار آب بیشتر از دو نطفه لازم ندارد و حاصلش نیز بحجم و اندازه سبب زمینی دیر رس نخواهد رسید و در صورتیکه چهار الی پنج من آنرا در ده زرع مربع زمین بکارند بخواه من حاصل خواهند برداشت بنا بر این زراعتش بسیار نافع و مفید است زیرا که در بهار قیمت گران بفروشی میرسد و هر وقت که فروشی در بازار رواج و قیمت اعلی مشتری دارد موقع بیرون آوردن و فروختن آن است ولی بقیه ما هنگامی باید حاصل سبب زمینی اسلامی را برداشت که هر غده اش اقلاً بحجم گردوئی رسیده باشد

چنانکه مذکور شد برای سبب زمینی عموماً زمین نرم و مست و معتدل الرطوبه خوب است و رطوبت زیاد مساعد نیست برعکس این قسم جدید که چند سالی بیشتر نیست آنرا یافته اند مزرعه مرطوب لازم دارد و آب و هوای مازندران برای او مناسب و مساعد است اگر چه در آب و هوای خشک نیز حمل میآید و حاصلش باندازه سبب زمینی معمولی میرسد اما اگر زمین یا آب و هوا مرطوب باشد از هر جریب آن تقریباً تا سیصد خروار سبب زمینی حاصل میتوان برداشت و بر حسب عذائیت مثل سبب زمینی عمومی است بلکه طعمش بهتر است ببلاده آنکه نادراً مبتلا بمرض میگردد. طریقه زراعتش عیناً مثل سبب زمینی عمومی است مگر اینکه غده این نبات را خیلی نزدیک بهم باید کاشت و خیلی کم باید خاک بدورش بشته کرد و چون این نبات در زمین مرطوب بهتر نمو مینماید آبیاری در آن بطریق نشر و قنود که سابق مذکور نمودیم فایده ندارد بلکه باید بطور کامل او را آب داده و سیراب کرد چون زحمت و ریاضت زارعین برای کشت زرع این قسم جدید بیصرفه و نتیجه نخواهد ماند انشاء الله ملاکین محترم آنرا از راه روسیه وارد کرده در مازندران و گیلانات زراعتش را معمول دارند بلکه در سایر نقاط ایران نیز منتشر سازند تا از این نبات بر حاصل فوائد عمده که زارعین فرنگ میبرند آنها نیز ببرند



### نصایح

با ناصیق بوائع جزئی مأیوس نباید شد .  
کار شروع شده را نصفه نباید گذاشت در ایجاب از عنکبوت عبرت باید گرفت  
تورش اگر صد بار پاره و خراب شود باز می تند .  
کسانی که در اقدام بکاری عزم خود را جزم کرده اند مطلقاً بقصد واصل و بتمام خود  
نایل میشوند . — در هنگام گرفتاری بشاق و محنت مأیوس نباید شد زیرا که در وقت مصیبت  
و ادبار بیشتر حسارت و خود داری لازم است .  
مقاصد بزرگ کم کم و بتدریج حاصل میشود چنانکه قطره قطره جمع گردد عاقبت دریا  
شود .

همه را با احترام و عزت و حوشروقی و ملامت باید پذیرفت .

از خود ستایی اجتناب باید کرد زیرا که انسان هر قدر متواضع و فروتن باشد در پیش  
مردم بیشتر عزیز و محترم میباشد .

### نخبة سیری

بعضی از نصایح حضرت عقل کل و ختم رسل بحضرت علی ص

و سایر اصحاب کبار

بهترین مردم کسی است که با وجود قدرت انتقام غیظ خود را فرو خورد و مقصر  
را عفو نماید ( در عفو لذتی است که در انتقام نیست ) .  
حسن مردم و صفت نمودن قبل از موت است .

افضل جهاد آنست که شخص روز را بشب رساند و کبرا را نماند .

بهترین مردم کسانی هستند که دین خود را بدنیای عوض نمایند خلع آنانکه دین

خود را برای دنیای دیگری بیاد دهند — به چیز موجب فحاش است زبان از بلاوه سر نمی  
بستن و بر گناهان خود گریستن و از پیوده بونی بر جای نشستن .

شراب را باید برای بدی آن ترك كرد نه از برای خدا . — شراب خوار را ساعی  
است که خدا را فتناند . — بی علیه السلام میفرمود که یا علی ناخوانده بسفره کسی  
حاضر نشستی — صاحبخانه در کار خانه او مشارکت میکند لکن سحر و سحر مطلق — نزد  
دو کس که غنی محبت میدارند بی اذن نرو — با مردم ناچسب محالست لکن — به چیز از  
مکارم اخلافت اول آنکه کسی با تو ظلم کند عفو نمائی . دوم آنکه کسی با تو کینه  
پیوند سازی . ضم هر که با تو دشمنی کند ملامت نمائی .

چهار چیز را غنیمت دانید : حوائی را قبل از پیری . صحت را قبل از مرض . دولتری  
قبل از فقر . زندگی را قبل از مرگ . — هر کس از خدا بترسد همه چیز از وی بترسد —  
هر کس از خدا بترسد از همه چیز بترسد — به چیز موجب فرح است خانه وسیع . زن  
خوب رو . اسب روئنده . صدقه بر فقرا گردانده . بلاست . — فرض پدر به پسر تعلیم و  
تریت اوست . — فرض پسر بپدر نیک نامی . — دست بدهان از دها بردن سهار است از  
برای سؤال به لیبی باز کردن . — به چیز از نیکوئی هاست . سخنی نفس . جلالت  
گفتار . صبر بر خداید . — علم بیاموزید آموختن علم ثواب است . خواندن علم تسبیح است .  
یاد دادن علم صدقه است . بحث علم جهاد است . علم قلب آدمی را روشن نماید . چشم  
بالم را میگشاید . بر خیز برافزاید . پوشش را کامل میکند . دانستن حلال و حرام قبل  
بصله ارحام . محبت عامه و مساواة عامه . از نتایج علم است

بهترین ملل روی زمین جماعتی است که امرای ایشان از اشراف — متوالین ایشان  
صاحب جود — و امور جمهور را بتوری کنند — عدل سلطان بر عایا علامت رضامندی  
خدا از مخلوق است — علم خزانة اوست که کلید آن پرسش و آموختن است



برای شکستن کمر و نخوت مجتهد با فقر لازم است — علم ندیم تو حلم و زیر تو عقل پیشکار تو صبر امیر لشکر است و از این چهار اقلیم انسانیت مسخر تو می باشد — زور آزمائی در فرو نشاندن غضب است نه در کشتن گرفتن

### بقیه احوال ایران

**محصولات و حیوانات و منابع ثروت آن** قنطاریه بسیار منبت و حاصلخیز ایران سواحل بحر خزر بوده و در جنگلهای گیلان و مازندران انواع اشجار بلند بعمل آمده و در مائه های شمالی رشته البرز بر حسب ارتفاع درخت خرما و فی شکر نایبات مخصوص باقیم بارده هر قسم حاصل بدست می آید. بعضی مائه های کوههای آذربایجان و هرات عجم و فارس و خراسان با قنطاریه بدست می آید و دامنه های جبال که با آنها جاریه از کوهها مشروب میشوند اقسام حیوانات متنوعه و انگور و سایر میوه جات بعمل می آید. عدم جنگلهای آب و بیوست سایر جهات ایران را از محصول محروم گذارده. درازمه قدیمه و اوایل دور اسلام بنی در زمانهاییکه این مملکت حتی الامکان میدان مدنیت بود با آنها ریکه از جبال پائین می آمدند جداول متعدده حفر و حوضه ها و بندها بنا و اراضی را بطور کامل اروا و اسقا می نمودند بازوال مدنیت مذکور جداول و بندها نیز خراب و از یک طرف بعلت عدم مواظبت و محافظت جنگلهای آنها نقصان یافته بلادی که وقتی حاصلخیز و دائر بود اینک لم یزرع و بایر است و شهرها و قصباتی که در آنها درجه آبادی و عمران بودند امروزه بالمره خراب و ویران می باشند. — محصولات عمده ایران (گنجان) (کندیر) (تباکو) (توتون) (سیسم) (بنه) (زعفران) (زیتون) (قدرون) (ساقز) (انواع صنغ) (مازو) و انواع نباتات برای رنگ است. و درخت توت نیز زیاد بوده سالی ده هزار بار ابریشم بخارج می رود. — باغات ایران اشتهار داشته و میوه جاتش بسیار لذیذ است. شراب شیراز از تمام شرابهائی که در قلمه آسیا بعمل می آید بهتر می باشد. در وادی و صحراهای جبال که از خلیج

هرمز تا سواحل بحر خزر امتداد یافته باغات زیاد بوده از آنجمله اطراف شهر اصفهان تا چند فرسخ باغات است و شراب آنجا هم از شراب شیراز چندان عقب نمی ماند. محصول حیوانات ایران بقدر کفایت اهل مملکت است (۱)

عمده حیوانات اهلی ایران (اسب) و (شتر) و (بز) و (گوسفند) می باشد. جنس اسبهای ایران بسیار خوست و بشم بز و گوسفندانش بسیار نرم و اعلی و بکار منسوجات کران بها خیلی می آید. و کره هایش نیز مشهور است. اما حیوانات وحشی آن (شیر) و (پلک) و (خرس) و (خوک) و (کرگ) و (یر) و (کاو کوهی) و در هر طرف آن (آهو) و (مرال) و (روشه) و (استرکوهی) و (کوره خر) و (خرگوش) و سایر حیوانات شکار فراوان و بسیار است.

معادن ایران از قبیل طلا و نقره و آهن و مس و بشم و مرمر و زمرد و فیروزه و نفت و پترول نیز بسیار است. ولی تمام آنها (از بیعی و جهالت ما ایرانیان) مدفون خاک فراموشی مانده و خیلی کم و بلکه بمنزله هیچ هم اخراج نمیشود در خاک ایران معدن نیک از همه چیز بیشتر می باشد و حتی خاک و شن اغلب صحراها نمکین است و در جاهائی که زمستان آب جمع میشود تابستان بمجرده خشکیدن طبقات نیک در آنجاها می آید و آب بنی آنها نیز نمکین است.

**اهالی و جنسیت و زبان و مذهب آن** در ایران تاکنون اقدامی بنسداد و تحریر نفوس نشده و عده نفوس آن بطور صحیح معین نگردیده و از طرف ژوگرافیکون اعداد

(۱) ولی سخته ندانستن راه و سایر اسباب حمل و نقل در یک قطعه مملکت عله پوشیده و مدور می ریزند و در نقطه دیگر مردم از گرسنگی می میرند در حقیقت اهالی ایران اهل دنیا نبوده و اهل آخرت می باشند ولی مد بختاه اعمال و اصال آنها آخرتشان را نیز خراب میکند



محکم میایی پنج ثابت رده میلیون بیان شده ولی با بر فزونی احتمال نه میلیون هوس دارد و هفت میلیون اینها ایرانی یعنی منسوب بجنس فرس و دو میلیون نیز اجناس ترک و آرد و عرب و آرمی و یهودی میباشند گذشته از جنس فرس بیشتر از همه جنس ترك است و جنس مذکور عمده در سمت شمال غربی یعنی در جهات آذربایجان و طبرستان عبارت از قبایل تركان بوده و بقدر هشتصد هزار نفر تخمین میشوند و جنس ترك با وجود اقلیت بر حسب حالات و جنگجویی از قرون وسطی تا کنون اغلب اوقات مالك سلطنت ایران بوده و سلاله نادر شاه منسوب بقبیله افشار از قبایل تركان است و خاندان سلطنت امروزی بر اثر قبایل تركان به قبیله قاجار منسوب میباشند و اغلب جنس مذکور امروز نیز چادر نشین هستند و در آذربایجان چون توپل کرده و با اهالی بومی آنجا اختلاط نموده اند لهذا زبان ساکنین این خطه ملوه مبدل ترکی شده بعد از جنس ترك جنس کرد است که تقریباً نیم میلیون بوده و در جهات جنوبی آذربایجان و اطراف استخر ارومیه و اردلان سکنی دارند.

ارامنه هم عمده در طرف تبریز و عتده هم در جلای اصفهان ساکن هستند و موسویها نیز بصورت متفرق میباشند.

در زمان فتوحات اسلام و عهد خلفای امیه و عباسیه عتده کثیری از اعراب بممالك ایران مهاجرت و توطن و با ایرانیها آمیزاج و با مرور دهود زبان خود را نیز از دست داده و فقط چندین هزار نفر در حوالی خلیج فارس با زبان عربی تکلم مینمایند.

ترکها بابتکه از حیث قوه و جنگ بجنس فرس غلبه جسته اند ولی از حیث حرف و صنایع و علم و تجارت و ادبیات و مدنیت ایرانیهای منسوب بجنس فرس پیش بوده در حالی که سلطنت در دست اولاد ترك میباشد زبان رسمی و ادبی فارسی است و فارسی که در ایران تکلم میشود انواع مختلف دارد و ساکنین هر خطه شیوه مخصوصی دارند در گیلان و سایر اقطار شمالی بعضی زبانهای غیر متفهم بین الاهلی متداول است ولی فارسی که در میان

ادبا و اکابر معمول و در همه جا نوشته و خوانده میشود بسیار فصیح و شیرین است.

در تمام ایران بقدر هشتصد هزار نفر عیسوی و یارده هزار جهود و هفت و هشت هزار نفر کمر یعنی زردشتی بوده و باقی ساکنین مسلمان و شیعی مذهب بوده فقط عتده از اکراد و اعراب سنی مذهب میباشند.

**تقسیمات ان ممالك ایران** بیازده ایالت متقسم و هر کدام از آنها بچندین ولایت اقسام یافته و ایالات و مراکز آنها بقرار ذیل میباشد

این تقسیم موافق تقسیمات ژوغرافیایی طبیعی آن بوده و شهر طهران مرکز خطه ری میباشد اما مرکز طبیعی عراق عجم شهر اصفهان است که وفق پای تخت نیز بوده در زمان سلطنت سلاله حاضره طهران را پای تخت قرار داده اند که بمنزله مرکز عراق عجم نیز گردیده و خطه ری ایالت علاحده اتخاذ شده

ایالات	مراکز	شهر و قصبات ان ایران خواه
عراق عجم	طهران	از حیث تاریخ یا موقع و تجارت شهرها
طبرستان	آمل	وقصات و آبادی داشته اگر چه اغلب آنها
مازندران	ساری	رو بستل و خرابی گذاشته مهذا شهرها
گیلان	رشت	های کثیر الفوسی دارد که بزرگترین آنها با عتده نفوسشان از قرار ذیل
آذربایجان	تبریز	
کردستان	کرمشاه	میشود
خوزستان	شوشتر	طهران ۳۱۰۰۰۰
هرس	شیراز	تبریز ۱۷۰۰۰۰
کرمان	کرمان	اصفهان ۹۰۰۰۰
کوهستان	شهرستان	مشهد ۷۰۰۰۰
خراسان	مشهد	کرمان ۵۰۰۰۰



۳۰۰۰۰	کاشان	۴۵۰۰۰	رشت
۲۷۰۰۰	شوشتر	۴۰۰۰۰	قزوین
۲۷۰۰۰	سندربوشهر	۴۰۰۰۰	برد
۲۰۰۰۰	یزدجرد	۳۵۰۰۰	همدان
۲۰۰۰۰	قم	۳۲۰۰۰	کرمانشاه
۱۵۰۰۰	استرآباد	۳۲۰۰۰	شیراز
	(۱)	۳۰۰۰۰	دبzfول

خرانه های شهر (سوس) که در زمان قدیم پای تخت بوده در نزدیکی شهر دبzfول و ویرانه های (استخر فارس) که در اوایل دور اسلام آباد بوده در غرب شهر شیراز موجود می باشد. و شهرهای مسد (بشاور) و (سطاه) و (مراغه) که در دور اسلام معمور و مشهور بودند اینک رو به تزلزل گذاشته و حال فصاحت را یافته و شهر مشهور طوس در خراسان خراب و ویران شده است.

### اصول سلطنت و مالیه و قوه نظامی و لشگری ان

این مملکت تا سال هزار و سیصد و بیست و چهار هجری توسط حکمران مستقل و مستندی بعنوان شاه اداره میشد و سلطنت بر حسب ارث از پدر بولاد میرسید و شاه در ولعهد کردن مر یک از اولاد خود و لو ای که بمحون صرف یا غبط محض باشد بجار و مختار بود و هیئت وزرا در اداره امور مملکت مداخله داشتند (۲)

(۱) مؤلف گوید این اعداد را ژوگرافیون بر حسب تخمین گفته اند باید خیلی زیادتر از اینها باشد

(۲) در بعضی مورخین اندکی بخطا رفته اند زیرا که رسد اعظم گرفته تا ادبی هرات در هر امانت و ولایت که بود فعال مابت شریعت داشتند ولی در تاریخ ۱۳۲۳ هجری سلطنت مستبدانه را بشروطه تبدیل نموده و مجلسی بمعونان بدون مجلس

و در امور عدلیه و محاکمات اگر چه دستور العمل شریعت می باشد ولی اکثر معاملات و محاکمات عرف قطع و فصل میشود. عدلیه محترم نیست و طود مسوطی دارند. — واردات و عایدات ایران از دو میلیون لیره کمتر است (۳)

مالیاتش بسیار کم و اصول اداره آن بسیار ساده و مخارج نیز مطابق آن میباشد. قشون منظم ایران ۷۸ ضابط می ۵۴۷۰۰ نفر پیاده و هزار و سیصد و ۲۰ سوار به پی پی ۵۰۰۰ نفر سوار که جملاً ۶۰۷۰۰ نفر پیاده و ۲۴۲۵۰ سوار و ۱۶۸۰۰ نفر پیاده قشون غیر منظم که من حیث المجموع ۱۰۱۷۵۰ نفر قشون دارند ولی در زمان جنگ بیشتر از پنجاه و پنج هزار بمشاوره حاضر می شد. قشون با آرم ایران سواره های آن هستند و قشون جابک که از که ها انبهای حارسان و سواران فارس جمع میشود حاضر هستند و اسلحه بران بر تعریفی دارند، کشتی جنگی هم دارند (نقشه دارد)

### مقاله ادیب مشهور ترك نامق کمال

#### لیس للانسان الا ماسعی

احرث لدینک کانت تمشی و احرث لاجرتک کانت تموت عدا هم رای مر یک فردا حاضر شدن و هم مثل اسکه هرگز مر یک نیست سی و کوشش کردن از قواعد بزرگ حکمت است که اساس سعادت انسانی بشر عبارت باباع آخده میباشد.

(۲) می دارند و در تاریخ مذکور و در اوقات سب و هجور مدتی بعد از آن برفه و حجه تحریر شرح غلات این برش اوراق در کتبش است مورخین شرح نکات و دقائق آرا جزاً و کلاً نوشته اند

(۳) در بعضی مورخین نیز سوار بر دکی واقع شده بر دو میلیون لیره بر حسب سینه بزرده و سب سال قبل تقریباً بزرده کرور تومان میشود و حال آنکه در همان تواریخ بر عادت این کمتر رچهل کرور تومان بوده است



آینه انسان دقیقه بدقیقه در انتظار مرگ باشد در تدارك ذخیره آخرت خود کوفته نمیکنند لیکن در حقی که بحیات خود حدی تصور نماید روزی بمخاطره گریسته ماندن می افتد. زیرا چنانکه برای آدم آتی از مرگ امان نیست برای حیات عمر مایی نیز حد معینی نمیباشد خصوصاً که انسان قاتی میشود و انسانیت تا دامنۀ قیامت باقی است.

اندکی تفکر باید کرد در دنیا از حقل نوزاد عاجزتری هست بیچاره باین محنت خانه با هزار قسم احتیاج میباشد در حالیکه برای تدارك ما محتاج زندگانی خود جز دو بازوی ضعیف هیچ اسبابی ندارد هوا بپرسم با برودت و رطوبت خود قصد جان میکند خك خفیس جوانم گرانمای لازمۀ را در سینه حرص خود نگاه میدارد معیذا باز بلسانحضار هر حاجت و اظهار هر گونه استمداد خود موفق میگردد.

اسباب مدار آن مکر نمره غیرت اشخاصی نیست که پیش از ما در دنیا بوده اند در اینصورت دین تشکری را که باسلاف داریم باخلاف باید برداریم

انسان باینکه فناپذیر است مانند اینکه مظهر حیات ابدی میباشد باید سعی و کوشش نماید والا اگر همه کسی خود را نسبت بقدرت حیات خود تحدید بکند انسانیت دائم البقا منتهی بژوال و فنا میگردد.

در هر نقطه دنیا آقا زاده و خا زاده ها دیده میشود که بدون تحمل هیچ زحمت و مشقت غریب ناز و نعمت میباشند و همه کس رشك و غبطه بحال آنها می کنند که نيك بخنی منوط به نيك بخت زادنست. آیا به ینیم اینرشك و نحسرها رواست؟ کسانی را که ما در ناز و نعمت می ینیم از حبت حال بهتر از غبطه کشها میباشند مطلقاً بهتر نیستند زیرا که فی الحقیقه برای انسان چیزی که بخت نامیده شده عبارت از خواصی است که قدرت فاطره بذهن و بازو احسان فرموده و نيك بخنی عبارت از حسن استعمال آن میباشد. در دنیا آنچه را که مل اطلاق میشود با کوشش جمع و با سعی بوجود میآید لهذا مضایقه را نمره عطالت و ضرورت را

عمدول سفاقت خواندن رواست — آری عطالت را در كوچك مرگ و عیش و سفاقت دشمن بزرگ حیات است — عطالت ماری را می ماند که بوجود انسان پیچیده و عیش و عشرت نقش و نگار جلد آن حیوان سم دار است در میان چنین قیدی ایستادن و با چنین زینتی وقت گذرانیدن چه صفا و لذتی خواهد داشت.

ارباب عطالت در جوانی یر میشوند زیرا زمان که در بیکاری صرف شود دقیقه آن از ساعتی طولانی تر است.

اصحاب عیش و عشرت هر قدر زندگانی نمایند از عمر خود سیر نشده بدرود زندگانی میگویند زیرا وقت که در میان طو و لعب میگذرد ساعت آن از دقیقه کوتاه تر میباشد

ما میراث خوار ها میباشیم که از دور مستغرق حظوظات بنظر می آید و حال اینست که آن بیچاره ها تمام ایام عمر خود را بتحصیل مشغله خوشی صرف میکنند و با هیچیک از لذایذ دنیا محظوظ نمیشوند — خوشگذرانی بی کوشش طعام بی نمک را میخورد انسان باید ما حاصل سعی خود زندگانی نماید تا قیمت زمانش را بداند و لذت حیات خود را بفهمد — ما چه طور کسی را نيك بخوانیم که همیشه بر عمر گذشته خود تأسف میخورد و ایام حیات مثل اینکه مدت مجزات بی آغاز و انجامی است بگذرانیدن وقت خود میکوشد.

کسی که با سعی خود پرورش مییابد محتاج بچسبندجوی خوشگذرانی نمیشود زیرا که در خوشگذرانی کار نیست ولی در کار کردن خوشگذرانی هست و هرگز طالب امرار وقت نمیشود افسوس که وقت خود بخود میگذرد و اگر نه شخص عاقل بتسریع گذرانیدن وقت نمیکوشد.

خدا اهل کسب را دوست میدارد زیرا که حیات و راحت انسان که مخلوق ممتاز اوست با کسب است.

شبه نیست که انسان روزی فوت میشود لیکن برای مرگ بدنیا نیامده اگر برای



مرگ بود قضا همه کس را از رحمة مدبر بزار عدم می افکند .  
 بلا شك انسان هر منافی تحمل میکند ولی برای مذلت آفریده نشده . اگر برای مذلت  
 خلق شده بود قدرت فاطره بهبوده بپای بشر استعداد می و کوشش نمیداد .  
 میگویند در این پیروژه عمر چه میتوان کرد فی الواقع اگر ما زمان حیات را  
 نسبت باندیت حساب کنیم هر قدر طولانی باشد باز از لحاظ بصر کوتاه تر میباشد ولی اگر  
 نسبت بحال خودمان قیاس کرده و وقت را حسن استعمال نماییم برای زندگانی کافیت .  
 در میان همین پیروژه عمر است که از ابتدای جنس ما بعضی اصحاب سعی و همت اثرها  
 در عالم انسانیت بیدکار گذاشته اند که تا قیامت باقی خواهد ماند .

بکن امروز عیش ابدل خود غم بهر فردایت مگر بر تو سپردستند این دار دروغی را  
 آیا این قول اعتبار می کنند .

اگر تو خیال فردا را نکنی چه کسی فردا خیال ترا خواهد کرد .

لوفرض دنیا را بتو سپرده اند اما تو خود را بکدام کس سپرده که عمرت را  
 با عیش و نوش بگذرانی . بذهن خود رجوع و باطراف خود بشکریم از مشهودات و  
 مخلوقات آنچه بوده و هست و آتیه آثار سعی و اهتمام اشخاصی است که فکر فردا را  
 کرده اند .

اشخاصی که عمر خود را فقط با حال مشغول داشته و در فکر استقبال نبوده اند  
 کلبه آن اعمار در میان همان غیر متناهی زمان محو شده و رفته باز هم خواهند رفت .  
 اگر میخواهی امروزت از فردا بهتر باشد از محمول امروز سرمایه برای فردا  
 نگاهدار .

آنان که میگویند تحصیل کننده امروز مگر من نیستم فردا چرا نمیتوانم تحصیل  
 بکنم در احتیاط بی خبر از آثار حسن مشترك انسانیت دون تر وساده دل تر از مور میباشد .

تأمین استقبال بادوسهم کرد آوردن و یکسهم حردن میباشد .

میگویند زمان خلاصت ولی قدر و قیمت وقت را بطوریکه سراوار باشد ادا  
 نکرده اند زیرا که در یکدقیقه صد هزار بهره میتوان تحصیل نمود ولی با صد میلیون بهره  
 تحصیل یک دقیقه وقت خارج از امکان است . با بخل جی بی شکست و حیرت است که  
 با اشخاص برای تصحیح این وقت گران بها صدها و هزارها بهره صرف می کنند .

زمان سرمایه همیشه و سعی منع حیات است انسان در سایه زمان امرار وقت و  
 با سعی زندگی میباشد پس برای کسانی که زمان خود را بی سعی و کوشش مصروف نداشته  
 و محصل نمیکذارند روی شك باز بر آن قانون ندارند .

مايك عقیده قلندرانه داریم که میگویند هر چه میکند خدا میکند سعی و کوششها  
 همه بیهوده است آما که در هر حال قاعل حقیقی خداست ولی با این عقیده عامل نشسته  
 و دست از کار کشیدن العباد باقه رزاق کریم را خادم خود قرار دادن میباشد .

نزول مانده از آسمان مجزیه بود گذشت ما باید به تبه اسباب آن ثبت نماییم  
 تا خداوند بزه تیرش را خلق فرماید .

اگر همه کس دست از کوشش می کشیدند در دنیا جز مرگ کسی نمی ماند .

اگر همه کس هر چه بدست میآورد تلف میکرد عالم از عدم چه فرق میداشت .

ما هم میدانیم انسان بکمر تبه ازمنه را که مجرد بوده خیال بکند و بکمر تبه هم  
 با استقبال که نتیجه اش معلوم است عطف نظری نماید ایندنیای دروغی را از نوع خواب  
 و خیال می پندارد ولی اگر بکمر تبه هم از فلاکت زده که گرفتار سفاک و دوجار ضرورت  
 است سؤال بشود آنوقت معلوم میگردد آخیزی را که ما حیات می نامیم چه حقیقت  
 مدهشی بوده است .

اگر قدرت داری حال خود را همیشه با خوشی و صده بگذران فقط سعی کن که



در استقلال گرفتار آمدن آن شاه نگرانی امروز نیم سیر از سفره برخاستن بهتر از فردا دست احتیاج نامرد دراز کردن است .  
اگر مینوی در تمامه عمر عش خود ترك كن اما كاری بكن رتی كه سازماندهان خود خواهی گذاشت عارت از ناسف برگزیده نباشد .  
كه بیکه موجود خود را باط و اولاد خود ترك نكند بیکه دارند كثر از كره هائی نیستند كه بجه های خود را بخورند .

فی الحقیقه این زمینه سخنان از قیل تکلیف خدمت به قبل و حسن نصیحت به صفا نوعی از تمجیز است ولی ارباب عقول را لازم است كه از این قیل مراتب احتراز نمایند كه بجای استماع قول مشاهده فعل انسانرا مجبور به تصح نكند سخن تلخ از سبیل فلك ارجح است (۱)

### ❦ تاریخ سنت هلنه ❧

در زمان (گونسول) اولی نابلیون بزرگ معارف (منت بله) بنوسط همشهری خود (شابلال) كه وزیر داخله بود از گونسول اول خواهرش نمودند كه در سرفر پدر او كبد و بهرگاهی بنامید نابلیون از مقصد نیب آنها اظهار تشكر نموده و گفت بهیچوجه نباید متعرض مزاحم اموات شد و بلكه برخلاف میباید در رفاقت آنها كوشید و علاوه جده امجد من نیز رحلت نموده اند البته ایشان اولویت دارند و اگر بخوایم برای هر يك

(۱) ملاحظه مطالب این مختصر مقاله بسیار مفید موسودمند است امیدواریم نورسیدگان وطن مندرجانش را آویزه گوش هوش داشته و عمل نمایند محررین ترك مطلب را بقدری مطلق و مبهم و مختلط و درهم مینویسند كه در ترجمه اغلب مطالب ارتباط سخن از هم گسیخته میشود با اینکه این بنده در ترجمه مقاله لازمه سعی و دقت را سودم باز بشحریكه شاید و باید ساده و سلیس نشد .

اسباب تحمل فراهم کنیم ایرشته سیر در ر پیدا کرده بدون حواسه انجمید اگر پدر من دیروز فوت میکرد شایسته و سزاوار بود كه محض احترام چیز عمده ضمیمه تأسیفات خود بنایم ولی از این قضاة هائمه تا كنون بیست سال گذشت و اینجاده در انظار مردم بكلی اجنبی است .

### ترجمه احوال لوتر موجد مذهب پروتستان

لوتر در تاریخ (۱۴۸۳) میلاد در آلمان در قضاة (ایسلین) (ساكس) متولد پدرش شخص فقیری بوده و در معادن كار میکرد لوتر در (۱۵۰۵) میلاد پس از تحصیل علم بگروه رهبانان (اوگوستین ارفورت) ملحق و در دارالفنون (ورتمبرك) سمت معلمی یافته در (۱۵۱۰) محض تمسیت بعضی امورات گروه مذکور بمنزمت (روم) مأمور شد در تاریخ (۱۵۱۷) میلاد باب (لئون) دهم بنا بر اعتقاد كانوليك ها برای مبنی بر عفو جرایم عمومی صادر چون انتشار و تعمیم آرا بگروه رهبانان (دومینكن) محول نمود رهبانان اوگوستین را دبك و شك و حسد بپوش آمده و لوتر را آلت كین و اغراض خود قرار دادند مومی الیه اعتراضات برضه برات عفو جرایم باب مشتمل بر نود و پنج تكلیف منتشر ساخت اعتراضات مذکور طرفدار بسیار پیدا نمود و باب هرچه سی و كوشش در حلق لوتر بطرف خود نمود صورت امکان نیپذیرفت اصلاح كار را به كاردنیال (گاتیان) و كیل خود در مجلس (اوگسبورگ) رجوع نمود چون مشارالیه را نیز باقوة روحانی كاری از پیش زفت بتوقیف و حبس لوتر حكم كرد مشارالیه پیش از وقت اطلاع یافته و فرار كرد بر حسب حاجت و تقویت برنس (ساكس) برضه اساس مذهب كانوليك علناً شروع بشتریت نمود جز كتب مقدسه هیچ چیز را مناط اعتبار ندانست (ریاست روحانی و جسمانی باب و عزیزها) (رهبانیت) (تصرف روحانی در املاك) (اصول عفو جرائم) و سایر مراسم و عقاید را ملغی و انكار كرد .



در تاریخ (۱۵۲۰) باب در ضمن تکفیر لوتر حکمی بسوزانیدن تمام تألیفات و نوشته جات مشارالیه صادر کرد مشارالیه نیز حکم پاپ و قرار دادنامه های (واتیکان) را سوزانید در (۱۵۲۱) میلاد بمجلس مفتض روم احضار شده با تأمین نامه امپراطور (شارلکنت) متنی بر محفوظیت شخصی خود در مجلس مذکور حاضر و چون در مملکت و افکار خود ثبات ورزید تمام حقوق بشری را از وی سلب کردند. با تقویت حامی خود برنس (ساکس) قریب ده ماه در حمایت سلطنتی (ورتمبرگ) اختفا و در ظرف این مدت چندین جلد کتب و رسائل مبین مملکت و مذهب خود تألیف و انجیل را بعبارات و جمل ساده و سلیس و عوام فهم ترجمه کرده بعد به (ورتمبرگ) معاودت و بنای وعظ و نصیحت علی را گذارده و طرفداران و پیروان زیاد پیدا کرد که از آنجمله بودند پرنسها و حکمرانان (سوید) (دانمارک) (فرانکلونیه) (هس) (بالایناب) (براندبورگ) که با معاودت و امداد آنها در (۱۵۲۳) و (۱۵۲۴) در مجالس عمومی مجتمعه در (نورمبرگ) بحریت و آزادی افکار و وجدان پیروان مذهب او قرار دادند. و اینقرار داد چندان رعایت نشده خود و پیروانش دوجار باره محذورات و اشکالات گردیده تا اینکه در (۱۵۳۲) م در معاهده منعقد مابین شارلکنت و پرنسها و حکمرانان پیرو مذهب پروتستان در (نورمبرگ) تا زمان تشکیل مجلس روحانی جدید به پروتستانها حریت افکار اعطا گردید لوتر بنیه عمر خود را با تألیف و تحریر کتب و رسائل دایر باستحکام و تقویت مذهب خود و وعظ و نصیحت و باجرح و رد بعض افکار مخالفه در علیه مذهب جدید خود گذرانید در (۱۵۴۶) وفات یافته.

در (۱۵۲۵) باراهبه عقد مزاجت کرده و چندین اولاد برآورد.

لوتر در فصاحت بیان و طلاق لسان و حید عصر خود بوده و سخنانش اثری در جماعت عوام داشت تألیفات عدیده دایر بمذهب خود دارد و بمناسبت نام او پروتستانها را

(لوترایسم) نیز میگویند (۱)

پنسد پادشاه را لازم است هر سفيريكه به مملکت بیکاه کابل میدارد رطب اللسان عذب اللسان ملام خوی و مناسب گوی باشد چه سفره بقره زبان پادشاهند و ملائمت زبان موجب ملائمت دل گردد چنانکه یکی از ندمای (هارون الرشید) را گویند روزی بهارون گفت ترا نصیحتی خواهم کرد چون مقصود از نصیحت خیر خواهی است اگر در مطاوی عبارات خشوخی زود معذور دار جوابداد چه باشد که این نصیحت را در لباس ملائمت گوئی که مستمع را در اسفا وضع را در قبول آن امتناعی نباشد چنانکه خداوند تبارک و تعالی میفرماید (قولهم قولاً لئناً)

### بیان قانونی

حکایت پادشاهی از صاحب دلی پرسید که از پادشاهی چه ماند گفت يك چیز ولیکن

(۱) ملاحظه از این ترجمه حال علت ایجاد مذهب پروتستان معلوم گردید که بنی مرتکب وحدی ایجاد شده و مسلم است که رنگ و حد نیز مطلقاً بنی مرافقه و منفعتی میباشد البته مرات عفو جرائم را عفت بکسی میدهد به قیمتهای مختلف نسبت به مکت اشخاص میفروختند آنچه موجب حیرت و تعجب میباشد این است لو فرض در آزمان بنی چهار صد سال قبل مردم بر حسب جهالت و نادانی قریب ارباب شید و جیل را میخوردند ولی امروزه که آفتاب علم اغلب بلاد عالم را با انوار معرفت خود روشن و منور ساخته و جنود علم و معرفت بر سپاه جهالت تاخته چرا پیروان لوتر دست از افکار قدیمه و اوهم عقبه نمی کشند و محض استحکام جیل در قلوب و اذهان انای بشر با صرف قود کثیره و اهتمامات و غیره میگویند ای ایهای عزیز وطن ترجمه احوال لوتر را مائمل و تصق بحوائد مقاصد و اغراض او را بدانید که تمام دعاوی او محض جلب فوائد شخصی بوده اگر چنانچه پاپ انتشار مرات عفو جرائم عمومی را مرهبانان (دو سکن) محول نمیکرد امروزه اسمی از لوتر بود و به رسمی از لوترایسم (فاعتبروا بالوالایصار)



بدو صفت گفت آن کدام است گفت به که چون عمل واحد کند به یکی و الا برحق  
هزار سال جو نھاك پادشاهی کرد از او نماسد بجز نام زشت در عالم  
اگر چه دولت کسری بی نماید ولی بدل و داد شدن نام در زمانه علم

### مجموعه ابوالضیا توفیق

یکی از سلاطین چین یکی از اسبهای خود میل مفرطی داشت روزی این اسب سقط  
شد پادشاه چندان متعجب گشت که شمشیر خود را کشیده و مهم کشتن امیر آخور گردید  
یکی از وزرا پیش آمده زمین ادب پوسیده و گفت اعلیحضرتا اندکی تأمل فرمائید تا قصیر  
و گناهایش را روی بخوانیم و بر جرمنش مطلع گردانیم پس امیر آخور را مخاطب داشته و  
گفت بیا ای بد بخت حراشم خود را بشنو اولاً در محافظت و نگاهداری اسی که اعلیحضرت  
دست تو پیچیده بودند تسامح و تغافل نمودی ثانیاً بقدری انبیا بختتم و غضب اعلیحضرتا  
فراهم آوردی که شخصی بقتل تو قیام فرمودند ثانیاً به نیت اینکه امپراطور چین برای  
اسی بکفر یعنی امیر آخور خود را کشت تا موس يك او را در تمام عالم لکه دار خواهی کرد  
این است قصیرات تو در انجمن غضب امپراطور تسکین یافته و از این سخنان کتابه آید وزیر  
خود متنبه شده امیر آخور را عفو و وزیر را مظهر نکات گردانید.

### (سخنان حکمت امیر)

وقوع حوادث در دست ما نیست ولی اراده در دست ما میباشد لهذا بوقوع هر قسم  
حوادث حاضر و آماده باید شد که در حین وقوع ذهن ما را نخدیش و بسعادت ما موجب  
تشویش نگردد.

راه مصیبت جبرهای بحدی که لزوم حقیقی ندارد محنت و مشقت خود را تزیین  
وقت را ضایع و عمر را تنقیص میکنیم.

برای کسب سعادت به چیز لازم است (صحت وجود) (سلامت فکر) (صفای قلب)

کشف حقیقت بجهت صدف ارقم دریا می ماند و آنکه طالب کشف حقیقت میباشد  
مانند کسیکه بجهت تحصیل صدف از فرو رفتن قصر دریا و همه نمیکند لازمه است از فرو رفتن  
قصر دریای مطالعه يك نداشته باشد ولی بجهت کشف بکه و حقیقت بعضی چیزها از قبیل سر  
و حکمت انعام ذهن موجب تهلكه و خطر است.

در هنگام وفات فکر استخلاص از هزار قسم عن و مشاق و اسائنات مردم تسلی کی نیست  
کار نباید انسان را تعاقب نماید بلکه انسان باید در تعاقب کار باشد  
نیکوترین کار آنست که بادت خود شخص ساخته شود  
اگر اجرای کارت را طای خود برو و اگر نه بدبگری محول بدار  
تا قدرت هست کار باید کرد زیرا وقتی میرسد که مایل بکار کردن بشویم عدم  
اقتدار مانع میگردد  
اعاده وقت ضایع شده و فرصت فوت گشته محال است پس لازمه از هر چیز عدم  
اضاعه وقت و افاقت فرصت است.

### سعی

روح هر چیز سعی و کار کردن است — انسان برای کار کردن آفریده شده.

کسیکه مایل بکار کردن نباشد به جمیع بشری مضر است.

سه راه احتیاج و فقر و ضرورت بکار کردن ممکن است.

در دنیا همه چیز بکار کردن بوجود آمده است.

نعمی لذیذتر از غمره سعی وجود ندارد.

کار کردن دفع غم و ملال را — میبکشد انشراح را و حووس را راحت و اندر را

بکم و بیش ثروت ملك میکند.

برای آدم کار کی مجازاتی بالاتر از بیکار نگه داشتن نمیشود.



فقر و ضرورت اگر از در آدم کار کی گاه هم نکند ولی داخل خانه نمیشود.

### ﴿بقية احوالات باستان﴾

چون اموال و غنایم را ضبط میکردند تخت پادشاه برای ارباب استحقاق و تعمیر بقاع خبر حصه جدا مینمود آنکه مردان را در خور کوشش هر يك بهره مند میساخت و بعد از آن بهر يك از حاضرین بهره میداد و آنچه لایق سپیدان بود عایت میفرمود و این عیای را بابت مواجب و وظایف آنها حساب نمی نمود و آنچه لایق پادشاه بودی بر آن رقم اختصاص میداد و بعضی از خسروان بلکه همه سلاطین باستان برای خود ابداً بخشش بر میداشتند و هر صردی که رسیده از گشته شدن اسب و امثال آن در راه خسرو رسیدی آنرا نلافی و جبران میکردند بعد از غلبه و ظفر بر عجزه و مساکین و تاجار و مسافر و عامه ساکنان مملکت مفتوح آسیب نمیرسانیدند و مجرمان را بعد از اثبات جرم سزا میدادند و از آنچه در میدان جنگ دشمن گداخته و مبرفت و کسانیکه در محلات مفتوحه رفیق پادشاه و منوایش بودند سطر خسرو نمیرسانیدند و آنکه سلاح انداختی و امان جستی نمی کشند و نمی آزدند اینطایفه مطیعان آذر فرهنگ هوشنگ را فرشته و سروش و فرشته منش و سروش منش و سیاهی و سیاهی دین و (ره دین) خوانند و محنت را اهرمن و دیو و (تدبیل) و دیوان دو قسم میشدند گروهی که زیر دست شاه فرستکند از زنده مار آزدن بناچار از بیم خسرو دست کشیده اند — دوم گروهی هستند در ممالك پادشاهان دیگر خلاف فرمان فرهنگ میکنند و زنده بار میکشند ایشان در حقیقت جزء کرک و بلك و مار و کژدم میشدند — آورده اند در عهد (اردشیر بن آرمان ملکان حبشی) پهلوانی (فرهاد) نام (بن آلا) که مردی از سپیدان بودند در مسقطی گوسفندی را با شمشیر کشت و فرهاد بعد از آگاهی پدر را بکشت و مردم او را نکوهش کردند و گفتند بایستی پدر را نزد پادشاه فرستادی پاسخ داد که او را دو گاه بود یکی آنکه چندین شراب خورد که

از هوش رفت دوم گوشت را نباه ساخت هر چند شایسته آن بود که او را بدرگاه خسرو فرستم ولی در جزا دادن درنگ نتوانستم اکنون خود را گناه کار دانستم چه خلاف فرهنگ آباد کرده ام که قصه کار را نزد خسرو فرستاده ام پس گفت او را بستاند و بدانگونه مقید رد پادشاه برد و خسرو فم بخشش و رگه وی نشد.

بعد شراب را بهانی در خلوتخانه نخوردند و اگر مسقی را در دیار میدیدند سزا میرسانیدند و نجوای خوردن شراب فی الحقیقه برای بیمار است. در عهد باستان از (مه آباد) تا باستان آجام هیچکس مکران و شراب نخوردی مگر بیمار که طیب فرمودی. و در باستان یعنی از کبومرت برد کرد در قول رای لذت بهی شرب غیر مبادرت مینمودند و انجام کار بجای رسید که آشکارا در مجلس شراب آوردند و پهلوانان در حضور پادشاه شراب میخوردند اما امت در بازار و مسقی کثان در کوچه گردش کردن نمیدادند و پادشاه هر روز سزا میداد بر (فراده) یعنی ناسر می نشست و همچنین در روزگه خلوس میفرمود و (روزگه) محل بود که چون پادشاه از ناسر برخواستی در آن محل و تخت نشستی و امرأه در حضور صف می بنشیند و مراد او را در بدن پرداختن بکار مرده بود و هر حکمی که در روزگشت و شستن از پادشاه صدر میشد و قبیح نگار آنرا مینوشت و دو مرتبه به عرض پادشاه میرسانید چون دهها مرتبه در دیگر خسرو مینمود بعد بتوقع اجرا گذشته میشد. چون مسافری داخل سرانندی با شهر در آمدی احوال و صورت اسباب و اشیاء او را با حضور شهود و امینان و محرران نوشته میداد و میبردند که اگر در حین دیوانه بانی احوال ارجائی که عدد و رخ گشته یا از میان رفته او را بدان معلوم کنند و هر چیزی و جنسی را نوحه معنی بود و برای فروشنده نقی مقرر و آئین شکار ایشان چنان بود که امرأ و بزرگان و گردان و پهلوانان راسته و میانه و چه لشکر آراسته و هر يك در محل خود قرار می گرفتند و چهل و پنجاه



روژه راه صحرا و کوه را می گرفتند و گاهی اگر جوب فراوان بودی اینهمه راه را جوب بست میکردند پس پادشاه بدانتقام متوجه شدی و شکارچیان شکار را بتوزیع میرانند و سخت متوجه میشدند تا شد باری بیرون زود پس خسرو با فرزندان و خویشان آنچه توانستی با نیز افکندی آنگاه بر فراز بلندی تختی از جوب بسته بودند بد آن مرتبه که هیچ جانوری نمی توانست جفت پادشاه با عزیزان بالای آن تخت نشستی پس سپیدان و آنگاه عموم لشکر بیان میرانند از نهنداری یعنی درندگان و حیوانات موزی نشان نیامد و مجموع افکندگان را بشمرند و یکجا گرد آورده و تل می ساختند اگر حیوان زنده مار یعنی غیر موزی در آتیان می یافتند برکننده آن اجرای خشم میفرمودند او را نیز جزا میدادند بارها می کشتند (۱)

گویند در عهد باسان این مهول شاه سنگبشی گوری افکند پدر آن خبره سر بانغ سر بر داشت.

آورده اند در عهد نوشیروان این ماهون در شکار گاه (فرئوس) نام بهلوان دانسته تیری گشاد داد و بر آهونی رسیده آهو تلف شد پسرش (آئین نوش) بر آشت و بانبری پدر را با آهو ملحق ساخت تا خلاف قهرنگ نشود چون از کشته جانور موزی از چرند و پرنده و درنده بسته شدی فرمان خسرو مؤبدی بالای آن تل رفته با آواز رسا صدا درمیداد این است سزای آنکه زنده بار بکشد و پادشاه آنکه بی گناهرا بیفکند پس به جانوران زنده بار خطاب میکرد که شهتاه داد گر برای بر انداختن قند بار فرمان داد که شما را آسیب میرساند و بنفس نفیس متوجه شده کفر کردار قند بار را داد که شما با آمیزش بگذرانید و سزای خونیان خود بگیرید و پیش رب النوع خود کله نکنید پس حیوانات (۱) از قرار معلوم مقصود از بشکار تفریح و نفس بوده بلکه دفع سباع و درندگان میکردند که به حیوانات غیر موزی اذیت و آزار نرسانند

زنده باز راه میدادند تا بکوه و صحرا می شتافتند و اینشکار را شکار داد پاداد شکار میگفتند و امرا پادشاهی نیز در محلك منسوبه خود بهمین ترتیب شکار میکردند و هر پادشاهی که خلاف بیان قهرنگ نکردی هر که را ولبعد ساقی هر کس از آن سر ییجیدی از پای در آوردی و در عهد شاه کلیو بهلوانی در خواب دید که شاه یکی از پسران خود را ولبعد کرده و او نه پسندیده چون بیدار شد خود را کشت چون شاه کلیو شنید به پسر او گفت در بیداری سر کشتی نکوهیده است ولی در خواب نکوهیده نیست به خواب اختیاری نیست.

در زمان بهمن ابن اسفندیار بهرام نامی از سپیدان که والی خراسان بود آهنگ سر کشتی و نمرد نمود لشکریان پس از اطلاع او را کشته و گوشش را مانند قربانی مسلمانان بخش کرده و خوردند که قندبان است و در عهد همین بهمن بهلوانی (کشاسب) نام در خواب دید که از بهمن سر ییجیده و بخواب بر لشکریان تقریر کرد بیاسخ شمشیر کشیده و خون او را ریختند و گفتند هر چند خواب قابل اعتنا نباشد اما ظاهر ساختن آن امری است.

آئین شکیب نام مؤبدی در واقعه دید که (اردشیر بن آزاد) را دشنام میدهد چون بیدار شد زمان خود را بید (۱)

گویند اعتقاد بیادشاهان چنین داشتند که هر خسروی که بدانش و کشتی و حسب و نسب آراسته باشد سلاح لشکری و قلاع رحبت جوید و طریق خلاف بیان قهرنگ نبوید

(۱) زندگین غریب مدرد ولی از مؤبد حی سیر خیر و شکست است زیرا که گروه روحانیان در هر عصر و زمان و در هر محل و مکان حقت دایره امکان را منوط و منحصر بوجود خود دانسته و خود را افضل و اشرف از کل ما خلق الله می پندارند و دور دوائر دوران را از برکت هستی خود می شمارند



هر که از فرمان او سر میبرد خون و مالش هدر مییابد پادشاهان فرزندان خود را می آزمودند  
هر کدام شایسته رتبه سروری بود ملک بدو می سپردند نه اینکه بیل و دلخواه هر کدام را  
دوست میداشتند پادشاه میکردند.  
گویند پادشاهی که برخلاف پیمان فرهنگ رود خسروی را نشاید و گفته اند که  
«ندك انحرافى از پیمان فرهنگ طبع را رخصت نمیدادند که مبدا از سهل انگاری خلاف  
فرهنگ همه آسان بدانند».

حدیثی از امام احمد بن حنبل آمده است که هر که در راه خدا کشته شود یا در راه  
احسان و احسان برآید و تجار و طلاب و مسافران آوده آمد و شد نمایند و از قسم زکوة  
و نواج و حاصل سایر تکالیف ظلمانه در عهد ایشان بود در کار و اسراها مزد و اجرت  
نمی گرفتند و پادشاهان پیمان فرهنگ را نوشته و با خود میداشتند و هر روز تدیان بر  
پادشاه میخواندند و در ایام شریفه بگوش رعایا و لشکریان برسانیدند و بر حفظ آن امر  
مبصره دند و امرا نیز استقاعده را عجا میآوردند و رستمیان خود میخواندند و بانوان نیز  
این طریق را در شبستان عمل میکردند گویند هر پادشاهی که جز این پیمان فرهنگ بمقتضای  
دلی خود یا وزیرش عمل کرد پشیمان گردید (حی آلاذ) گفته هر کس که پیش پادشاه  
بر خلاف پیمان فرهنگ گوید و پادشاه را بر جای آن وادارد خسرو باید بداند که خواست  
آنکس بر همزدن ملک پادشاهی است.

چون خسروان و حکام و مرزبانان یزدانی بیارامیدند کذب و شمشیری و تازیانه پیش  
ایشان بودی و آنکتاب پیمان فرهنگ بود و هر کاری پیش آمدی از روی آنکتاب حکم  
میکردند. در عهد خسروان پیش از کشتن پیمان فرهنگ نشده و در زمان  
سلاطین کشتی خالی در پیمان فرهنگ راه یافت. گویند هر جا از این اواصر و احکام و قواعد  
و رسوم فرو گذار کردند ندامت و پشیمانی بار آورد.

در هنگامیکه ملکی آبروده گشت بیشتر زبرد احسن بدان بود و خسروایکه بر خدی  
گذرانیدند از فرو نگذاشتن دقیقه از دقائق فرمان فرهنگ بود.  
پادشاهان قدیم صکه (آبادیان) (حیان) (شائیان) و (یاسائیان) میباشند عظاماً  
خسروان ایشانند و هیچگاه بی این فرهنگ آید پیمان فرهنگ کار نکردند و پیمان فرهنگ  
را (هیربدسار) نیز گویند و در عهد ایشان دشتی برخواست و عدوی مستولی نگشت و  
سپاه و رعیت آسوده بودند.

از خسروان کلتاشیه (هوشك) (نهبوس) (فربسون) (سوجهر) (کببد)  
(نهراس) (سمن) و اردشیر کک و امثال ایشان چون فرهنگ را مخطو بزوشته  
نمودند برای حق و هر روز آن میکردند. پوشیدوان این روش را نوشته همیشه با خود  
داشت. اگر چه همه خسروان بر آن عمل میکردند اما نه آنچنانکه خسروان قدیم از  
آبادیان و حیان و شائیان و یاسائیان که بقیعة یزدانیان رتبه ایشان زیاده بر کلتاشیان است  
و بلکه کلتاشیان بدیشان نسبت نتوان داد و شاهان کلتاشیه نیز بمنع قتل زنده بار بسیار  
میکوشیدند اگر چه کلتاشیان را چون خسروان پیش مردم فرمان نبردند لیکن نظر  
بیادشاهان بعد از ایشان راه فرمانبری نبکونی می سپردند.

گویند رستم زال در هنگام مرگ آهی از دل بر کشید کابل شاه از او پرسید که  
ارمرگ می مرا می گفت یزدان نه پسندد مردن تو زنده شدن روایت اندوم من از  
آن است که چون کاوس بطوس فرمود مرا بردار کنند من سر کشی کردم هر چند  
کاوس خلاف پیمان فرهنگ کرده و حکمی بخلاف فرمان من آید فرموده بود و صلاح پادشاه  
در سر کشی کردن من بود از آن میترسم که مبدا از من خلاف پیمان فرهنگ بوجود آمده  
باشد و همچنین اسفندیار بدست من کشته گشت و بنده بر خود پذیرفتم هر چند تکلیف آن  
شایسته نبود و موافق پیمان فرهنگ پیوسته نادم میباشم که چرا من برخلاف فرمان کب خسرو



روزی که لراسب را بخسروی برگزید حرف زدیم هر چند آن بر آئین رای زدن بود  
چون بهمن این اسفندیار آهنگ تخریب سیستان نمود مردم رستم را هر چند ترغیب  
بجنگ کردند نه پسندید و گفت دیگر خلاف بیان فرهنگ نمیکشم و بیاده پیش بهمن شد  
و خسرو او را بند فرمود و آخر بر سر التفات آمد و باز گذاشت ولیکن فرامرز خلاف  
بیان فرهنگ نموده و جنگ کرد چون گرفتار شد پادشاه او را بدار زد (۱)

### ❦ (گلستان) ❦

حکایت یکی از ملوک عجم را حکایت کنند که دست تطاول بر مال رعیت دراز کرده

(۱) ملاحظه لازم المطالعه لبید به غلبه آنکه بحرین و مخرجین وطن عزیز ما  
در این دوره تحدید که شروع تالیف و ترجمه فرموده اند چرا از این قبیل مطالب  
مفیده محتوی تہذیب اخلاق و مشوق ترقی و تمدن نوشته و اقدام بترجمه و تالیف  
مضی کتب و رسائل و حکایات که حاکی سوء اخلاق و محل تریب و تمدن  
است میفرماید و هرگز این ملاحظه مهمه را ندارند که انبی عزیز وطن ما در این  
دوره مترتبه اطفال سه و چهار ساله میباشند که تازه شروع بتحصیل و تعلیم کرده اند  
که حفظ آنها مانند شیخ حساس عکاسی و لوحه ناقل صدای (گرامافون) مسعود  
غات و مشہودات را در خود مرسوم و محکوک داشته و بالآخره همان را ظاهر  
خواهند ساخت . قصه (معاشقات لوتی پازدهم) و امثال آن را که دیباچه عدم  
عصمت و عفت و سرلوحه هرزگی و رسوائی است ترجمه می کنند و حال اینکه در  
فراسه این قبیل حکایات که سهل است لغوی را از مطالعة قصه (لامادام اوکاملیا)  
تالیف (دوماپیس) که هزاریک فواحش معاشقات لوتی پازدهم را ندارد منع می  
کنند و اگر در دست زنی یا دختری آن کتاب را ببینند تمییب و تفتیح می نمایند  
بدستگاه محردین ما با اینحال ملت که مذکور شد بوسائل اینگونه ترجمه و  
تالیفات بیچاره هارا برای فواحش و عدم عصمت و عفت راهنمایی و دلالت می کنند  
(وای بر سیرت این اهل حرم)

و جور و اذیت آغاز نموده تا بحدی که مردم از تکاید ظلمش بجهنم رفتند و ار شدت ستمش  
راه غربت پیش گرفتند چون رعیت گشت و دخل و لايت نقصان پذیرفت و خزینہ خالی  
ماند دشمنان از هر طرف زور آوردند

هر که فریاد رس روز سمیت خواهد کو در اہام سلامت بجوانمردی بگوش  
بندہ حلقہ بگوش از سنوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقہ بگوش

روزی در مجلس او کتاب شاهنامه می خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد  
فریدون وزیر از ملک پرسید هیچ توان دانستن که فریدون کنج و ملک و حتم نداشت  
چگونه ملک بروی مقرر شد گفت چنانکه شنیدی خلق بروی به نصب گرد آمدند و  
تقویت کردند پادشاهی او قوت یافت وزیر گفت ای ملک جور گرد آمدن خلق موجب  
پادشاهی است تو چرا خلق را بریشان کنی مگر سر پادشاهی نداری

همان به که لشکر بجان پروری که سلطان بشکر کند سروری  
ملک گفت که موجب گرد آمدن سیاه و رعیت چیست گفت پادشاهرا کرم باید که  
خلق بر او گرد آیند و رحمت باید تا در سایه دولتش این نشیند و ترا این مردو نیست  
نکند جور پیشه سلطان بر نیاید ز کرگن بجوایی  
پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش میکند  
ملکرا پند وزیر ناصح موافق طبع نیاید و روی از این سخن درهم کشید بند فرمود  
و بزرگان فرستاد بسی بر نیامد که بنی اعیان ملک بمنازعت برخاستند و بمقاومت لشکر  
آراستند و ملک موروثی بدر خواستند قومی که از تطاول وی بجان آمده بودند بر ایشان  
الحق شدند و تقویت کردند تا ملک از تصرف او رفت و بر آنان مقرر شد .

### ❦ (بوستان) ❦

شنیدم که خسرو بتبروہ گفت در آن دم که چشمش زدیدن بخت



بر آن بنی تا هر چه نیت کنی  
گر بزد رجبت ز پیدادگر  
بی بر نیاید که بیاد خود  
خرابی کند مرد شمشیر زن  
از آن بهره ورت در آفاق کجست  
حدا زس را در رجبت گمار  
ربلت هست کسائی خطاست  
مکافات مودی بمالش ممکن  
مکن مبر بر حاکم ظلم دوست  
سر کرگ باید هم اول برید

ایضا

ندانم بجا دیده ام در کتب  
بیلا صنوبر بدیدار حور  
فرا رفت گفت ای عجب این نونی  
نوکین روی داری بنان قر  
ترا سهمگین روی بنده اشند  
شید این سخن بخت بر کشته دبو  
کای نیک بخت آن نه شکل من است  
بر انداختم یخشان از بهشت  
که ابلیس را دیدم شخصی بخواب  
جو خورشیدش از چهره مینافت نور  
فرشته نباشد بدین نیگونی  
چرا در جهائی بر زشتی عمر  
بکر مابه بر زشت بنشکاشند  
براری بر آورد ار دل غریو  
ولیک فلم در کف دشمن است  
دویم بکین می کارید رشت

ار بک کتاب خطی قدیمی که در میان کتب جد امی این بنده بود  
چون بعضی از مندرجات آنرا مفید و سودمند یافتیم باید اینکه اسای محترم  
وطن عزیز من استفاده فرمایند آنچه را بسلیقه و ذوق خود پسندیدیم  
استنساخ نمودم.

### در تانی و تأمل

بحکم ابن خبر که (التانی من الرحمن والمجلة من الشیطان) تانی و تأمل نمودن  
در کارها بر حق و انساب تمجیل و تشبیه شیطان است. تانی کارها بیاراید و از عجز ندانست  
و زبان آید. مهمی را که با تأمل و آهسته کی شروع نمایند غالب بدخواه انجام پذیرد و در  
تمجیل و تشبیه دست امید دامن مراد نگردد.

درو صابای هوشنگ آورده اند که در تمجیت امور سیاسی شتاب از طریق عدل دور  
است و در هنگام خشم و حدت غضب زمام اختیار بدست نفس نباید داد و از سر فکرت  
بظر بیایان کار باید انداخت که مبادا بعد از وقوع مهم پشیمانی بر آرد و در آغال پشیمانی  
سودی ندارد.

گویند اردشیر بابکان که از عاقلترین پادشاهان بود فرمود در سه کتبه سه خط  
نوشتند و یکی از خادمان خاص سپرد که چون در دیوان محاکم علامت تغییر مزاج در من  
ظاهر گشت و آثار غضب و خشم در سیاه و چشم من پدیدار شد پیش از آنکه سیادت بحکم  
کنم کتبه اول را بر من بنمای اگر نایره غضب فرو نه نشست کتبه دوم را بامداد آن  
بفرست و اگر چنانچه احتیاج اقتد سیم را بنظر برسان مضمون کتبه اول این بود تأمل  
کن عنان ارادت دست نفس اماره مبار که تو مخلوق عاجزی و خالق از تو قویتر هست  
که هست تو از اوست. در دوم نوشته بود راه تانی بسیار و بازوستان که و دهم



بروردن کارند شایکاری و روانداز و بر ایشان که مغلوب تو میباشند شیوة نرحم از دست مگذار تا آنکه بر تو غالبست در رحمت بروی تو برگشاید غلوی ستم کبیه چنین بود در این حکم که خواهی کرد از شرع تجاوز مکن و از انصاف در مگذر.

### ﴿در مشاورت و تدبیر﴾

خداوند میفرماید (شاورهم فی الامر) به پیغمبر خانم صلوات الله علیه میفرماید در کار ما اصحاب خود مشورت بکن. بزرگان گفته اند با اینکه حضرت نبوی صم از همه خلق داناتر و وحی استظهار داشت باز خداوند تعالی او را امر بمشاورت فرمود تا در میان امت سنت گردد و مشاورت را فوائد بسیار است یکی آنکه کارها را بصالح و سداد نزدیک گرداند و دیگر کبک کار بشوری نماید اگر نیکو نیاید مورد طعن نشود اگر کار بعد از شوری نتیجه سود بخشد معذورش میدارند. و دیگر ذهن شخص واحد اطراف و جوانب کار را احاطه نمیتواند ولی اگر جمیع ذهنها بر کارند هر کدام را چیزی بخاطر رسد تا کار بروجه صلاح و صواب انجام یابد پس بر ارباب عقول لازمست که یقنضای (لا صواب مع ترك المشورة) در هر مبحثی که روی دهد بمشورت در آن شروع نکنند و شوری را در حل مشکلات حاکم عدل و بمنزله بحق شناسند و یقین دانند که تدبیر عقول از تدبیر عقل واحد صائب تر باشد و از این نکته دقیق هم تفکر جایز نیست که شور و مصلحت را بر باب حکمت و اصحاب تجربه و مردمان دور اندیش ویران عاقبت بین باید کردن که تدبیر اینطایفه صائب و تبعیت تدبیر صائب واجب است.

پادشاهی از حکمی برسد از تدبیر و شجاعت کدام بهتر است حکیم جواب داد که شجاعت بمنزله شمشیر و رأی بمنزله دست قوی است که آزار کار فرماید.

### مختصری از احوال کره زمین و چگونگی آن

چنانکه حکما طبعی بدلائل علمی و براین حسیه فهمیده اند که کره زمین در اصل

جرقه از آفتاب بوده پس از انفصال از شمس واقفا مدت مدیدی بواسطه بعد و دوری از مرکز حرارت که آفتاب است از حالت اشتعال افتاده و روی آن قشر نازکی بسته ولی درون آن بحالت اشتعال باقی بوده و بواسطه قوه انبساطیه و فشار البخار درونی در این قشر مختلف الضمته پستی ها و بلندیا بوجود آمده هر قشریکه نازکتر بوده انشقاق و شکاف یافته کوه آتش فشان پیدا شده و قشرهایی که کلفت و ضخیم بوده بخشار البخار درون دوام و مقاومت نموده تنها برجسته گیها حاصل کرده کوه و تپه تشکیل یافته و پستی هایی میان دو کوه که عبادت از قله های وسیع و عمیق است حاصل گردیده.

قشر اقله را که در کره ارض بوجود آمده باصطلاح حکما طبقات الارض (گرا بیت) گویند و آن مرکب از سه قسم مواد معدنیه است اول (کوارتس) که تولید (شن) نموده دوم (قلیات) که تولید خاک کرده سیم (سیکا) که فسق از طریق را بوجود آورده کره زمین مرکب از سه طبقه متحد المركز است یکی طبقه کروی درونی که بحالت اشتعال و ذوبان است و دیگری طبقه متوسط که منجمد و عبارت از قشری است که دوزخی آن زندگی میکنند و سیمی طبقه بخاری که قشر منجمد را احاطه کرده و عبارت از هواست هوا مرکب از چهار جز (آزت) و یکجز (اکسیژن) است که از آن نفس می کشیم و دارای مقدار کمی (آسید کریبیک) نیز میباشد و بمقدار متفاوت هم بخار آب دارد که گاهی بشکل ابر و مه دیده میشود و گاهی بواسطه برودت حالت میعان پیدا کرده بشکل باران و گاهی بواسطه برودت زیاد انجماد یافته بشکل برف و تگرگ بکره زمین می بارد.

تمام اجسام بدون استثنا مرکب از ذراتی هستند که یکدیگر جسیده و اتصال یافته ولی نه اتصال واحد که خلل و فرج نداشته باشند زیرا که برای المعین مشاهده میکنیم که تمام اجسام تراکم پذیر میباشد یعنی ممکن است بواسطه کوبیدن و فشردن ذرات آنرا بهم دیگر نزدیک کرده از مقدار حجم جسم کاست و با تجربه معلوم و مبرهن گردیده است که حرارت



ذرات جسم را از یکدیگر باز و منبسط میکند و برودت که عبارت از نقصان حرارت است  
ذرات را یکدیگر نزدیک و متراکم مینماید چنانکه این مطلب را در آب مشاهده میکنیم که اگر  
آنها حرارت بدیم مبدل بخار میشود و فضای زیادی را پر میکند و اگر حرارت طبیعی  
آن نقصان پذیرد منجمد میشود و تمام اجسام بدون استثنا مانند آب میباشند مگر اینکه  
حالت ذوبان و بخار کردن آنها مختلف است مثلاً برای تبدیل آهن بحالت بخار چندین برابر  
حرارت بیشتر لازم دارد و بعضی اجسام بالطبع ذراتشان یکدیگر نزدیکتر است از بعضی  
دیگر و همین جهت سنگین تر است مثل طلا که ذراتش نزدیکتر از مس میباشد و سنگین تر  
از آن است هر قدر هوا کمتر داخل جسمی بشود موجب سنگینی آن جسم میگردد کره  
زمین علاوه دوری از آفتاب بواسطه فشر منجمد بیکه روی آن بسته و روز بروز ضخیمتر  
گردیده حرارت فوق العاده آن رو بنقصان نهاده بعضی از مواد که در آن هنگام بحالت  
بخار بوده مبدل بجام گردیده منجمد در جسم (هیدروژن) و (اکسیژن) در درجه حرارت  
مخصوصه چون میل ترکیب بهم داشتند با یکدیگر مرکب شده بحالت بخار مائی بقی مانده تا  
زمانیکه درجه حرارت بقدری نقصان یافته که آن بخار مبدل بآب گردیده و تقاطع یافته  
بسطح ارض فرو ریخت و گودهای زمین را پر کرده و تولید بخار گردید و بواسطه تابش  
آفتاب آب دریاها تبخیر شد و در قلل شامخه جبال که چندین برابر از حایه مرتفعتر بود  
بشکل باران فرود آمد و در شکافهای جبال ریخت و آنها را شسته و تجزیه نمود و بواسطه  
آب جبال عظیمه متجزی گشته و فرو ریخت و مندرجاً دامنه های کوه وسعت یافته زمین  
قابل زراعت تشکیل داد — مثلاً رشته جبال البرز چندین برابر ارتفاع آن از حایه بیشتر  
بوده و در جنوب و شمال آن دریا های عظیم بوده که بواسطه تجزیه و خورد شدن قلل و کوه  
های آن در دو طرفش دشت مسیعی پیدا گشته که بحر (حریر) و (خلیج فارس) نمونه  
آن بخار است پس معین گردید که در روی فشر متبلورده اولیه فشرهای رسوبی و دیگر

گرفته گردید فشر متبلورده را پوشانید ولی در تمام سطح بلکه در مکانهای پست  
این عمل واقع شد.

بالاخره حرارت کره زمین با تدریج رو با اعتدال گذاشت و فشر منجمد بواسطه  
مجاورت با فشر سرد ضخیمتر گردید و جزو مرکزی بحالت ذوبان و حرارت فوق العاده باقی  
ماند و از طبقات چهارگانه زمین بترتیب بنای تکوین حیوان شده.

در طبقه اول آثار بعضی حیوانات و نباتات پست دیده شد و در هر طبقه عالی تر شد تا  
در طبقه چهارم که از سه طبقه دیگر بالاتر بود اول حیوانات پستاندار بعد از آن انسان  
بظهور پیوست و از تنبیش حیوانات متحجره قطب شمال و جنوب یقین پیوسته که منطقه  
منجمده حایه سابقاً بسیار گرمتر از منطقه محترقه حایه بوده زیرا که نخبرات پستاندارهای  
قوی هیکل که از طایفه پوست کلفتها و مختص بمنطقه محترقه میباشد مثل (مناوت) و غیره در  
آنجا یافته اند و قرنهای گذشته تا منطقه شمالی دو با اعتدال نهاده و از اعتدال به برودت و انجماد  
افتاده و چنان سرد گردیده که نعش حیوان و نبات در آن غیر ممکن گشته بعلت اینکه صورت  
پذیرفتن مواد آله موقوف بوجود سه شرط است که حرارت و نور و رطوبت باشد و دو  
شرط اولیه در آن مفقود شده (باقی دارد)

### مجملی از کیفیت واحوال زردشتیان

ترجمه احوال زردشت را در صفحات اوراق پزیشان بلحاظ عیان علم و معارف خواهان  
خواهیم رسانید صاحب (دستان المذاهب) که مردی بوده دانا و بصیر و از اغلب تواریخ  
و سایر مطلع و خیر و با اصحاب مذاهب متنوعه ملاقات و مباحثات بسیار کرده و در صد و پنجاه  
و اند سال قبل این کتاب را در هندوستان تألیف نموده احوالات زردشتیان را چنین مینگارده  
فرزانه بهرام ابن فرهاد یزدانی در کتاب (شارستان) آورده که علماً (بهمن)  
گوید که از د پاك روح مقدس زردشت را متاق در حق آفرید که تكنت اعلی علیین را



ابداع فرموده بود و این اشارت است بقل اول چه عقل و دل در حق است که همه ممکنات را و نیز اویند و اینکه گویند روح زردشت را بدو پیوسته داشت اشارت بر آن است که نفس ناطقه زردشت برنوی است از خرد نخست چه کالات زردشت هم فروغی از آندرخت خرد است. و از (مؤید سروش) بزدانی شنیده شد که علماً بهین گفته اند بدر زردشت کادی داشت هر روز بجزاگاه رفتی قضا را روزی بدرخت جنیدی رسید که برگهای آنها ریخته و خشک شده بود کاد از آن خورد و بعد از این قضیه جز برگهای ریخته و خشک شده آندرخت چیز دیگر نمیکشود و از آن شیر حاصل میشد و بدر زردشت از آن شیر بیاشامید نفقه زردشت در رحم مادر قرار گرفت مراد از این تقریر این است که در برگهای سبز روح نبات است و در خوردن آنها را آسبی رسد لهذا کاد برگ خشک شده میخورد تا از آن آسب هیچ روحی نباشد هر چند روح نباتی ادراک لغت و الم نمیکند و همچنین اگر شیر کاد ندوشتن بستان آن بدرد آید و هنگام دوشیدن بدو رنگی رسد پس ایزد همچون بیکر پیغمبر خود را از شیری دریوست که هرگز از آن رنگی بکسی با جانوری نرسیده.

(بهرام) که از مؤیدان کیش زردشت پیامبر است گوید چون جهان از بدان آشفته گشت و دنیا بکام دبو شد بزنان خواست پیامبری برانگیزاند و این برتری و بالائی را جز از نژاد فریدون کسی نشایستی گویند در آن روز کار مردی بود (پورسپ) نام پسر (منبرسپ) فریدون نژاد وزن او را (وغدویه) میخواندند که آنها عقیقه از تخمه فریدون بود دادار پاک ایندو تن را صدف گوی زرائشت ساخت و چون از آبستن شدن وغدویه بجماء گذشت در خواب دید که تیره ابری گرد سرای وی آمد چنانکه تابش مهر و ماه را فرا گرفت و از آن تیره ابر جانوران موذی درنده و چرنده و پرنده همی بارید و از آن میان جیره نرددی بچنگال شکم وغدویه را دریده و عقیقه را از آن در کشید و بچنگال همیداشت و دادن دیگر بر او کرد آمدند وغدویه خواست که برخیزد و فریاد کند زردشت نگذاشته

و گشت مبدیش که دادار یار من است لاجرم لب فرو بست هانگاه درفشنده کوهی را دید که از آسمان یزیر آمده و ابرهای تیره و تاریک را بردیده و جانوران زمین گرفتند چون نزدیکتر شد نورانی جوانی بیرون آمد بدستی شاخی از نور و بدست دیگر نامه از دادگر و کتاب را بسوی دادن انداخت همه کی از آنخانه بیرون رفتند مکره سه ده که کرک و بلنگ و شیر بودند جوان شاخ نور را بر آن سه زد چنانکه سوختند و زردشت را گرفته در شکم مادر جای داد و با وغدویه گفت مبدیش و اندوه مدار که نگهبان پسر تو بزنان است و این پور گرامی پیامبر دادار خواهد شد پس از نظر ناپدید گشت وغدویه بیدار شده در آن تیره شب بخانه همسایه شفته و خواب بگفت معبر پاسخ داد بدین پور هور (نام آفتاب است) دار دنیا از نام تو پر شود برو زایچه طالع خود را بیسار در آن بشکرم فرموده را کار بست معبر در آن تأمل کرده و گفت سه روز این راز را پوشیده دار و در چهارم روز پیش من آی و پاسخ برگیر چنین کرد و در روز چهارم نزد اخترشناس شد چون وغدویه را دید خندید و تأمل اخترشناسانه بجا آورد و توجه بگذارش خواب فرموده و گفت آن شب که این خواب را دیدی این پور نازاده را بچشمه ویت روز بود و چون بمهد حق خرامد نام نامی او (زرائشت) باشد و دشمنان دین از او نیست و نابود کردند اما نخست به بیکار کمر بستند و از کوشش دقیقه فرو نمیکذارند و نو از بدکاران بسی ریخ بینی چنانکه از دادن مشاهده کردی و دیگر آنکه بدی جوانی از ششم سپهر با شاخ درخت روشنی فرود آمد آن فرقه ایزدی است که باز دارند بدیها از زردشت است و آن نبشته که در دست داشت نشان پیامبری است که بر همه از آن فیروزی یابد و آن سه ده که ماند عبارت از دشمن قوی و باطل سکال باشد که بدستان در تپای زردشت کوشند و انجام کار براقند و شاهی خواهد بود که دین بهی را او آشکار خواهد کرد و به نیروی زردشت سرور هر دو سرا گردد (وغدویه) بدانی فرمان زردشت بهشت است و دوزخ کفر سر



مچیدگان از او ایکنش من در آن زمان بودم تا بحالسم جان سپاری در حضرتش قیم میموم  
و غدویه بامبر و اخترشناس گفت چگونه از مدت ایام آبشاری من خبر یافتی پاسخ داد که از  
داستی چگونگی ستارگان و اطلاع راستان نامه که بوجود مسعود او خبر داده اند (۱)  
و غدویه بخانه آمده و راو را پیور شب گفت تا این مژده را به (منبر شب) داد و  
ملاقات سپاس ایزدی بکردند چون زردشت بمحورۃ هقی خرامید بمجرد زادن خندید  
چنانچه آواز خنده او را زنان همایه که در آن انجمن بودند شنیدند (۲)

(۱) ملاحظه نولا اگر چه فی الحقیقه مبر و اخترشناس استعجاب و روحی که  
نوشته اند میداست خود او پیامبر میشد نه زردشت تا بسا شاید مردم آن زمان  
بر حسب جهالت باور میداشتند که از چگونگی ستارگان بوجود زردشت پی میرد  
ولی امروزه علم بر ما ثابت مینماید که از چگونگی و گردش کرات لاند و لایحی  
که در این فضای لایتنای نامشیت الهی چرخیده و میگردند اطلاع هیچ چیزی ممکن  
یست

حیث بر حسب احادیث و اخبار کتب اسلام پیامبر و فرستاده خدا نبودن زردشت  
مدعی و یقین است اما آنچه موجب تعجب و حیرت میباشد این است که اغلب  
ولایع و احوالات آن طبق ولایع و احوالات پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله است  
و حال آنکه زردشت سه و چهار هزار سال قبل از حضرت فخر کائنات ص ع بوده  
و چرا بایستی ولایع آن با احوالات حضرت رسالت پناه تا ایندرجه مطابقت و مشابهت  
داشته باشد چنانکه در بعضی ولایع فقط اسامی عوض شده مثلا اخترشناس میگوید  
آمدن زردشت را در کتب ما سنان خوانده ام در احادیث اسلام نیز مرقوم است که  
آمدن حضرت رسول خدا ص ع را در کتب نصارا و یهود خبر داده اند و همچنین  
سایر ولایع که فارغین محترم در ضمن احوالات زردشت ملاحظه خواهند فرمود  
(۲) ملاحظه در اینمورد زردشتیان خیلی تواضع و فروتنی کرده و به تنها خنده بلند  
از آن مولود اکتفا کرده اند و اگر نه بایستی سخن گفتن و هزار خارق عادت و  
جلاط طیمت باو لبست بدهند

پس نام او را زراتشت نهادند و زنان از خنده او رنگ برده (۱)

و این معجز آشکار گشت تا بگوش (دوران سرون) که خسرو آن مهذب بود رسید  
و او بجادوگری و اهرمن پرستی مباحات کردی و از ظهور زراتشت آگاهی داشت و از  
کاهنان و اخترشناسان شنیده بود که او دین بی را آشکار سازد و آئین اهرمنی را براندازد  
لاجرم شتابان بر باین زردشت آمده و فرمان داد تا او را برگرفتند و دست بر نیغ بازید تا  
او را تلف سازد دستش خشک شده و ناکام و بیچار ورنجور از آنجایه بیرون آمده

سراسر جادوان و اهرمن پرستان که در آن روزگار بودند هراسیدند لاجرم جادوان  
نوی از هیزم بافت و کو کرد اندود و آتش زده زردشت را از پدر ربوده در آن  
افکندند و پیژده دادن زرد پادشاه وقتد لیکن بیاوری ایزدی (که آن آتش نیز چون آب  
شد) (بدو در زراتشت در جواب شد) (۲)

مادر زردشت پس از آگاهی بصحرا شتافت و گرامی پور را از میان خاکستر برگرفته  
تهانی بخانه برد پس از چندی از خلاصی زردشت آگاهی یافتند  
جادوگران و اهرمنان و دیوان زردشت را بردند در شکی که گذرگاه کاروان بود  
گذاشتند تا در زیر لکه و سم چارپایان کوفه گردد با ایزدی فره شنوند بکوی پیش آمد  
زردشت را در میان دو دست و پا گرفته و ایستاد و هر کاری که بدآسوی گرانیدی بشناخ راندی چون  
رنگ بگذشت آنکاه بسوی کله کام برداشت و غدویه پس از پژوهش و پرسش زیاد گرامی پور را  
پافته بخانه برد چون انجمن به (دوران سرون) رسید فرمانداد تا زردشت را این بار در  
گذرگاه شکر از ساق که اسبان میگذشتند انداختند یزدانی نایب بیشتر از کله مادیانی

- (۱) تأمل خنده طفل چیزی نیست که موجب رنگ وحید باشد اما اگر رهای حالیه  
ایران بودند از خنده طفل جدیدالولاده از واهمه و ترس غش میکردند
- (۲) ملاحظه عین قصه حضرت ابراهیم خلیل است که گستان را به آب تبیین داده اند



شناخته او را نگاهداری نمود و غدویه پس از زحمت بسیار فرخ زاده را یافته و بخانه برد (۱) و باری (دور اسرو) پس از شفیع بن ابیجر گفت تا بکدام کرکان درنده رفته (۲) و بچه های آنها را کشته و زردشت را آتجا افکند تا از کین او را بدرند چون شبانه اسبوه کرکان بآسمان حود را کشند بچه کان را کشته و بخور آعشنه دیدند و طفلی را گریان یافتند (۳) همه همگروه بسوی او شدند و سالار کرکان بر دریدن زردشت تاخت و دهان او دوخته شد از این سجزه سراسر کرکان هراسان شدند (۴)

و دهمس را باین زردشت نشنیدند مفارن انحال دو میش از کوهستان آمده و پستان شیر  
بکام زردشت نهادند (۵) و گرگ و میش یکجا شدند چون سیده دمید مادرش دوان  
(۱) تنقید موهوم فلان ابران چه اندازه الله تشریف دارد که اینهمه زحمت خود و  
مردم و حیوانات را فراهم می آورند در موردیکه شخصی برای کشتن کسی هست  
به شمشیر باز و دستش خشک بشود دیگر برای چه زحمت هیزم گردد کردن و  
فت و گوگرد اندودن بمردم و شاخ زدن بگا و ولگد زدن بمادیان میدهند میخواست  
همه را واگذار بفرمایند و بزدانی تأیید نموده و خود و مردم و حیوانات را از زحمت و ارهاند  
(۲) اینست طلب را هم ملتفت نشدم مگر گرگ غیر درنده و اهلی هم هست بلکه مصنف  
دریده را عقید داشته

(۳) ملاحظه در اینقره دروغیاف باید بنده را از باور نمودن بالمره معذور بدارد زیرا که راوی در هیچگاه خصوصاً در آجال هرگز امکان نداشت که بکنام گرگان رفته و چگونگی را برای العین به بیند

(۴) کشف سر عجیب از این فراز معلوم میشود گرگهای زمان سابق قوه مقبره و دراکه داخته اند زیرا که دوخته شدن دهان سالار خودشان را فهمیده اند و حیوانات امروزی دارای این قوا نمیباشند

(۵) لورس دهان سالارگرگان دوخته شده بود خوب است سایر گرگانها میشا را ندیده اند و گذشته از آن بك میش برای شیر دادن کافی بود دویی مکی ی لزوم بوده است

و بڑوہان بدان سہمکین مکان رسید والا پیامبر را بر کوفہ و یزدانی سپاس بجای آورده و بخانہ خرامید چون جادوان این خبر بشنیدند اندوہکین گشت و چارہ سکال گرد آمدند و انجمنی بی رای زدن ساختند جادوگر نامی کہ اورا (بر تروش) و (پوران تروش) خوانند ندی بایشان گفت زردشت باندیر شما تباہ نکردد یزدان اورا برہمہ لسرائر حق آکام کردہ و اورا یاور است و او غرہ ایزدی است۔

بهمن که جبرئیل باشد زردشت را پیش دادار بیچون برد و خدا او را به پیامبری برگزید و دادگر شاهی بدین او یاور کرد و بنیاد جادوان و دیوان از زمین بریده شود. پدر زردشت از (پرتروش) پرسید که از اختر زردشت و پیش آمدگار او مارا خبر ده و از راز خنده او هنگام زادن آگهی بخش (پرتروش) گفت یور تو زردشت سرور شود و همه چیز سید گردون یاور اویند و انجولو د عاقبت محمود آفریدگان یزدان را براسی رهبری نماید و (زند آوستا) آشکار کند دیو و جادوان براندازد و کشتاب شاه بدین او درآید پس از انجوده پورشب شادمان گشت و در آتروزکار بیدار مغز و هوشیار ییری بود (دانا برزین کرویس) نام بخانه پورشب آمده التماس نمود که زردشت را بیرون و بدایه کی او مباحث نماید پورشب بدان ستان همدان شد و گرامی یور را بدان یر سپرد چون زردشت بهشت ساله کی رسید یر جادوان و دورانسون بخانه وی آمدند بافون و جادو و سهم ویم فزودند چنانکه مردم از آنخانه بگریختند اما زردشت یزدانی باوری نهراسید و از خانه ننجید لاجرم جادوگران خائب و خاسر از خانه بیرون شدند پس از یک چند زردشت بیمار گشت و از انجیر جادوان خرم شدند و همه جادوان پرتروش جادویی را بادوا فراز آورده و یعنی آغشته به این زردشت شد و گفت خوردن ایندوا تران درست سازد و از رنج و ابرهاند زردشت روشن ضمیر بدانست و دارو را از او گرفته بر خاک ریخت و از کار بد آغستن دارو یعنی خبر داد لاجرم جادوان از جبهه سکلی باز پشیمان برگشتند و



در آن زمان بهتر از جادوی آئین تشریف دئی و آشکارا دبو با مردم صحت دانش و بیواسمه  
ساحری را از ایلیس یاد گرفتندی (۱)

### جلال العیون مجلسی علیه الرحمه

#### در باب ولادت کثیر السعادة حضرت خانم الرسل علیه الصلوة والسلام

این باب به سند معتبر روایت کرده از ابوطالب که گفت شبی در حجر اسماعیل خوابیده  
بودم تا که خواب غریبی دیدم برخاستم در راه یکی از کاهنان مرا دید که می لرزم و  
مویه های سرم بر دوشم متحرک است چون آثار تغیر در من مشاهده کرد گفت چه میشود  
بزرگ مرا که رنگش چنین متغیر گردیده آیا حادثه از حوادث دهر او را روی داده گفتم  
بله امشب در حجر خوابیده بودم در خواب دیدم درختی از پشت من روئیده و چندان بلند  
گردید که سرش بآسمان رسید و شاخهایش مشرق و مغرب را گرفت و نوری از آن ساطع  
شد که هفتاد رار نور آفتاب بود و غرب و محم را دیدم که سجده میکردند برای آن درخت

(۱) اعتذار از محترم مطالعه فرماید عزیز از درر نویسی و طولی مذبذب خواسته و  
عاجزانه خواهش و لحنی میکنم در این مبحث طولانی که نگارش رفت و بانی در  
صفحات اوراق پریشان تدریج نگاشته خواهد شد جزء محملات و بی و بوج  
مبتداشته و در رموز و دقایق آن مالفظ تصق بنگرد گذشته از آنکه بیرحمی مطالب  
مفید و سودمند متصادف خواهند شد بی به تمیز دین حق از باطل خواهند برد  
و صلاوة آنها چه نیک و پسندیده میشد که نوآموزان وطن عزیز ما در املا و انشاء  
تحریرات و نگاشته ها این سبک و سیاق را سرمشق و نمونه قرار داده و از التزام  
بی لزوم استعمال بعضی لغات و الفاظ مطلق و مبهم و بیگانه از اذهان عرب صرف  
نظر فرمایند چه این سبک انشاء برای ابرار دوست ها خوش آیند و فارسی آن  
غالب بر کلمات و الفاظ عربی است مسلم است که اصحاب احسانات حب وطن بی  
حال غلبه خود را طالبند و لو زماناً باشد

و پیوسته عظمت نور آن درخزاید بود (۱) گروهی از قریش می خواستند آن درخت را  
بکشند چون نزدیک مبرقند جوانی از همه کس نیکوتر و پاکیزه جامه تر ایشانرا می گرفت  
و پشت ایشانرا می شکست و دیده های ایشان را می کشد پس دست دراز کردم که شاخی  
از شاخهای آنرا بگیرم جوان صدا زد و گفت ترا از آن بهره نیست گفتم درخت از آن  
من است و من بهره از آن ندارم گفت بهره اش از آن گروهی است که در آن آویخته اند  
پس هراسان از خواب بیدار شدم چون کاهن این خواب را شنید رنگش متغیر شد گفت اگر  
راست میگوئی از صلب تو فرزندی خواهد آمد که مالک مشرق و مغرب گردد و پیغمبر  
شود پس عبدالمطلب گفت ای ابوطالب سی کن آن جوان که باری او کرد تو باشی

ایضاً به سند معتبر از عبدالله بن عباس روایت میکند که عباس پدر او گفت چون  
برای پدرم عبدالمطلب عبدالله متولد شد در روی او نور غریبی دیدم مانند نور آفتاب پس  
پدرم گفت که این پسر را شانی بزرگ خواهد بود شبی در خواب دیدم که از بی بی عبدالله  
سرخ سفیدی بیرون آمد و پرواز کرده بمشرق و مغرب عالم رسید پس برگشت تا بزم کعبه  
نشت و همه قریش او را سجده کردند و در آن مرغ بحیرت می نگریدند تا که نوری ظاهر  
شد میان زمین و آسمان و مشرق و مغرب را فرو گرفت چون بیدار شدم از کاهنی که در  
بنی غزوم بود سؤال کردم گفت ای عباس اگر این خواب راست باشد میباید که از پشت  
عبدالله پسری بیرون آید که اهل مشرق و مغرب تابع او گردند عباس گفت که بعد از  
این خواب پیوسته در فکر امر عبدالله بودم تا وقتی که آمنه را بحق خود در آورد و او جبهه زین  
زنان قریش بود چون عبدالله بر حث الله واصل شد جناب رسول خدا هم از آمنه متولد شد

(۱) بنده را اینقدر می سواد تصور فرمایند که عظمت در باره نور استعمال نمیشود  
چون این نگارشات از احادیث و اخبار است جرات تغییر و تبدیل ندارم و آنچه  
مصنف و محرر نوشته می نگارم



دیدم نوری از میان دو دیده او لامع بود. چون او را برگرفتم بوی مشک از او شنیدم و مانند ناله مشک خوشبو گردیدم. پس آینه مرا خبر کرد که چون در دژ آمدن مرا گرفت و شدید شد صدای بسیار شنیدم از خانه در او بوده (۱) که بسخن آدمیان شهادت داشت و علمی از سندس بهشت دیدم که بر قضی از یاقوت آویخته بودند که میان زمین و آسمان را پر کرده بود و نوری دیدم که از سر آنحضرت ساطع بود و آسمان را روشن میکرد و قصرهای شام را دیدم که از بسیاری نور نمائند شعله آتشی شده بودند و در دور خود مرغان بسیار مانند (اسرود) میدیدم که با کشته در دور من می گشتند و شمیره اسیرا دیده که میگذاشت و میگفت که ای آینه چه خواهی دید کاهنان و شاهان از اینفرزند تو و جوان بلند را دیدم که از همه کسی بلندتر بود و سفیدتر و نیکوتر و نیکو جانم تر کان کردم که او عبدالمطلب است پس نزدیک من آمد و فرزند مرا گرفت و آب دهانش را در دهان او ریخت و طشقی از ملا داشت که باز مرد مرصع کرده بودند و شانه از طلا داشت پس شکم فرزند مرا شکافت و دلش را بیرون آورد و شکافت و نقطه سیاهی از میان آن بیرون آورد انداخت پس کیسه بیرون آورد از حریر خیز و آنرا گشود و در میان آن کیسه گیاهی بود مانند زیره سفید پس آنرا اندل مقدس را از آن پر کرد و بجای نمود گذاشت و دست بشکم مبارکش کشید و با آنحضرت سخن نمیکفت و او جواب میداد و من سخن آنها را فهمیدم مگر آنکه گفت در آمان حفظ و حراست خدا باش. بخفیی که بر کردم دلت را از ایمن و علم و علم و یقین و عقل و شجاعت توفی بهترین بشری چون حال کیسه ترا متابعت نماید و ای بر کینه مخالفت تو نماید پس کیسه دیگر بیرون آورد از حریر سفید سرش را گشود و انگشتری بیرون آورد بر میان دو کنش زد که نقش گرفت پس گفت که امر کردم است مرا ...

(۱) در غیر ذیروح باید آن موعنه شود چون محبر (او) پوشنه بود مداحنه را حذر بدانستم

دکادم که بدمم در تو روح القدس پس در او دیدم و یزاعنی بر او پوشانید و گفت این امان تست از آفتابی دنیا ای عیسی آسم بود که دیده های من دیده عیسی گفت که کنه های را گزودم و نقش مهر را دیدم ...

در این بابویه پسند معبر از حضرت صادق ۴ روایت کرده که ابلیس بهشت آسمان بالا میرفت و گوش کرده و اخبار سمایه را می شنید پس چون حضرت عیسی متولد او را از سه آسمان منع کردند تا چهار آسمان بالا میرفت چون حضرت رسول صغیر متولد شد او را از جمیع آسمانها منع کردند و شیاطین را به تیرهای شهاب از ابواب سموات واندند پس قریش گفتند میباید وقت گذشتی دیو آمدن دیمت شد که ما ندیده ایم از هر کس که ذکر میکردند پس عمرو بن آینه که داناترین اهل جهالت بود گفت نظر کنید اگر ستاره های معروف که بآسمان هدایت می یابند مرد و با آسمان می شناسد زمستان و تابستان را (۱) اگر از آسمان بیفتند بدانید که وقت آن است که جمیع حقایق هلاک شوند اگر آنها بحال خودند و ستاره های دیگر ظاهر میشوند بدانید که آخر غریبی میباید حادث شود و صبح آرزو که آنحضرت متولد شد هر بی که در هر جای عالم بود برو در افتاده بودند و ایوان کسری پادشاه عجم بلرزید و چهار کنکرة او افتاد و دریاچه ساوه که آرزای رسیدن خشت شده و همان است که نخل شده و نزدیک کاشان وادی (سماوه) که سالها بود کسی در آن آب ندیده بود آب جاری شد و آتشکمه فارس که هزار سال خاموش نشده بود در آتش خاموش و در آخرین عالم مجوس در آن شب در خواب دید که شتر ضعیفی چند آسمان صری را می کشیدند و از درجه گذشتند و داخل بلاد ایشان شدند و طاق کسری از مباحث شکست و دو حقه شد و آب دجله شکافته شد و در قصر او جاری شد و نوری در آتش از طرف حجاز ظاهر شد و در عالم منتشر گشت و پرواز کرد تا مشرق رسید و تحت هر پادشاهی که

(۱) عجب این است که ستاره معروف تابستان و زمستان است



بود در آنصبح سرنگون شده بود و جمیع پادشاهان در آنروز لال بودند و سخن نمیتوانستند گفت (۱) و علم کاهنان برطرف شد و سد ساحران باطل گردید و هر کاهنی که بود میان او و هزاد که داشت که خبرها باو میداد جدائی افتاد و قریش در میان عرب بزرگ شدند و ایشان را آل اده که گفتند زیرا که ایشان در خانه خدا بودند (۲) آینه گفت که والله چون بسره و زمین رسید دستهای مبارک خود را بر زمین گذاشت و سر خود را بسوی آسمان بلند کرد و باطراف آسمان نظر کرد پس از او نوری ساطع شد که همه چیز را روشن کرد و بسبب آن نور فصرهای شامرا دیدم و در میان آن روشنی صدائی شنیدم که قائل می گفت زائیدی بهترین مردم را پس او را محمد نام کن.

### این روایت قابل مطالعه و تعمق است

ایضا این ماهیه روایت کرده است از ایس بن سعد که من نزد معاویه علیه الله بودم و کعب الاخبار حاضر بود من از او پرسیدم که شما چگونه یافته اید صفت ولادت حضرت رسالت پناه صم را در کتابهای خود آیا فضیلتی برای عزت آنحضرت یافته اید پس کعب گفت شد بسوی معاویه ~~حک~~ که به بیند او راضی است یا نه حق تعالی بزمان معاویه

(۱) حی صحیح است که در تواریخ مثل ساره اراشد و محززه آخری که بایستی موجب حیرت همه شده و مسلماً بشکارد هرگز اشاره نشده و این تصور را هم نمیتوان کرد که اینوابع حیرت انگیز را از لجاجت و عناد نوشته اند زیرا که اغلب آنها سبب این حواری عادات را نمیتوانستند که بر حسب لجاجت و تباین مذهب دگری از آن نشانند

(۲) دلیلی بسیار غیر موجبی است زیرا که اغلبی از ساجدین و مخالفین هم در خانه خدا بودند

جاری نمود که بگو ای ابواسحق آنچه دیده (۱) و میدانی گفت من هفتاد و دو کتاب خوانده ام که همه از آسمان فرود آمده و محف دانیال را خوانده ام و در همه آنها ذکر ولادت آنحضرت و ولادت عزت او هست بدرستی که نام او معروفست در همه کتابها و در هنگام ولادت هیچ پیغمبری ملائکه نازل نشدند مگر عیسی علی نبیا و علیه السلام و احمد صل الله علیه و آله و عجبای بهشت را نزدند برای زنی بغیر از مریم و آینه و ملائکه موکل نشدند بزنی در وقت زائیدن بغیر مادر مسیح و مادر احمد و علامت آنحضرت آن بود که شی که آینه با آنحضرت حامله شد منادی ندا کرد در آسمانهای هفتگانه که بشارت باد شما را که در شاهوار طفله خانم الانبیا در صدف عصمت و جلالت قرار گرفت و در جمیع زمینها و دریاها اینخزده مسرت نمرد را ندا کردند و در زمین هیچ آرونده و پرندۀ نماند که بر ولادت شریف آنحضرت مطلع نگردد و در شب ولادت باسعادت آنجناب هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ و هفتاد هزار از مروارید بنا کردند و آنها را قصور ولادت نامیدند و جمیع بهشت ها را زینت کردند و ندا کردند که شاد شو و برخورد بیال که پیغمبر دوستان تو متولد شد پس بهشت خندید و تاقیامت خندان است (۲) و یکی از ماهیان دریا که آن را (طلوی) میگویند و سید و بزرگ ماهیان است و هفتصد هزار دم دارد و بر پشت او هفتصد هزار کاه راه میروند که هر کای از دنیا بزرگتر است و هر يك از آن کاهها هفتصد هزار

(۱) در این نکته نیز تأمل قابل توجی میباشد زیرا که بنی حلفت و عبارت اصح اساس سلطنت معاویه است بر سالت و عزت هان و عزت و دست حضرت حتمی مرتبت صومه الله است و معاویه بایستی بیشتر مایل به اشتباه حواری عادات و معجزات آنحضرت باشد ولی از عبارت (حق تعالی بزمان او جاری نمود) معلوم میگردد که راضی باشند تضایل و منافی آنحضرت نبوده است در اینصورت باید شخص بسیار نادانی باشد (۲) حنده جماد هم از حواری عادات است همچنین دوستی جماد با ذب روح



شاخ دارند از زمره سبز و ماهی از رفتار آنها پیروی نمیشود. آنگاه برای ولادت آنحضرت بحرکت آمد اگر نه بقتضای او را ساکن میکردند. هر آینه زمین را بر میگرددانید (۱).

### بقیه احوال ژوگرافی و تاریخی ایران

**معارف و صنایع و تجارت آن** ایران از زمان قدیم ادبیات مخصوص داشته و تا کنون به بار زبان و خط آن تغییر و تبدیل یافته در زمان زردشت زبان (زند) حسیکه مخصوص بطرفهای بلخ بود معمول بوده و کتاب زند آوستا از زمان زند نوشته شده و بعد از آن در زمان ساسانیان زبان (پهلوی) و (دری) با حروف مأخوذ از سریانی معمول گردیده که جامع عبارات و اصطلاحات بسیار مأخوذ از فارس قدیم و سریانی بود و بعد از ظهور اسلام حروف عربی به قبول شد و زبان فارسی بمزوج با الفایط و عبارات زیاد مستعار از عربی متداول گشت و این سه زبان که با ردیف استعمال شده اساساً یکی بوده و زبان زند نیز چون خیلی قدیم و در مثنای شمال شرق ایران استعمال بوده و مشابهت با فارسی

(۱) چنین است اینند که یهودی انصاف را محض ستمی و تمسخر گفته است و مقصودش این بوده است که این مطلب در کتب مسلمین ثبت شود و موجب توهین و استهزا ملل سایر اراذل اسلام گردد. فرضاً ماهی یا هر حیوانی هر قدر هم بزرگ باشد شاخ و دمش نیز نیست بزرگی نه آن بزرگتر میشود نمذ که پیدا میکند علاوه هفتصد هزار کاه که هر کدام هفتصد هزار شاخ از زمره داشته باشند دیگر زمره را عظم و قیمتی نمیدانند کاه جواهرات بسبب قلت و کمی ذیقیمت و مطلوب و مرغوب شده اند پس از آنکه (برایان) بذر سنگ وجود داشته باشد آنها به قیمت سنگ میشود.

از دین محترم متنی هست که عدد شاهی هفتصد هزار کاه را حساب فرموده بداند معنی مبله چه چیز است. آنها مسلم است که ماهی «اس» حساست بر کره ارض و غیره حساب میکرد که از حرکت آن کره زمین برگردد و سرنگون نشود زیرا که هفتصد هزار کاه هر کدام بزرگتر از زمین روی آن راه میروند.

امروزه بدانته و هندی قهر که در سکریت باشد شباهت آن بیشتر است و زبان پهلوی فارسی حالبه شباهتش زیاد است. اما زبان (پهلوی) هندی قهر ساکنین جهات آفرید بجان متاسفانه با فارسی تاکنون تحقق نیافته و در آثار غنیة ایران خط پهلوی متداول نبوده و خط میخی که با اشترک آن در به متداول بود استعمال شده.

بهر حال چون زبانهای زند و پهلوی بضم السنه تاریخی گذشته فارسی حالبه عصر کلام قدیم این زبان در اوایل دور اسلام شروع متداول نموده چون اساس آن بر روی مدنیت و ادبیات قدیم ایران بود خیلی زود ترقی کرده و ادب و شعرا مانند فردوسی و رودکی و طوسی و انوری و سعدی بهرغه وجود آمده و ادبیات مخصوص اشعار بر دین السنه بسیار کاملی داخل شده و از آنجا که ایرانیان مایل به شعر میل و استعداد دارند ادبیات فارسی بتدریج توسعه یافته و با هوس شعر ستمت نوشتن و خواندن در ایران از تمام سایر ممالک شرقیه بیشتر انتشار یافت و از زمانه بسیار مشتمع اسلام از کترین علما اسلام در ایران ظهور نموده و شهرهای طوس و نیشابور و قزوین و اصفهان و شیراز و مراغه و غیره بمنزله دارالم و تبدیلند پس از آن یعنی از بعد هشتصد سال باستطریق تفرقی حقه روی داده قابل انکار نیست معیناً در ایران تعلیم و تعلم علوم بنظر فراموش نشده و در حالت حاضر نیز در ایران علماً بسیار است و از آنجا که فنون جدید و کشفیات اخیر هنوز بزبان فارسی ترجمه و تصنیف نیافته ترقیات فنیه مطلوبه بوجود نیاید دولت ایران اخیراً در طهران دارالفنون تأسیس و کاه کاه نیز شاگرد برای تحصیل با اروپا میفرستد علوم و فنون عمده مدارس ایران عربی است و فارسی جز ادبیات مخصوص شمرده نمیشود. ایران صنایع جدید و کارخانجات ندارد و صنایع معموله سابقه نیز خیلی قزل نموده یا وجود این باز صنایع بسیاری دارد و اولین و مهم ترین آنها نسوجات پشمی و قالی و قلیچه است و شمال ایران نیز مشهور است چون در رنگ و طرح مهارت فوق العاده دارند لهذا این قبیل اتمه در اروپا خیلی مطلوب



و مقبول است و ائمه کالی از ایران بمالک خارجه میبرد. جرم واسلحه و جینی ایران نیز معروف است (۱) در اصفهان از پنه پارچه های خوب می یافتند در خراسان اسلحه جارحه بسیار اعلی می سازند. در نزد کارخانجات مخصوص بنج قاش های ابریشمین و قند سازی هست. اهالی ایران بیل و استعداد فوق العاده تجارت دارند محصولات و ائمه ایران را قریباً بتمام اقطار عالم میبرند و ائمه تجارتی اجنبی را نیز خودشان بایران میآورند (۲)

واقع شدن مملکت ایران در مابین هند و چین با آسبای غربی با اینکه برای تجارت بسیار مهم و دسترس است بجهت نداشتن معابر سهل العبور و اسباب نقلیه و فقدان امنیت بر حسب اهمیت موقع و استعداد اهالی علل مذکوره مانع از ترقی تجارت می باشد.

**احوال تاریخیه ان** مملکت ایران از محالکی می باشد که از زمان بسیار قدیم احوال لائش مضبوط است. چون درازمه قدیمه دولت بزرگ و متمدنی بوده است با اینکه احوال تاریخیه آن حائر اهمیت بزرگی است تاریخ قدیم آن نیز مثل تواریخ دول و ملل سائر با خرافات و اساطیر مخلوط و تفکیک حقیقت از میان آنها اشکال دارد. تاریخ ایران دو منبع دارد یکی روایات ایرانیها و دیگری روایات یونانیها. کتب تاریخیه و ادبییه ایرانیهای قدیم محو شده بعد از ظهور اسلام بعضی شعرا مانند فردوسی و برخی مورخین ایران که به ثبت و ضبط تاریخ این مملکت مایل گشته اند وقایعی را که از دهافین شنبه اند و با نوشتن وقایعی که زردشتی ها مقتس میبهارند اکتفا نموده اند و مورخین یونان نیز بسبب دوری

(۱) گویا مقصود از جینی کاشی های قدیم باشد

(۲) مترجم گوید ملی ساسانیها چنین بود ولی حالا چندین سال است تجارت اجنبی در سایه علم و دانش کلیه تجارت داخله و خارجه را از دست ایرانیها گرفته و تجارت ایران از بی علم و جهالت فی الحقیقه دلال تجارت مملکت می باشد و اگر با این وتیره برود عملاً قریب بحال وادارگی اموال آنها خواهند شد

و ندانستن زبان ایرانیان گذشته از اینکه اغلب وقایع را سهو نوشته اند اسامی سلاطین ایران را بالمره تحریف و تغییر داده اند لهذا تاریخ ایران که از اینصورت منبع صدور یافته یکی زماناً و دیگری مکاناً دور بوده و بهر حال آنها بطریقت بعنوان نگارست و تصدیق آنها هم دیگر نیز نهایت اشکال را دارد. مهمبدا چون یکی از آنها در علم اسلام و دیگری در اروپا اشتهار دارد هر دو را سوا ذکر کرده و فقراتی که قابل تطبیق است بیان خواهیم کرد.

عقاید ایرانیان دایر بتاریخ قدیم خودشان چون از کتاب زردشت مأخوذ می باشد و در این کتاب ابدأ ذکر می از حضرت آدم و نوح ص مع زفته و بجای آدم کیومرث و عوض نوح فریدون مذکور شده ولی زردشت کیومرث را پدر انسانی بشر ندانسته و او را اولین پادشاه میدانند و فریدون را مثل کسیکه از طوفان نجات یافته باشد نشان نداده مانند پدر سه شخص که در ایران و توران و عراق و شام اقوام سلطان بوده اند می نماید.

سلاطینی که از زمان کیومرث تا ظهور اسلام در ایران فرمانروائی کرده اند اسامی پشدادیان و کاسیان و اشکانیان و ساسانیان بچهار طبقه متقسم شده و پادشاهان چهار طبقه بقرار مذکور ذیل می باشند

طبقه پشدادیان	نوذر	لهراسب	طبقه اشکانیان
کیومرث	افراسیاب	کشتاب	استون
هوشنگ	زب	سپ	اشن
نهمورد	گرشاسب	های	اشکان
جشید	طبقه کیانیان	دارا	اشن نری
مهرک	بقیاد	درا	شاپور
فریدون	کیکاووس	اسکندر	هرام
موجیه	کی خسرو		بلاش



مرمن	کودرز ثنی	۱۰۰ شاپور دوم	وخیرون
رسی	رسی ثانی	۱۰۰ اردشیر دوم	هرمن چهارم
فیروز	طبقه ساسانیان	شاپور سیم	خسرو
بلاش ثنی	اردشیر ماکان	بهرام چهارم	شیرویه
خسرو	شاپور	بزد کرد	اردشیر سیم
بلاش	هرمن	بهرام پنجم	پور مدحت
اردوان	بهرام	بزد کرد دوم	آزمیدخت
خسرو ثنی	بهرام ثنی	هرمن سوم	فرخراد
بلاش ثالث	هرمن ثالث	بزد کرد سوم	
کودرز	رسی	بلاش	
رسی ثنی	هرمن دوم	قیاد	

روایات درباره سلاطین طبقه اول نظاره از قبل حراقت بوده . حتی اگر با بعضی کتب قدیمه هند تطبیق شود اغلب آنها پادشاه نبوده و اسامی معبود بودن آنها و نقل این اسامی ایران از طرف زردشت که از هند طرد و تبعید گشته . مفهوم دیگر در این باب از جمله حمید معبودی کنایه از آفتاب و فریدون از یکفرشته . وضاحت از جن و غفری بصورت مار از کتب اساطیر قدیم هند منقح میشود و در میان سلاطین این طبقه است . و تقریبی نیز هست یکی از آنها ضحاک است که عرب بودن آن مظنون میباشد و دیگری افراسیاب که ترك است که هر دو ایران استیلا یافته اولی از طرف فریدون و دومی از طرف کب خسرو قتل رسیده اند و وقایعی که در باب پیشدادیان در شاهنامه مسطور است از ظهور نوع بشر و صورت زنی آنرا بیک نوع طبعی معرور است .

اما طبقه ثنی عدوت و پهلوانان و قهرمانان و روایات منقوله درباره آنها

نمی توان . نظر صحت دید عبارت از برخی مسامحت شاعرانه بوده . همه ما تصویرات فردوسی در حق رستم دل و سایر پهلوانان رفتی . که در زمان اکثر پادشاهان دیده رستم میشوند . این سلسله فتوحات سکندر کبیر حمله دره و پس از فوت وی در مکر مملکت ایران قدر هشتاد سال در تحت حکم و نفوذ سلاله ( شلقوس ) از سرداران اسکندر مانده و بعد طبقه اشکانیان ظهور و از تاریخ ( ۲۴۶ ) قبل از میلاد تا ( ۲۲۹ ) بعد از میلاد مدت چهار صد و هفتاد و پنج سال حکمرانی کرده و از تاریخ مذکور سلاله ساسانیان ظهور و تا زمان تابش انوار فیوضات اسلام یعنی تا زمان خلافت عمر ابن الخطاب حکمران و فرمانروا بوده اند و قبح ایندو طبقه اگر چه عبارت از تاریخ صرف است ولی احوال اولی بطور الیق معلوم نیست .

تاریخ ایران را بچهار دور میتوان منقسم نمود . اول دور اساطیر که زمان پیشدادیان باشد . دوم دور پهلوانان عبارت از زمان کیانیان است .

سیم دور تاریخ است که قبل الاسلام زمان اشکانیان و ساسانیان پس از اسکندر بزرگ باشد . چهارم نیز دور تاریخ بعد از اسلام است زمانی است که از دخول اسلام ایران الی یومنا هذا گذشتیم . تاریخ قدیم ایران که از طرف مورخین یونان ضبط شده و در اروپا معروف است تنها بطبقه کیانیان منطبق بوده و بر حسب روایات مورخین یونان در ازمینه قدیمه در ایران دو دولت بوده یکی را ( مدی ) و دیگری را ( فارس ) مینامیدند دولت مدی حق الامکان شبدن و فارس نسبت بآن وحشی بود یکی از سلاطین مدی موسوم به ( آستیاخ ) دختر خود را بیادشاه فارس داده و در خواب دیده بود که دخترش طفلی زایشد که مملکت او را ضبط خواهد کرد و دختر خود را در زمان حاملگی دعوت و بمجرد متولد شدن طفل او را داده بکوهی افکندند و این طفل در کوهستان در دست شبانان بزرگ شده با اسم ( کورس ) پادشاه بزرگی میشود و پس از تسخیر مدی حدود مملکت خود را



تا سواحل دریای خزر توسعه داده و بدول (بابل) و (آئور) و چندین دول دیگر استیلا و دولت بزرگی تشکیل میدهد. این است که از آنوقت تا زمان اسکندر دولت ایران با کثر افتاد عالم که در آنزمان معلوم بود حکمرانی داشته و بعدها در زمان ساسانیان نیز دولت بزرگی بود و بنا بر روایت مورخین یونان سلاطین ایران یعنی کیانیان بقرار تفصیل ذیل می باشد.

کامیز	آرنا کسریس دراز دست	آرنا کسریس منمون
اسمردیس مجوسی	اکسریس ثانی	اوخوس
داربوس بن هتاسب	سوعبدیان	آرسیس
اکسریس اول	داربوس ونوس	داربوس کوردومان

حالا میخواهیم اینها را با سلاطین کبان که اسامی آنها را ایرانیها ضبط کرده اند به تطبیق بداریم. اولین آنها (کیروس) یا (کورس) کیکاوس و کیخسرو بودن آنها معلوم میشود بنا بر روایت بزرگ شدن در کوهستان پیش شبانان و سایر احوال ابتدائی آن کیخسرو بودنش و در آنصورت مملکتی را که فردوسی توران نام میدهد و افراسیاب بودن آن قباغ لازم می آید اگر چه از اقوام تورانی بودن اهالی مدی نیز مروی است. لکن بنا بر قنوجان کیروس احتمال کیکاوس بودنش نیز بنظر می آید چون در شاهنامه فتح مازندران بدست کاوس نیز در شده مازندران بودن مدی نیز محتمل است. بدر کیروس در تواریخ یونان با اسم کامیز مذکور شده اگر کیروس کیخسرو باشد از سیاوش بجای پیمان نیامده کاوس بودن این کامیز و اگر کیروس کاوس باشد قباد بودن کامیز اقتضا میکند.

بسر کیروس نیز کامیز بوده و قانع مصر همین کامیز است و حال اینکه در شاهنامه ابتدا ذکر می زرقه که کیخسرو پسری موسوم بکاوس داشته باشد و یا کاوس را پسری بنام قباد باشد بالعکس در شاهنامه قانع مصر کاوس بدر کیخسرو را مذکور میدارد و از اسمردیس

مجوسی که چندین مدت تخت و تاج را ضبط کرده بود هیچوجه ذکر می زرقه و در تواریخ یونان نیز اسمی از طراسب ذکر نشده.

در اینکه داربوس بن هتاسب اسفندیار پسر کتاسب میباشد هرگز شک نیست. و در تواریخ ایران از دلاوری و قهرمندی او ذکر میشود و فوت او را در حال حیات بدر خود بیان میدارند ولی مورخین یونان سلطنت را به او داده و کتاسب در ردیف سلاطین مذکور میشود و اسم اکسریس اگر چه بحرف شیرویه است ولی بر اسمردیس پسری بن نام در شاهنامه ذکر نشده. بعد از کتاسب سلطنت اردشیر پسر دراز دست پسر اسمردیس بیان میشود و در تواریخ یونان اردشیر دراز دست پسر اکسریس (آرنا کسریس منمون) هم اردشیر پسر بودن آن طراسب و هویداست. داربوس یعنی اسمردیس دیگر پسر داراب که بعد از دو پادشاه نشان داده میشود اوخوس و آرسیس کی ها بوده اند معلوم نشده اما دارا بودن داربوس معین است.

ایرانیها منشعب از شعبات بسیار قدیم قوم آریا بوده و از آنها می هستند که از وطن اصلی خود خیلی کتر دور رفته اند زیرا که وطن اصلی قوم آریا جبات بلخ و مرآت میباشد بنا بر این ایرانیها با هندیها دو شعبه بسیار قدیم قوم آریا را تشکیل میدهند.

زمن فارسی حایه، لسه پهلوی و رید مشیت و مشهوش، لسه مد و اروپ یعنی ساسکریث و یونان و لانی و کت و ژردن و اسلاو و آرنوود بسیار واضح بوده و علما لسانیون اروپ از مدنی باینطرف درباره این مناسبات تحقیقات و تحریک زیاد اجرا داشته و کتب بسیاری نوشته اند. چنانکه مورخین ایران نام ایران را مشتق از ایرج پسر فریدون می پندارند مورخین عرب با تبعیت بر اصول بنی اسرائیل یکی از احفاد حضرت نوح را موسوم بایران پنداشته و میخواهند مأخوذ از آن بجایند.

جای شبهه نیست که این اسم عین اسم آری و آریا است و ایهم آشکار میباشد که



ایرانیها این اسم را از زمان بسیار قدیمی که هیچ تاریخی ضبط آنرا ندارند محافظت کرده اند (بنامه آریا نیز رجوع فرمایند) قبل از خاتمه دادن بشرح احوال ایران قدیم تقسیمات قدیمه آنرا که زوگرافون یونان قدیم ضبط کرده اند با مقایله تقسیمات جدید عریض بکنیم

تقسیمات قدیمه	تقسیمات جدیده
۱ سوسیان	اهواز و خوزستان
۲ مدی	آذربایجان و عراقعجم
۳ آریا	خراسان جنوبی و جهات هرات
۴ مرقابا	جهات جرجان و مازندران
۵ پارتیا	شمال غربی خراسان و طبرستان
۶ مارجه	سمت مرو
۷ باقریاه	سمت بلخ
۸ سوغدیاه	ماوراءالنهر
۹ خوراسمیا	خوارزم
۱۰ قارمانیا	کرمان
۱۱ برسیا	فارس
۱۲ جندروسیا	مکران
۱۳ دارخیانه	جهات سیستان و قندهار

اما در ایران قدیم در ازمنه بسیار قدیمه شخصی موسوم به (مه آباد) بادعوی پیغمبری ظهور و آئین و مذهبی وضع کرده بشا بروایات منقوله نسل موسمی الیه قبل از پشدادیان در ایران سلطنت کرده اند و بنا برمذاهب کتب که اخیراً در زبان زند پیرامون ظهور آمده غیر از مه آباد مذکور چند نفر دیگری نیز دعوی پیامبری کرده اند بای حال

در آن ایام دین ایرانیها مثل سایر قوم آریاییه عبرت از پرستش آفتاب و سایر اجرام سماویه بوده و جشید نیز از ارکان این دین شمرده شده و اگر کتابه از آفتاب هم نباشد از مروجین پرستش با آفتاب بوده و بهار و نوروز را تقدیس و شراب را ایجاد کرده.

در زمان حکمرانی کشتاسب که از طبقه کبان میبایست زردشت نام بادعوی پیغمبری ظهور و دین آتش پرستی را در ایران ترویج داده و با اینکه زردشت موجد دین جدیدی بوده معیناً عبادت سیارات را لغو ننکرده و آتشکده های ایران هر کدام منسوب یکی از سیارات شمرده شده و هیکل سیاره را که منسوب بود نشان میداد.

و در این دین آفتاب به ایزد که خدای خیر و نور و آتش بود و ظلمت و شب باهرمن خدای شر منسوب شمرده میشد.

زند آوستا کتاب زردشت با زبان زند نوشته شده چون در زمان ساسانیان ایران متروک و غیر منظم گردیده لهذا بزبان پهلوی ترجمه کردند.

انتشار انوار دین اسلام اگرچه دین زردشت را در ایران محو نمود اما هنوز در جهات یزد نیز چندین هزار نفر زردشتی مانده و عده هم بهندویشان قرار گرفته بودند.

اما تاریخ ایران بعد از اسلام بمملکت ساسانیان خلافت فاروق اعظم بدست سعد بن ابی وقاص و سایر مجاهدین اصحاب ضمیمه مملکت اسلامی شده و هر قسمی از آن ایلانی اتخاذ کردند.

در زمان ملوک امویه بعضی از ائمه منسوب بخاندان نبوت و برخی از سایر ذوات بایران مهاجرت و در مایه ایرانیها طرفداری علویها بشدت ترویج گشت قوت نموده و بالاخره از میان آنها

(ابومسلم) خراسانی خروج و خلافت بنی امیه خاتمه داده و خلافت را در بنی عباس استقرار داد و در زمان خلافت عباسیه نیز مملکت ایران بایلات اقسام یافته و بکنسره از بغداد که

مرکز خلافت بود اداره میشد و از آن اوقات در ایران امرأ عرب زیاد شده و زبان ادبی آن نیز عربی گردید که هنوز بحریر و توفیم فارسی شروع نشده بود.



در اوایل قرن سیم هجرت در ایام خلافت مامون الرشید (ظاهر ذوالجین) والی خراسان رأیت استقلال برافراشته و دولت مستقل در خراسان تشکیل داد. سلاطین بنی طاهر بنجفر بوده و مدت (۴۹) سال حکمرانی کرده اند و در تاریخ (۲۵۳) هجرت شخصی موسوم به (مقبوب بن لبث صفار) در سیستان کسب استقلال و بدلالة بنی طاهر ختم داده و خراسان را منصرف و دولت بنی لبث را متشکل نمود صفاریان نیز سه نفر بوده و (۳۳) سال فرمانروائی کرده اند.

در تاریخ (۲۸۷) اسمعیل بن احمد سامانی والی ماوراءالنهر اعلان استقلال و خراسان را نیز از بنی لبث استرداد و دولت سامانیان را تأسیس نمود.

سامانیان نه نفر بوده تا (۳۸۶) هجرت صد سال پادشاهی کرده اند زبان فارسی را مجدداً احیا و در زمان آنها زبان فارسی با حروف عربی نوشته شده و شعرا بظهور آمدند و قبل از اقراض این دولت در جهات فارس و عراق دولت (آل بویه) ظهور و در همان نواحی در جهات افغانستان (آل سبکتکین) خروج و خراسان نیز استیلا یافتند.

سلاطین آل بویه هفده نفر بودند و از (۳۲۱) الی (۴۴۸) هجرت (۱۲۷) سال فرمانروائی کرده اند پس از تصرف و تسخیر هندوستان و ماوراءالنهر عراق نیز استیلا یافته و از قوه و قدرت آل بویه کاستند و در تاریخ (۴۰۹) هجرت سلجوقیان از خراسان ظهور و بغزنوها و دیلمه بنی آل سبکتکین و آل بویه غلبه جست و دولت جدیدی متشکل ساخت و آنها نیز بتدریج کسب قوه و قدرت نمود و بعد از اقراض آل بویه و غزنوها بتمام ایران استیلا یافته و تا (۵۹۰) هجرت حکمرانی کرده اند و در ایام سلطنت سلجوقیان خوارزم شاهیان در خوارزم ظهور و در افغانستان نیز پس از اقراض آل سبکتکین دولت غوریان ظهور نمودند.

خوارزمشاهیان نه نفر بوده و از (۶۱۰) تا زمان خروج چنگیز حکمرانی داشته اند

و غوریان نیز پنج نفر بوده و از (۵۴۳) تا (۷۰۷) هجرت (۱۶۴) سال سلطنت کرده اند و در تاریخ مذکور ملک آنها بدست تصرف خوارزمشاهیان گذشته و در زمان سلجوقیان نیز شعبه از خود آنها در کرمان استقلال یافت و از این سلاطین یازده نفر از تاریخ (۳۲۳) تا (۵۸۳) هجرت (۱۵۰) حکمرانی کرده اند و باز در زمان سلجوقیان در قهستان دولت باطنیه از طرف (حسن ابن الصلاح) متشکل شده و حکمرانان باطنیه نیز هشت نفر بوده اند از (۴۸۳) تا (۶۵۳) فرمانروائی کرده اند.

در اواخر سلطنت سلجوقیان چهار حکومت با اسم اتابکان در فارس و آذربایجان و لرستان تشکیل شده.

اتابکان فارس یازده نفر بوده از (۵۴۳) تا (۶۶۸) (۱۲۵) سال پادشاهی کرده اند و ملک آنها از طرف هلاکو خان ضبط شده و اتابکان آذربایجان پنج نفر بوده و از (۵۵۵) الی (۶۲۲) (۶۷) سال سلطنت نموده و ملک آنها را خوارزمشاهیان منصرف گشته اند. اتابکان لر بزرگ نه نفر بوده و از (۵۴۰) تا (۶۵۹) (۱۱۵) سال فرمانروائی داشته اند.

اتابکان لر کوچک یازده نفر بوده و از (۵۷۰) تا (۶۹۵) (۱۲۵) سال حکمرانی کرده اند بخو معروض در زمان خلافت بنی عباس مملکت ایران در میان ایندول مختلف میدان مجادلات و محاربات گردیده سمینا چون آن اوقات زمان بسیار مشتعش مدینت اسلام بود در ایران علوم و معارف و سایر اسباب تمدن خیلی پیشرفته باینکه اکثر سلاطین مذکور از اولاد ترک بودند بجهت غلبه ادبیات فارسی و مدینت ایران تمام آنها ایرانیست کتب نموده و علماً و ادباً را حمایت و ترقی ادبیات فارسی و علوم عربیه خدمت کرده اند.

بلاخره در اوایل قرن هفتم هجرت چنگیزخان خروج و در هنگامیکه اکثر ملک اسلام بیدل و لکه کوب ظلم و جور قوم مغول میگردد بیشتر از همه مملکت ایران از آن مصائب



مصائب بود. هلاکوخان نوه جنگیز دولی را بککه در ایران بودند. فرداً فرد مضمحل و منتقم خلیفه عباسی را مقتول و اغلب بلاد را تخریب و دولتی باسم (ایلخانیان) را در ایران تأسیس و پادشاهان ایندولت چهار نفر مسلم بخنجر کافر جمعاً نه نفر بودند. و از تاریخ (۶۵۳) تا (۷۳۹) هجرت سلطنت کرده اند و بعد از آن قریب پنجاه سال ایران بلا صاحب مانده و هیچ و مرج بی اندازه و ملوک الطوائف با اسامی (جوبانیان) (ایلخانیان) (بخویان) (سربداران) (آل مظفر) (فره خانیان) و غیره ظهور کرده اند. تا اینکه در تاریخ (۷۸۳) هجرت از نسل جنگیز امیر تیمور گورکان ظهور و ایران هجوم و معموره هائی را که از جنگ تخریب جنگیز خلاصی یافته بودند خراب کرد.

در زمان حیات امیر تیمور چهار پسر او هر کدام بیک معیت مملکت والی و فرمانرا گردیده و هر یک از آنها اولاد زیادی داشتند.

پس از وفات اینجهانگیر مابین اولادش تباری تفرق شده و از شده و اکثر ایشان در جنگ بابکدبکر مقتول شدند و در وقت تیمور از احفاد او میر محمد و ساطع خلیل مدت قلیل حکمرانی کرده بعد شاهرخ بن تیمور جالی اربکه سلطنت گردیده و مدت (۴۸) سال سلطنت ایران و ترکستان در نسل وی بوده و بعد سلطان سعید نوه (امیرانشاه) بن تیمور تاج و تخت را ضبط و مدتی نیز نسل وی بر طبق امور حکمرانی پرداخته و ماورا لنهر بدست (اوزبکها) گذشته و در تاریخ (۸۷۳) هجرت (حسن شاه) معروف به (اوزن حسن) یعنی حسن طویل عراق و فارس و کرمان را از دست او منترغ ساخته و در ایران بدولت تیموری خانه داد و بفر نوه سلطان سعید مذکور خود را با فغانستان و هندوستان کشیده و نسل او در هندوستان تا زمان غلبه انگلیس حکمرانی داشته اند. و مدت فرمانروائی (آق قویونلو) در ایران بپایدار شده و منازعات واقع در مابین اولاد و احفاد حسن طویل زوال ایندولت را تسریع نمود. در اوایل قرن دهم هجرت بدولت صفویه ظهور و شاه اسماعیل صفوی دولت جدیدی

تأسیس و اولین پادشاهی است که مذهب تشیع را در ایران رسماً اعلان نموده. شاه مشارالیه اگرچه دارای استعداد جهانگیری بود ولی تصادفی او زمان (بلوژ سلطان سلیم) تشبیهات او را غنیم گذاشت و در زمان اخلاف وی نیز دولت مذکور دوچار ضعف بسیار گردیده مگر در زمان حکمرانی (شاه عباس) که پنجمین آنهاست. قوه و قدرت زیاد حاصل شده بود. سلاطین صفویه بازده نفر بوده تا (۱۱۳۵) هجرت (۳۳۰) سال سلطنت کرده اند. (باقی دارد)

### مجمعی دایر بفلاحات

#### انتخاب بذر

عموماً تخم هر نبات دارای دو جز است یکی جنین و دیگری لبه که عبارت از غذای اولیه جنین است و قق که دانه را زیر خاک می کنند بواسطه حرارت و ظلمت و رطوبت این لبه نرم و متورم گشته قابل غذای جنین میگردد و جنین نیز شروع بخم نموده و لذا آن لبه تغذیه میجوید تا تمام شود پس از آن قدری قوت پیدا کرده و از خود ریشه های کوچک روپایه از زمین جذب غذا میباید. اگر در بدو امر تقاضای دانه نطفه دانه دست داده باشد تخم نباتی در آن بوجود نخواهد آمد. چنانکه هرگاه تخم بی نطفه را زیر مرغ بگذارند نمیگردد از آن جوجه درآید تخم نبات بی نطفه نیز سبز نخواهد شد و اگر در جز دیگر آن کسر و نقصان بوجود آید از آن نبات نمیکونی حاصل نخواهد شد. در هر صورت بذر نباتات خواص بزرگ یا متوسط یا کوچک باید رنگ و بوی طبیعی خود را دارا باشد و در دست غلطان و وزین و حجیم و نشکسته و رطوبت نکشیده باشد و بواسطه حرارت اتفاقی بخمید آن ضروری وارد نیامده باشد و همچنین باید بذر از علفهای هرز ماری و پک باشد زیرا که اگر مکال بذر زمینی را با علفهای هرز بکارند سالهای دراز رحمت زیاد لازم است تا علفها را از علف هرز پاک کرد.



### زراعت یونجه

کسانی که در سدد زیاد کردن مابدی املاک و آمدی قرا و مزارع خود هستند بهترین وسیله آنست که مهای کاشتن یونجه باشند.

یونجه را معادل باطلا گرفته اند زیرا که زمین را حاصلخیز و بر قوت میبکند چنانکه یونجه زار کهنه را اگر برگردانند و غله بکارند بی نهایت حاصل میدهد و مقدی زمینش حاصلخیز می ماند بملاوه آنکه زمین ست و کم قوت را بحال میآورد و مابدی خوب میدهد و قیمت او قد باریاب و رعیت باید میشود (۱)

ملاك و زارع بحرب و عاقل باید هر سال يك قطعه بر یونجه زار خود بپزداید زیرا که یونجه زار همیشه حاصلخیز نمی ماند همینکه کهنه شد و ریشه طویل آن از عمق زمین تمام مواته منقبه را جنب برد کم حاصل میشود باید آنرا برگردانید و در جایش حبوبات دیگر کاشت.

علامت کهنه گی یونجه آنست که در چین دوم و سوم بقدر کفایت یونجه نمیدهد و مك تك میروید و غله های هرز در آن پیدا میشود و غالباً از سال سیم الی سال هفتم حاصل خوب میدهد و بندرت تا ده سال باقی می ماند در اینصورت باید آنرا برگردانید و زمین دیگر برای کاشتن یونجه مپا کرد و اگر آب بقدر کفایت داشته باشد دو برابر بیش بکار د که بیشتر از بیشتر نتیجه و فایده میبرد.

بذر — تخم یونجه از محمولات بر قیمت است در بعضی جاها تقریباً خرواری پنجه.

(۱) خود آن بنده مؤلف در یکقطعه زمینی با اصول زراعت قدیم ایران نه با ترتیب جدید که از روی علم فلاحه باید نیست من تخم یونجه کاشتم از هزار و پانصد الی دو هزار بند سالی یونجه بر میداشتم که قیمت تخم در صورتیکه بسیار اعلی باشد یکمن بکتومان است که تقریباً يك تربیست فایده میدهد و حال اینکه هیچ مدنی طلا و جواهری اینقدر فایده نمیدهد

نومن داد و ستد میشود و در ایجاب دقت و مواظبت زیاد لازم است نه تخم اعلی و بیکو رای کاشتن بدست آورد و علامات خوبی تخم یونجه آن است که ریزد و نمید و سر آن خوب نیست زیرا که نارس است و خوب نمیروید و اگر اسیر المون باشد (گندم کون) دلیل کهنه بودن و بد نگاه داشتن آن است چنین تخمی قوه حیات و نفوذش تمام شده است و اگر بکارند مك تك سبز میشود و زحمت زارع بهدر میبرد بملاوه تخم یونجه باید درشت و وزین باشد و از تخم غله های هرز يك باشد خصوصاً از تخم (کشوت) — کشوت از طایفه نباتات سورجیان است که در یونجه زارها میروید بشکل بیضی کوزه فرم رنگ زرد که يك تخم کشوت که سبز شود سی دیع مربع یونجه زار طریق خود را بطرف ضایع می کنند و خشك می سازد. تخم کشوت مدور و خاکستری رنگ است و تخم یونجه لویبانی شکل می باشد و طریقه پاک کردن آن است که با غریال ریزه چشمن تخم یونجه را غریال میکند تا هر چه تخم کشوت باشد از چشمه غریال بریزد و تخم یونجه بواسطه درشتی در غریال باقی مانده خالص شود.

خریدار تخم یونجه باید چشم خود را باز کند و تخم خوب تحصیل نماید که کهنه نباشد و چهار درصد بیشتر تخم علف هرز نداشته باشد از آنکه خالص آن بسیار کم است و اگر تخم يك یونجه چهار سال مانده باشد قوه حیات و نفوذ زایل شده است بهتر آنست که یکساله باشد طریقه امتحان خوبی و بدی تخم یونجه آن است که صد دانه آنرا در کدانی بکارند اگر از صد دانه هشتاد دانه سبز شد خوب است و الا نسبت از فیضش کاسته میشود مثلاً اگر از صد دانه پنجاه دانه روئید نصف قیمت مبارزد زیرا که در اینصورت بجای یکخروار تخم دو خروار لازم است.

آب و هوا و خاک و حسب غنیه حکماً فرك نبات یونجه بلکه عاب نباتات مفیده اصلش ایرانی است و از اینجك يك بدیگر مك كل حمل و نقل شده است پس در تخم ایالات



ایران بشرط آنکه زمین آرا شخم عمیق میسازد و چون است کندن و افلا مقدار عمق شخم باید بیشتر از يك چهار يك باشد تا ریشه های طویل و قوی آن باسانی در زمین فرو رفته و عمق کامل کند و در بعضی جاها معمول است که بتلاطمه صرفه حرق نموده بونجه را در زمین کاشی میکنند اگر چه بخوبی زمین شخم حورده نمیشود ولی در اینصورت مقرون بصرفه است که بجای کاشی جو بکارند زیرا که بونجه تازه روئیده را علف هرز ضرر فوق العاده میرساند و نبات جو بالعیبه علف هرز را از زمین برمی اندازد و برطرف میکند

**موقع کاشتن بونجه** — از اول سرطان تا اول سنبله میتوان تخم بونجه را کاشت و در يك خروار زمین دوازده الی پانزده من بذر لازم است چون نبات بونجه سهل النمو است اگر در زمین کاشی تخم آرا بیفتانند بدون آنکه روی آرا بیوشانند با کمال سهولت میروید و اگر بذر بونجه را ریشتر بیفتانند ساقهای نازک و لطیف میشود و علوفه اعلانی برای دواب خواهد بود پس از افشاندن بذر باید آتش داد ولی با احتیاط که سیلان زیاد نداشته باشد و آب بذر را یکطرف جمع نکند و همینکه روئید مجدداً باید آتش داد و بواسطه تکرار آبیاری زمین را نرم کرد و لا اقل بنوبت پنج آب میخواهد تا مقدار چهار انگشت برسد و ریشه اش قوت بگیرد.

برای افشاندن بذر بونجه باید روزی که عامل انتخاب کرد و طریقه اش آنست که نصف بذر را وقت رفتن و نصف را وقت برگشتن بیفتانند تا در همه جا مساوی افشاند شود پس از روئیدن اگر قطعه خوب بزرگ باشد باید مجدداً در آن قطعه بذر افشانند تا بونجه زار جریب و منظمی داشته باشیم در فصل بهار هم میتوان بذر بونجه را کاشت ولی در زمینی که پائیز در آن جو کاشته باشند.

باین طریق که اول پائیز قطعه زمینی را کوت داده و خوب شخم کنند و جو بیفتانند و مجدداً شخم کنند و ماله زده و ماکندر مطلقاً مزه بیدی نباید و در فصل بهار آریه را

گو-مد بزنند پس از چرانیدن همینکه جو دو باره شروع بپز شدن میکند بذر بونجه را مستطماً بیفتانند و اینعمل بسیار مفید است زیرا که بونجه تازه روئیده از سرمای شیبای اول بهار و گرمای روزهای آخر آن محفوظ بماند و پس از رفع محصول جو با کمال خوبی و قوت میروید و نمو میکند چنانکه در سال اول نمیتوان آرا جید بملایه آنکه در چنین بونجه زاری غالباً علفهای هرز میروید پس از آنکه علفهای هرز عمق کامل کرد شروع بچیدن چین اول باید نمود (هیچوقت در سال اول بونجه زار را نباید گوسفند زد چونکه هنوز ریشه بونجه محکم نشده و قوت نگرفته است کشته میشود).

پس از چین اول همینکه بونجه شروع روئیدن کرد می باید آرا کوت داد و کوش عبارت از کج نرم است و در هر يك خروار زمین چهار بار کج باید باشد یکخروار کج چندان قیمتی ندارد ولی بونجه را قوت میدهد و با سرمای اول زمستان کاملاً مقاومت می کند و اینعمل در بونجه بهاره پس از چین اول باید بجزی داشت.

از ابتدا سال سیم بونجه زار حاصل فراوان و عایدی زیاد خواهد داد و باید هر سال در بهار آرا ماله دنداندار زد تا زمین سست و علفهای هرز برطرف گردد و در فرنگ پس از هر چین بونجه زار را یکمرتبه ماله دنداندار میکنند و اینعمل بونجه را بر قوت می کند و حیات جدید می بخشد و هوا و مواد لازمه را ریشه آن میرساند و سالی دو دفعه در بهار و پائیز بونجه را کوت کپی میدهند و در هر يك خروار زمین یکخروار کج پس هر خروار زمین بونجه سالی دو خروار کج لازم دارد و در سال اول که بونجه کاملاً ریشه ندوانده و محکم نگردیده است بنوبت پنج آب میخواهد ولی پس از آنکه ریشه دو اتید و در عمق زمین نفوذ کرد مقاومت فوق العاده با خشکی دارد بونجه را دو دشمن قوی است یکی کشتوت که بخارسی (شن) و بزبان رعی (س) گویند ساقهای نازک ریشه قرمز رنگ خود را از اطراف منشعب میکند و به نبات بونجه می پیچد و او را میبوشاند و کم کم او را



مریض میکند و بالاخره آرا برمی اندازد و از میان می برد .  
علاج آن است که قطعات یونجه زاری را که مبتلا به کثوت شده است مادامیکه روز کثوت نحو کامل نگرفته از ته بچینند و خشک کنند و باکاه خشک و قش غلوط کرده و بسوزانند دیگر آنکه یکدن زاج سبز را درده من آب حل کرده در یونجه زاری که مبتلا به کثوت شده است بپاشند کثوت آن برطرف خواهد شد ولی طریقه اول بصره نزدیکتر است .

دشمن دیگر یونجه کل صبی است باید پیش از تخم دادن از ته بچینند و بسوزانند و این عمل در وقتی مفید است که تمام یونجه زار را فرا نگرفته باشد و الا باید یونجه زار را نکلی و گردانید که نگاهداشتن آن بی فایده و بلا اثر است .

یونجه از طایفه بقولات است مانند لوبیا و خلر و باقلا و نخود و مثل این نباتات بر قوه و کثیر التذبه میباشد و برای دواب علوفه خوبی است .

درصد من یونجه دو من ماده بیاض البیض و هیجده من جری و قصد موجود است پس جزء عمده آن قابل هضم و اعضای حیوانی را قوت میدهد و بدل مایحتاج میشود و بحسب من ترکیب شیمیائی یونجه تغییر مینماید و ترکیب فوقی و قوی است که کل کرده باشد . یونجه نیکو خشک شده یعنی برگهایش ریخته باشد نه در صد بیاض البیض و پنجاه در صد ماده جری و قصد دارد جزء عمده عدنی یونجه برکت است پس اگر یونجه خشک برکت و بزد از قبیلش بسیار کاسته میشود و هر حیوانی که با یونجه تغذیه بشود قوی و سمین و پرشور خواهد شد .

موقع چیدن یونجه زمانی است که تمام کل کرده باشد در این هنگام ساقهایش لطیف و نازک و برگهایش با ساقه ملاصق و چسبیده است پس از آنکه آن را آب دادند صبح و عصر دست بچیدن میگذارند و آرا را کف می چینند و یکتنر دروگر با داس علف چینی مقها

روزی پنجاه من زمین را درو می کنند ولی عموماً پیش از ثلث خروار درو نمی کنند پس در دوازده ساعت سه تن دروگر يك خروار زمین یونجه را میتوانند بچینند و حال اینکه با ماشین علف چین و دو داس عوامل و یکتنر قانده ( ماشین چینی ) در دوازده ساعت چهار خروار زمین را درو میکنند .

در خشک کردن یونجه باید خیلی احتیاط کرد که برگهایش نریزد و طریقه اش آنست که پس از چیدن توده های کوچک که پیش از چست من وزن نداشته باشد تشکیل باید داد و بر حسب لزوم از يك الی سه روز او را بهمان حالت باقی گذارد تا روی توده خشک شود بعد از آن بدون آنکه آرا در زمین بین و منبسط کنند باید برگردانید و زیر و رو کرد تا نصف دیگرش نیز خشک شود پس از آن توده های بزرگتر ساخت و دو سه روز دیگر گذاشت تا خوب خشک بشود بعد از آنکه کاملاً خشکند باید حل آبشار کرد بدون اینکه برگهایش بریزد یونجه را که با این طریق خشک کردند سبز خوشترنگ و بوی معطر دارد که سبب تحریک اشتهای حیوان میشود .

برای خشک کردن یونجه آلی هست موسوم به ( جام آبی ) که بسیار با صرفه و دارای پنجه های متحرک است که هنگام حرکت یونجه را زیر و رو میکند .

زمین یونجه ماهی يك چین یا جله يك چین خواهد داد ولی اگر بطور شایسته مواظبت در آب و کثوت یونجه را در جمادى از بیح الی همت چین میدهد تقریباً از يك خروار زمین صد خروار یونجه تر یا بیست و هفت خروار یونجه خشک عاید خواهد شد .

تحصیل تخم یونجه — یونجه زار کهنه را که خیال بر گرداندن دارند باید چین دومش را گذارد تا تخم کند پس از آنکه تمام غلاف تخمهایش سیاه شد باید آرا چید و توده کرد تا خشک شود و دریا نیز آرا کوبید و تخمش را گرفت در فرنگستان معمول است که در زمستان یونجه تخمی را می کوبند ولی در ایران هر وقت موقع باشد و جای نگاهداری



تخم داشته باشند باید کوبید يك خروار زمین الى دو خروار تخم بونجه میدهد .  
و زمین بونجه را رکینه را در ناستن باید رکیداند تا قندی استراحت کند پس  
در اول پائیز شخصی برخلاف اعتقاد بشتم اول بزنند و گندم بیکارند و ذو شصه کردن  
البته بهتر است زیرا که ریشه های طویل بونجه را قطع کرده و بمصرف کوث زمین خواهد  
رفت . در صورتیکه ملك و زارع پیروی این دستور العمل را بکنند فوائد عمده خواهند  
برد علاوه زیاد سبب زیادتی اغنام و احشام میشود و زیادتی اغنام و احشام سبب حاصلخیزی  
زمین میگردد و زمین پر قوت و حاصلخیز گندم و جو فراوان میدهد (۱)

### ❧ (قاموس الاعلام) ❧

کارتاج Garthage (با یونانی) — کارخندون — با عربی (قرطاجنه) عمده  
و بزرگترین مہجرهائی است که فنیکی ها در ازمیه قدیمه در سواحل دریای سفید تأسیس  
کرده اند بدو عبارت از يك شهر بوده و بعد توسیع دایره نفوذ و حکمرانی نموده و خطه  
بزرگی و دولت مقتدری گردیده . شهر کارتاج واقع بود در ساحل شمالی آفریک در درون  
حلیجی موسوم بکارتاج که امروزه (تونس) نامیده شده .

(۱) ای اسای عزیز وطن من اس يك دستور العمل سهل و ساده است که برای زدیدن  
منافع و فوائد زراعتی شما نوشته ام و بر لحاظ مبارك مالکین و فارغین محترم عرض  
داشتیم نه اختراع آبرویان و زمین است و نه ایجاد تلگراف نیسیم و سایر اختراعات  
معتبره که عدم علم و دانش و فقدان اسباب و لوازم آنها را بهانه تبلی و  
عطالت خود سازیم آنچه در وطن مقدس ما فراوان است آب است و زمینهای قابل  
زراعت نه تنها بونجه بلکه کافه اقسام زراعت و ملاحات را شما توصیه میکنم که  
از این کمیای سعادت جدا داد استفاده نمائید و ما نیز آنچه از قوه بفعل برآید  
دستور العمل و ترتیب کلیه اقسام زراعت را در صحایف اوراق پریشان خود با عمارت  
سهل و ساده بلحاظ انبای محترم وطن عزیز حواهنیم رسانید

در شمال قصبه (حق الوادی) که اسکله تونس میباشد در مایه (سبعة الروان) و اسفخر  
تونس . و شهر مذکور عبارت از سه قسمت بوده که یکی مدون قلعه و دیگری  
(پورسه) یا برج سیبی مقاره نامیده میشود و آجری عمارت بر اسکله بوده که محل تجارت  
اصلی آنجا بود و دو (اسکرگاه) یکی مخصوص سدان تجارتی و دیگری به شنبه ای حکمی  
بوده و دومی آن باسم (کوتون) معروف بود .

این شهر (۸۶۰) یا (۸۸۰) سال قبل از میلاد از طرف (دیدون) نام یکی از رؤسای  
(صور) تأسیس و با مهاجرین (فنیکی) اسکان شده بود و در سایه قدرت و مهارت آنها در  
تجارت بحری در اندک زمانی بربف شهرهای بسیار بزرگ دنیا در آمده و با انبیه و عمارات  
جسیم و مصنع از سرمر و سایر آثار تزیین شده و علوم و معارف و صنایع و تجارت پیش از پیش  
ترقی نموده و در نتیجه عمارات عظیمه فباین رومها و کارتاجها در تاریخ (۱۴۶) سال قبل  
از میلاد شهر از طرف (اسکیبون) سردار تاراج و سوزانده شده بعد ها از طرف قصر  
روم شهر جدیدی در قرب شهر قدیم بهمان نام بنا و این کارتاج جدید در ظرف مدت  
قلیل شهر بسیار بزرگ قطعه آفریق گردیده و پس از آنکه بدست و اندالیا افتاد رو بخرابی  
گذارده بالاخره در زمان عبد الملك ابن مروان (حسان بن نمان الازدی) شهر را ضبط  
و بنا بر عصیان اهالی آنجا در سال هفتادم هجرت بملکه تخریب نمود و از آن پیمه دیگر آباد  
نشده و مصالح آنرا در این شهر تونس و سایر شهرها و قصبات که از طرف مسلمین در آفریق  
تأسیس شده استعمال کردند .  
و غرانبوی عرب مینویسند که آب این شهر از جهات فیروان آورده شده و در میان  
کوهها با قطره های بلند عبور داده شده و بقایای این راه آب عظیم در اکثر نقاط با نظار  
مانظرین حیرت میدهد .

حرايه های شهر کارتاج در (۱۶) کیلومتر طرف شمال غربی شهر تونس الان موجود



میباشد. **جمهوریت کارتاج** بزرگترین، مهاجرین است که فنیکی ها در زمان قدیم تأسیس کرده اند و کارتاجی ها رفته رفته در سواحل دریای سفید بخت بخودشان مهاجرها تأسیس و دایرة حکومت و تجارت خود را توسیع و به فنیکی های اصل عده جسته خصوصاً پس از آنکه فنیکی ها استقلال خود را از دست داده و ضعیف شده کارتاجی بحری جای آنها را گرفته مرکز آنها شهر کارتاج بوده و از آنجا شرقاً با امتداد ساحل طرابلس غرب تا حوالی برفه و غرباً نیز تا خارج ننگه (سنه) با توسیع حدود و در بحر محیط اطالسی جزایر (خلدات) یعنی جزایر (کاناری) و از دریای سفید جزایر (بالئار) و قسمتی از جزایر (سیسیل) و (ساردین) و (کرس) با سواحل جنوبی اسپانی ضابط و تسخیر کرده بودند. باین ترتیب جمهوریت کارتاج که در آنوقت قویترین دولت بحری بود در سیسیل با دولت روم بنای کسب مناسبات گذارده و چون رومها نمیتوانستند تجاوز و تخطی اینرقب پرزور بممالک اروپا با نظری قیدی بشکنند از تاریخ (۲۶۴) سال قبل از میلاد قیامین کارتاجها و جمهورینهای روم مختصات شروع شده و در میان آنها سه جنگ بزرگ و مشهور به (پونیک) واقع شده اولین آنها از تاریخ مذکور فوق تا (۲۴۲) بیست سال امتداد یافته و در نتیجه آن کارتاجها بکف بد از جزیره سیسیل مجبور شدند.

دومی از تاریخ (۲۱۹) تا (۲۰۲) قبل المیلاد هفده سال طول کشیده و با فتوحات (آنیال) سردار کارتاجی با وجود تجاوز بایتالی ممالکی را که کارتاجها در اسپانی داشتند از دست داده و بالاخره جنگ سیمی (پونیک) که از تاریخ (۱۴۹) الی (۱۴۶) قبل المیلاد سه سال امتداد داشت و در خاک آفریک بوقوع پیوست و منتج محو و انقراض جمهوریت کارتاج گردید.

... کارتاجها قوم حاکی بوده اعالی اصلی در بلادی که حکمرانی میکردند عبارت از

(بربر) و غیره بوده و پس از مغلوبیت دیگر تمام آنها شتیده نشده و در زمان حکمرانی رومها باقی ایستاد باقوم حاکم یعنی رومها و (بربر) های بومی مختلط گشته و در زمانیکه اعراب آنجاها را فتح کردند از کارتاجها مرکز اتوری نیافتند کارتاجها از حیث زبان و دین آفریق با فنیکی ها تفاوتی نداشت و اینها بعضی خداهای کاذبه کتبه از سیارات یا اسامی (ملك الارض) از قبیل (بعله) و (مولوخ) و (استارته) و (بلقارت) ستایش و عبادت میکردند و در هنگام ابتلا بمصابب اطفال خود را در پیش این بت ها ذبح و احراق میکردند.

در سایه مهارت و ملکه که در تجارت و کشتی رانی داشتند و کوشش فطری بزیربنای بزرگ و تمدن فوق العاده نائل و در علوم و فنون و حرف و صنایع اگر چه بمقدار جرق ترقی نرسیدند آنها معلوم است ولی علایم و آثار آن عبارت از بعضی خطوط محکو که در معماری است و پس کارتاجها هم خط فنیکی ها را استعمال میکردند حکومت آنها نیز در تحت نفوذ اشراق واعیان بکنوع جمهوریتی بوده و از طرف جنوبی عبارت از دو نفر رئیس و متجاوز از سیصد نفر اعضا اداره می شد فقط در امورات مهم که در مابین رئیس و اعضا مجلس موافقت حاصل نمیشد بکسب رأی از اهالی عوام نیز مراجعت میشد.

بر حسب قلت افراد قوم حاکم خوشنشان سرکب از اجناس مختلفه بوده و با مواجب خدمت میکردند و در میان آنها اشخاص بسیار بزرگ و نامرئی بر صحنه ظهور آمده در فنون کشتی رانی (هانون) و در سرداری (آبیلقار) و (بارقه) و (اسدرومیل) و (آنیال) کسب اشتهار کرده اند.

بجهت رفع خسته گی محترم قارئین عظام ترقیم بعضی از اشعار شعراً نامدار بوجه اختصار وعده کرده ایم و برخی از شعراً فیلسوف اشعار حکمت آمیز و سودمندی گفته اند.

### عرشی

بامن چرا مضایقه از جور میکنی چیزی نخواستم که در آب و گل نویستی



❦ هلالی ❦

بلبل بیباغ و چند بورانه ناخوبه هر کس بقدر همت بخود بخانه ساخته

❦ ایضا رباعی ❦

در عالم بی وفا کسی خرم نیست شادی و لذت در بی آدم نیست  
آنکس که در ایتر ماهه او را غم نیست با آدم نیست یا در این عالم نیست

❦ حیدری رباعی ❦

دردا که قراق ناتوان ساخت مرا ریستر ناتوانی انداخت مرا  
از ضعف چنان شدم که بر بالیم سد بار اجل آمد و نشاخت مرا

❦ صائب ❦

مرا روز قامت غمی که هست ایست که روی مردم عالم دو باره باید دید

❦ سلطان یعقوب ❦

دنیا که در آن ثبات کم می بینم در هر فرحش هزار غم می بینم  
چون که رباطی است که از هر طرفش راهی به پیاپی عدم می بینم

❦ اوراق پریشان ❦

ابدل روز توقع کار از صبحی مدار	کو شب زیاده است بود روز درخار
شب از حلول پاده بخون باشدش جنون	روز از بخار آن سر نزع است و احتضار
سکر دار او تشنگ و گفتار او جریند	حق و سفاقت از حرکات وی آشکار
چون روز و شب ز حال طبیعی بود کار	عضو فنج جمع بشر هست پاده خوار
آزاد که عقل و هوش بر هیچگاه نیست	فارغ زهرش باشد و عاری ز تنگ و عار
جود شرابخوار غلط بشی است و بس	دانی نتیجه اش چه بود فقر و اضطرار
بچون صرف باید خواندش کسی که او	با احتیاج خویش خورد سم و زهر مار

عقل چگونه صرف کند مایه که آن بر آورد بدست رعشه بر اعصاب انگیار  
هر کس که سود و فایده از می طلب کند از هم مهلك آب حیاسته خواستار  
گویند از شراب بود نفع بر وجود این بقول نزد عقل نمی باشد استوار  
گر سود مبهی است در آن لیک ظاهر است بر مال و جان مضرتش افزوتر از هزار  
آذر بهر دیار رود شخص (الکولیم) باشد بزد مردم آرزو کار خوار  
در سال یک هزار و سیصد و بیست و هشت هجرت که جناب حاجی سید مرتضی مرضوی  
برادر بزرگ این بنده مؤلف بحجه انجام بعضی امورات در تبریز بودند بسبب انقلاب و  
واغشاش ابنای ایران بدون هیچ علت و جهت هدیگر را می کشند قطعه ذیل را بمناسبت  
وقایع و حوادث آن ایام نکبت و ظلمت انجام گفته اند.

❦ قطعه ❦

طیبت کلمه تب را بر افکنند از سر تبریز بجایش لفظ خون بنهاد تا تبریز شد خونریز  
چنان خونریز شد این شهر تب ریز و طرب افزا که رفت از یاد مردم قصه خونریزی چنگیز

بقیه احوال زردشتیان

و پودش شب هم بدان راه رفتی روزی پدر زرتشت و دورانشرون و پوران پرتوش  
از آن سخن بر آشت و باز زرتشت گفت تو چه باشی و پدرت که همه زبکان روی زمین  
و زبکان ربیع مسکون بامن چنین کستخی نیابند کرد و از من نمی هرانی و از من آگاه  
نیستی بدین کستخی بهتان و دروغها در حق تو مردم باز گویم تا بی فروغ کردی زرتشت  
گفت اینجا کبار دروغی که در حق من گوئی خود را نزد خالق و خنق بر سوای سمر مازی  
و من در مکافات درباره تو جز راستی نگویم و به حجج و براهین حق ترا عاجز گردانم  
که حاضران و جادوان از آنخورد دیال بزرگ خرد خیرم مانند (پوران پرتوش) خجل  
و منتقل از میان آنها بخانه شناخت شب بیار گشت و بدار آخرت بار بر بست چون گرامی



سال زردشت بیازده رسید دل در سرای جهان نیست و دنیا و دنیوی را مقدار و سنگ  
 نهاد و از غلب و شهوت دور بوده و هراسان و ترسان روز و شب در پرستش یزدان کوشید  
 مرا جا گرفته و تنه و برهنه باقی او را خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی و خواسته دیگر غایت  
 فرمودی و اندازه باطانت و دیانت در میان گروه مشهور گشت چون سی سال از مراحل  
 زندگانی پیود باقی چند از زن و مرد و خوبشان بایران گرانید در راه باقی رسیدند که  
 کشتی نداشت چون زمان را برهنه شدن شایسته نبود خاصه در نزد غریب انجمن در حضور  
 ایشان از گذر آیدن زمان از آب بیندیشید لاجرم پیش دادار بنالید و از آن دریا گذار  
 حست بعد از آن فرموده ایزدی بار فغان و پیوسته کان از آب چنان گذشت که جزه  
 کفش هیچکدام را هیچ جا نرسید در انجم (سفندارند) ماه که روز آخر ماه  
 شمس است سرحد ایران در آمد در آنروز کار ایرانیان را جشنی بود سترک که که و  
 بدان گرد آمدندی زردشت بدانشوی گرانید و تنها شب در متری از منازل فرا آید  
 سروش روان در خواب دید لشکری کشن از باختر یعنی از مغرب بر آمده از کینه جوئی  
 از هر طرف او را فرو بستند و هم در آنجای لشکر دیگر از نیروی یعنی مشرق در رسیدند  
 و با هم بشیر در آمیختند و لشکر باختر منبزم گشت گذارنده خواب چنین تعبیر کرد  
 که چون زردشت به پیش یزدان شده و ازها دریابد چون باز گردد تا دین بهی آشکار  
 سازد دیوان و جادوان از این خبر شامان را او پر خاش جویند و از اینحال (میدوم) که  
 فرشته از خادمان یزدان است آ که شود و بدین بهی بگردد و از این پذیرای (آوستاوند)  
 باواز بلند بخوانند و از آن آواز دیوان و جادوان رهند و گریزان شوند بعد از دیانت  
 تعبیر به جشنگاه خرابید و خبری اندوخت چون از جشنگاه باز گشت نمی از اردی بهشت  
 ماه رفته بروز (دی ماه) که نام روز یازدهم ماه شمس است بدریای زرف و بهی و کشید  
 که نام آن در آوستا (داتی) است رسید خود را یزدان سپرده و کام در آب نهاد

نحست آب دریا ساق پای زردشت رسید پس تا زانوش در آمد بعد از آن تا بیان در آب  
 رفت تا آخر آب بگردن او در آمد چنین تعبیر کردند که آن چهار بهره شدن آب اشارت  
 است که در نه هزار سال دین بهی چهار بار نازه شود نخست بدست زردشت که بهدین  
 میبوت کرده دوم بار از (هشیدر) سوم بار از (هشیدرماه) چهارم بار از (سرساش)  
 که همه از نژاد زردشت باشند چون زردشت بکنار آب آمد سروش خود را چون دل  
 حویشتن فرو بست با جامه های بک مشغول نماز گشت همدان روز (بهمن) که زرگترین  
 ملائکه است و اهل اسلام او را جبرئیل نامند با جامه های نورانی از زردشت نام پرسیده  
 و گفت از دنیا چه کام جوئی زردشت پاسخ داد که مرا جز رضای یزدان آرزوی نیست  
 و غیر از راضی دل من یزودد و کام نیست که تو مرا به نیکی راه نانی پس بهمن گفت  
 برخیز تا نزد یزدان شوی و آنچه خواهی از حضرت او سؤال کنی که از کرم ترا پاسخ  
 سودمند دهد پس زردشت درخواست و فرموده بهمن لحظه چشم فرو بست چون چشم  
 بگشاد خود را در روشن مینو دید پس انجمن مشاهده نمود که از نور ایشان سایه خود  
 را دید و از این انجمن تا انجمن دیگر بیست چهار قدم مسافت بود و هم انجمن دیگر نور  
 سرشت را حور پرستار بود و فرشتگان نیامدند و زردشت را کرم رسیدند و بهمدیگر  
 نمودند تا گرامی بود را سقمان پیش یزدان رسید بدل شادمان و تن ترسان نماز و نیاز نمود بود  
 باید دانست که بهدینان ظلم پرست بر آیدند که بهمن بر دیگر انسان است و زردشت

بجسد عضوی بر آسمان بر آمد (۱)

اما بر کیش خردمندان آبادی چنان است که آمدن بهمن به پیکر انسانی و سخن  
 گفتن وی مردم آسا اشارت است بدانکه حقیقت آدم مجرد است و بیطنه جسم و جسمانی  
 بدین رنگ یعنی مجرد بهمن بر زردشت ظاهر شد و آنچه بر زردشت گفت چشم فرو بست  
 (۱) چنانکه بهمن را کرم ما ص ع نیز با طین و عصای خود سراج فرمودند



چشم پوشیدن عبارت از خلع تعلقات و ظلمات بدن عنصری میباشد چون روح مجرد شد بر آسمانها که مینوی جاودان باشند برآمد و انجمن اول ملك عبارت از نفوس علویه است دوم انجمن اشارت بوجود عقول مبادی است و پرسیدن ملائکه آن است که چون نفس از جهان برین است و در سفری سرای بمسافرت و غربت افتاده است چون بمجذبه بهمن بالا رنجید سروشان بدن خرم شدنو پس عالم مجردات برآمد نزد بزدلان رسید و شادمانی دل زردشت بر آنگاه از آنست که در آن عالم خوف و بیم نیست و حق تبارك نشان جلال حضرت حق است پس از داور رسید که از زندگان زمین بهتر کیست پاسخ شنید آنکه راستی دارد و راست است دوم آنکه با راستی زاد و کریم باشد و راستی ره سپرد و از کاشی چشم پوشد سوم مهربان باشد بر آتش و آب و جانور و جاندار که مردم از ایندانش و کردار از دوزخ رسته و در بهشت جاوید پیوسته باشند ای زردشت در سه پنجه سرای هر که از زندگان ظلم و رنجور ساز آفریدگان ایزد و نافرمان بر و سر از حکم کشیده باشد این سخنها باو بگوی که اگر از این سرکشی باز نماند جاویدان در دوزخ جای او باشد باز زردشت پرسید ای دارنده دادگر از امشاسفندان یعنی ملائکه هر که نزد تو رسیده و گردید نزد من باشد مرا از او بشن آگهی بخش و از دیدن فرخی ده و گفتار آمان بشنوی و از امر من بدکیش که به نیکی از عشق نگراید و از نیک و بد کار جهان و عاقبت آن و نه جریخ کرده و بدید آوردن کار و سوزنی حدیث انبیا آگهی غایت فرما (بقی دارد)

این یکطبری سند نگین تاریخی است که بنظر محترم مطالعه کنندگان میرسانیم تا بدانند که از يك قرن باینطرف ما ایرانیان بدبخت دوچار چگونه خواری و ذلت و اسارت و مذلت هستیم و تصور نشود که هیچگونه سند افتخار

تاریخی نداریم بر دور رفتن لازم نیست اگر عطف نظری به صد و هشتاد سال نکیم فتحنامه هندوستان پادشاه جلالت آثار نادرشاه افشار که در صفحات اوراق پریشان بنظر قارئین عظام خواهیم رسانید شاهد صادق اینمقل است

### نامه پادشاه ایران بامپراطور روس در باب خون ایلچی

(اول دفتر بنام ایزد دانا صانع پروردگار حق و توانا) وجودی بیمل و مانند و مرا از چون وجد که عادل و حاکم است و قهر مرطلم و هر يك و بد را ادره و حد نهاده بحکمت باطنه خود بدکاران را زجر و عذاب کند و نیکو کاران را اجر و ثواب بخشد درود نامعدود بر روان پیغمبران راست کار و پیشوایان فرخنده کردار باد

بعد بر رای احقاقی نمای پادشاه ذیجاء اسافد کیش و عدالت ادبش تاجدار بازب و فر شریار بحر و بر برادر والا که خجسته اختر امپراطور ملك روسیه و معافات که دولتش بی خطر است و رأیتش بافتح و ظفر غنی و مستور نماد که ایلچی آندولت را در پای تخت ایندولت باقتضای حوادث دمر و غوغای کسان او با جهال شهر آبی رسید که تدبیر و تدارك آن بر ذمه کار گذاران ایندولت واقعی لازم و واجب افتاد لهذا اولاً برای تمهید مقدمات غذر خواهی و پاس شوکت و احترام آن برادر گرامی فرزند ارجمند خود خسرو میرزا را بیای تخت دولت بهیه روسیه فرستاد حقیقت ناگهی ایجاد نه و نا آگاهی انانی این دولت را در نلو نامه سادقانه مرفوم و معلوم داشتیم و ثانیاً نظر بکمال بیگانگی و اتفاق مابین ایندو حضرت آسمان رفعت انتقام ایلچی مزبور را بر ذمت سلطنت خود ثابت دانسته و هر گرا از اهالی و سکان دار الخلافه کان میرفت که در اینکار زشت و کردار ناسزا اندک مدخلی تواند داشت با اندازه و استحقاق مورد سیاست وحد و اخراج بلد نمودیم و حتی داروغه شهر و کدخدای محله را نیز همین جرم که چرا در جبر رسانیده و قتل و قروح ایجاد نه صحنه شهر و محله را محکم بدست آمد عمل و تمهید و زجر کردیم و الا از اراده ایبه بدانی



و سزائی بود که نسبت به ابلهجات میرزا مسیح وارد آمد با مرتبه اجتهاد در دین اسلام و اتفاقاً و اقداً که زمره عوام و خواص باو داشتند بواسطه اجنبی که مردم شهر هنگام حدوث فائده ابله در دایره او کرده بودند گذشت و اغماض را نظر بنحاد دولین شایسته ندیدیم، و شفاعت هیچ شفیع و توسط هیچ واسطه در حق او مقبول نیفتاد پس چون اعلام این گذارش بآن برادر نیکو سیر لازم بود بخریر این نامه دوستی علامه پرداخته و اعلام تفصیل اوضاع را بفرزند مؤید و موفق نایب السلطنه عباس میرزا محول داشتیم امید از درگاه پروردگار داریم که دهم مراتب و داد ایندو دولت ابد بباد در ترقی و ازدیاد باشد و روابط دوستی و یگانگی خضرین پیوسته بآمد و شد رسل و رسائل مناکد و متضاعف گردد. (۱)

فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۴۵

### ﴿ قاموس الاعلام ﴾

فنون Fénelon از اعظم ادبای فرانسه و منسوب بیک خانواده از نجبا در حوالی (کونی) در خانه منسوب بخانواده خود در تاریخ (۱۶۵۱) میلاد متولد و در زمان صباوت بطریق رهبانیت سلوک و در سن پانزده به کرسی وعظ نشسته و از جانب (پسپوس) بزرگ پاریس بیک در دخترها معلم تعیین شده و با تالیفات بسیار مشهور خود کتاب (زبیه بنات) را تألیف و بر حسب سفارش و توصیه (پوسون) شاعر معروف از جانب (لونی چهاردهم) معلم و زبیت پسر او (دوگ دو پورگونی) معین شده و با بنشاند علوم و ادبیات را آموخته و درس حسن اخلاق فوق العاده داده و برای تربیت و تحصیل او (۱) بیضا اسباب کلی خاطر و دلجوئی که داشته این بوده است که اگر روسها هزار

سال زحمت نکشند کاغذی با این قسم املا و انشاء و قافیه سازی و عبارت پردازی نمیتواند بنویسند اگر فرصت عند کاغذ نایب السلطنه را که تنگین تر از این است لحاظ دارین عزیز خواهیم رسانید.

در صورت مخصوص چندین جلد کتاب نوشته و خصوصاً سرگذشت (تلماک) را برشته بخریر کشیده و آرا بپنهان داشته و بخواست طبع و منتشر کرده نوکش مسودات آرا بدیده و چاپ کرد و وقتی که لونی چهاردهم این کتاب را مطالعه نمود بخیال اینکه بعضی فقرات آن من باب تنقید است بحکم مشارالیه بی میل شده و او را از نظر نقد خود افکند. بنا بر این مشارالیه به پسپوسی (کامبره) که در مکافات تعلیم و تدریس (دوگ دو پورگونی) مالک شده بود اقامت گزیده و بجهت عمر خود را با خدمت سعادت و رفاهیت اهالی دایره روحانیه خود صرف نموده و در تاریخ (۱۷۱۵) در سن شصت و چهار وفات کرده و غیر از دو مجلد کتب سابق الذکر تالیفات حکیمانه بسیار منطبق با حلاق و ادبیات داشته و در مجلدات متعدده طبع و نشر گردیده و تلماکش بخارسی و عربی و ترکی و کافه السنه اروپائی ترجمه شده است طرز انشاء و تحریر فلون بی اندازه مقبول و مطبوع عامه بوده است:

فوست (Fust) یکی از اشخاص سه گانه می باشد که بن طباعت خدمت نموده و با تفاق (کونجرگ) و (شوفرا) در ایجاد فن مذکور کوشش زیاد کرده (فوست) جوهر فروش متولی بوده و در تاریخ (۱۳۵۰) میلاد با (کونجرگ) که حجه اصلی طباعت است شرکت نموده و بدو لوحه از چوب و بعد حروف منحرک حک نموده و مخصوص مسامی خود را ببدان ظهور بر آورده یعنی انجیلی طبع کرده بود بعد با کونجرگ تفریق و با شوفرا اشتراک و مشارالیه را داماد خود کرده و در این شرکت قایم بق (زبور) و بعضی کتب دیگر بطبع رسانیده و در تاریخ (۱۴۶۶) میلاد بیابرس آمده و در آنجا با مرض وبا در گذشت.

فیثاغورس از مشاهیر حکما یونان قدیم بوده و یروانی (۶۰۸) سال و یروایت دیگر (۵۷۲) سال قبل از میلاد در جزیره (لساء) متولد شده پس از تحصیل در وطن خود از (فوکید) بصر رفته و بامرار حکما مصر و مذهب طلسی سایر امم غلبه کتب



وقوف و قبل البلاد در تاریخ (۵۴۰) یا (۵۳۲) پیش از عزم و در شهر (کرونو) مرسه  
مخصوصی مشهور به (اکول اینالیک) دایر ساخته و به طلابی که از هر طرف هجوم آور  
بودند شروع به تدریس فلسفه خود نموده حکیم مشارالیه علم و عمل را بکلی جمع کرده  
اعتقادات و اسلوب نمیش معصومی داشت و شاگردان خود را فل از درس ریاضت وای  
داشت و به نمیش در اسلوب خود و حق مدت مولای بسکوت عادت میداد و تا کردش در  
مقام مرید او بودند و باندازه مشارالیه اعتقاد داشتند که عبرت (استاد گفت) را از هر  
دلیل محکم و برهان منطقی قوی نمی پنداشتند.

۴ (کرویت رمی) و بخیای روح و مکافات و بجزایات اخروی معتقد بودند معبود  
و تناسخ و رایکه روح با حسات اعمال و ریاضت درجه بدرجه ترقی و سعادت اندی و  
سببات اعمال و فسق و فجور در که بدر که نزل و ندی و دوچار عذاب جهنم شدنش را بر  
معتقد بودند.

بجهت اعتقاد بر تناسخ حاکم از هندوها اخذ کرده بودند از خوردن گوشت حیوانات  
اجتناب میکردند و شاگردان خود را از اکل گوشت منع مینمود. باعداد و ارقام حکم و قوه  
فوق العاده داده و مبدأ و اساس وحدانیت بودن آنها را در عالم قبول میکرد چون هیچیک  
از تألیفات او موجود نبوده افکار حکیمه و اصول فلسفه وی با تمام معلوم نگشته و آنچه نسبت  
بحکیم مذکور در میان هست از قبیل مسموعات و روایات میباشد. در تاریخ (۵۰۹) یا  
(۴۷۲) قبل از میلاد در سن صد سال در شهر (منابونه) در انشای فته و شورشی که نسبت بمشارال  
و شاگردانش ظهور کرده بود مقتول شدن او شروی است. علماً عرب چندین مجلد تألیفات  
حکیم مشارالیه را بر وجه ذیل تعداد کرده اند (کتاب الارشاد بقی) (کتاب الواح) (کتاب  
فی النوم و البقیه) (کتاب فی کفیه النفس و الجسد) (رساله الی متمرده سلفیه) (رساله الذهب  
(رساله الی سقايس فی استخراج المعانی) (رساله فی سیاسة العقليه) (رساله الی میحدوسوس)

ولی معلوم میشود که تألیفات مذکوره در آن زمان موجود و معرفی نشده است یا اینکه  
فقط اساسی آنها منقول بوده است.

### بقیه احوال کرة زمین و چگونگی آن

پس از این مقدمات نتیجه آن شد که اراضی قابل ذرع ما از بحری کره های اولیه فشر  
کرة زمین بوجود آمده ولی تمام اراضی صفحات کرة ارض یکذات و متحد الجنس نیستند  
زیرا که طبقات مختلفه که روی یکدیگر گسترده گردیده این اراضی را تشکیل داده است  
و اگر کسی از برای امتحان بجای حفر کند مشاهده خواهد نمود که چند ذری سباه خاک  
یا خاک رست یا (شن) یا رست کلس (کلس عارت از مدته آمکی) است و پس از آن چند  
ذری خاک رست خاص یا غیر خاص مخلوط قلوه سنگ و پس از آن چند ذری خاک جینی  
و از آن پس چند ذری شن و بعد چند ذری بحدراً کل سبید و بعد ذری خاک می باشد  
و بعد از آن اگر اراضی قریب بدریا باشد چند ذری شن مخلوط بصدف و غیره است و تمام  
اینها که ذکر شد بواسطه اختلافی امکانه مختلف میگردد.

و اراضی قابل ذرع اگر مجاور کوه باشد سنگ زار است و هر چه از کوه دورتر  
برویم اراضی قلوه سنگی است و بیشتر که دور شدیم اراضی شنی و چند فرسخی که دورتر  
شدیم شنی رسی و بعد از آن رسی شنی تا بالاخره رسی خالص شود و علت آن است که  
آب این طبقات را رسوب داده و خاک رست که قابل انحلال در آب است دورتر رفته و  
شن که دیرتر از قلوه سنگ است کمی دورتر حل شده و سنگهایی که بواسطه سنگینی حل  
نگردیده نزدیک جبال مده چنانکه در دامنه اعرز و غیره دیده میشود پس معلوم شد که  
ارضی قابل ذرع متفاوت و مختلف است و هر کدام مستند ذرع يك قسم نبات میباشد و هر  
يك کوه مخصوص لازم دارند ولی بواسطه کوت میتوان آنرا اصلاح کرد و بملاوه این  
تغییرات در کرة زمین تغییرات دیگر روی داده مانند طوفان نوح و زمین لرزها و غیره



(احداث زمین لرزه بواسطه قوه انبساطیه انحراف درونی کره ارض است که سبب تحرك و انشقاق قشر منجمد می گردد) کره زمین دائماً در تغییر است ولی تغییراتش مانند اژدر فیه محسوس و مرئی نیست و اگر مدت ملاحظه شود می بینیم که هر لحظه تغییر و تبدیلی تازه نماید چنانکه آب سطحی بزرگ دائماً مواد اراضی را بدریا میبرد و آب دریا نزدیک سواحل باراضی مجاوره می خورد و کم کم سواحل را خراب کرده بدریا میریزد و تغییر شکل میدهد و بواسطه برف و باران و یخ بستن زمستان که های حیات نجزی یافته خورد میشود و بواسطه بیل در دامنه کوه می افتد و از پوسیدن مواد حیوانی و نباتی در آن قشر قبل زرع ضخیمتر و حجیم تر میگردد.

مساحت تمام سطح کره هزار و بیست و یک کروار است که دویست و هفتاد و یک کروار آن خاک و ماتی آب است و یک کروار زمین عبارت از صد ذرع در صد ذرع است که ده هزار ذرع مربع میشود.

در آب و هوا - آب و هوا در حیوان و نبات هر دو تأثیر دارد و در اماکن مختلف و مناطق متفاوت مختلف و متفاوت میگردد و ارتفاعات اماکن از سطح بحر محیط نیز سبب اختلاف آن میشود و مؤثراتی آن عبارت است از حرارت و نور و الکتریسیته و رطوبت و ارتفاع از بحر محیط (یعنی فشار جو) و عرض شمال و جنوب و باد و طوفان و تگرگ و مجاورت دریاها و جنگلها و غیره اگرچه آثار مذکوره را بکلی تغییر نمیتواند داد ولی در بعضی مواقع و نقاط بواسطه پیش بینی میتوان این آثار را اندک تغییر یا تخفیف بدیم.

اما حرارت - درجات حرارت بر حسب اختلافی امکان و فصول مختلف میشود و بطور عموم وقتی که حرارت بیش و کم درجه رسد حیات نباتی توقف میکند یعنی خواص حیوانیه نباتی از دوران می ایستد و ریشه نبات حذب و اخذ اغذیه از زمین نمیکند چنانکه در فصل بتأثیر مشاهده میشود و زمانی که حرارت هوا از حرارت زمین بیشتر باشد بی

لا فل - درجه مانند نبات شروع بقوی نماید چنانکه در فصل بهار مشاهده میشود.

چنانکه ذکر شد سرچشمه حرارت کره زمین است ولی باید دانست که کره زمین هم دارای حرارت ذاتی است زیرا که از روی تجربه ثابت شده که هر سی و دو ذرع که از سطح زمین بطرف مرکز پائین برویم یک درجه حرارت زیاد میشود و اگر شعاع کره زمین را دوازده کروار و سیصد و هفتاد و هشت هزار و دو متر فرض کنیم غرضی که از آن صحت تر نباشد در مرکز زمین بحالت ذوقان و بخار است حرارت بیشتر از مؤثرات دیگر نباتات را متأثر میسازد و سبب اختلاف و تغییر آب و هوا میگردد و عرض شمال و جنوب و ارتفاع از سطح بحر محیط نیز سبب اختلاف درجه حرارت میشود چنانکه هر چه بطرف شمال پیش برویم و ارتفاع از سطح بحر محیط بیشتر شود سرد تر میگردد و اختلاف در اقسام نبات دیده میشود یعنی نباتاتی که در ممالک جنوبی میروید در ممالک شمالی نمیروید و بالعکس مثلاً در قفقاز و ممالک شمالی درخت خرما و قهوه و قندیل و دارچین و غیره که مخصوص بلاد حاره است دیده نمیشود و حال آنکه در هند و عربستان و بعضی ولایات ایران این قسم نبات فراوان است و در محلات طهران که ارتفاعش از کوه دماوند کمتر است نباتاتی میروید که در آنجا بواسطه سردی نمیروید پس از این مطلب چنین مفهوم شد که برای روئیدن هر نباتی درجه حرارت مخصوصی لازمست تا بروید و ثمر بدهد و تخمش بوسد لهذا در اعمال فلاحتی این ملاحظات را باید مرعی داشت و توقع روئیدن درخت خرما در ایالات متدله مانند طهران و غیره نباید داشت زیرا که آب و هوای ممالک متدله مساعد برای روئیدن نباتات ممالک حاره نیست اگرچه این اعمال را مصنوعی بواسطه گرخانه و غیره میتوان مجری داشت ولی بطور عموم برای نفوذ غالب نباتات حرارت از نه درجه کمتر و از پنجاه درجه بیشتر نباید باشد زیرا که در کمتر از نه درجه حرارت خون نباتی از دوران می ایستد و از پنجاه درجه که تجاوز نمود تمام رطوبت نبات منبخر گشته دانه میسوزد و کوچک می ماند و حاصل



نیکو بدست نمی آید.

اما نور — موجودات حیه مانند حیوان و نبات بدون نور زندگانی نتوانند ص کرد  
و صورت پذیر نتواند شد مثلاً اگر نباتی را از نور محروم کنند ماده سبزی در آن موجود  
نمیشود و ماده آن سفید و پژمرده گردیده عاقبت خشک خواهد شد زیرا که بدون نور  
نبات نفس نمیکند و بواسطه عدم نفس جذب (گرمی) نمی نماید و نبات بدون گرمی  
موجود نمی گردد.

از ترکیب شش ماده جسم دل حیوان و نبات وجود یافته اند

(هیدروژن) (اکسیژن) (آزوت) (کربن) (گوگرد) (فسفر) (سیلیسیم)  
(پتاسیم) (سدیم) (کلسیم) (آهن) (آلومینم) (ید) (منگنز)  
و متوسط تجربه شیمیائی همین گردیده که سه عنصر اخیر و بعضی اقسام دیگر برای خود  
حیوان و نبات مهیا است ولی به چه وجه که بوجود بی اجسام حیوانات و نباتات صورت  
پذیرند. بلکه مقدار کم در آلات و اعصاب آنها دیده میشود پس نور برای ترکیب و تجزیه  
مواد در حیوان و نبات لازم است و بدون آن زندگی نتواند کرد.

اما رطوبت — رطوبت در نباتات و حیوان حامل مواد مغذیه است به آلات و  
اعصاب آنها مثلاً اگر نباتی را آب ندهند خشک خواهد شد زیرا که آب مواد مغذیه  
مجاوزه ریشه نبات را حل نموده و بواسطه شرب و جذب ریشه آب و مواد محلوله در آنرا  
جذب تنه و شاخه خود کرده و آب زیادی را بواسطه برگ تجزیه می کنند پس بخلاف (در  
الما کلتی حی) همه از آب زنده ایم و بدون رطوبت موجودات حیه موجود نمی گردند.  
آب سبب آبادانی است یعنی نبات میرویند و نبات حیوان می پروراند تا انسان با کمال  
خوش اخلاق و مدنیت تمیث کند.

مجاورت بحار و جنگل تنییر آب و هوا میدهد زیرا که بواسطه حرارت اشعه شمس

بحار تجزیه میشود و هوای مجاور خود را مرطوب و مه آلود و پر باران میکند. چنانکه در  
مازندران و گیلان بواسطه مجاورت بحر خزر مشهود است و مجاورت جنگل نیز هوا را  
باعتماد مرطوب می نماید بطاعت اینکه ریشه اشجار رطوبت زمین را جذب کرده مادامه  
لزوم در خود نگاه میدارد و رطوبت فاصله را توسط برگ تجزیه میکند و هوای مجاور خود  
را مرطوب میسازد.

پس از این مقدمات نتیجه آن شد که محلات خشک اطراف طهران را بوسیله غرس  
اشجار مناسبه مرطوب و معتدل و خوش آب و هوا می توان کرد اگر رعایتی در این حوال  
دشمنی درخت را از سر بردارند و در فصول قار و حار مایل به دوشی شکار شوند تا فواید  
عمده که سایر ایالات از غرس اشجار میبرند آنها نیز خواهند برد.

و بهای محلات هم از این خصوصاً بهای حاصله همیشه از بی رکنی زمین و نیامدن حاصل  
شکایات دارند و تماماً منکی باین گاه میباشد که برکت رفته ولی عطف از بی حرکتی خود  
می باشد و از بی محلات بل تمام اراضی نمکت ایران مایل بی زمین میگویند که ارزشها  
حرکت و از ما برکت خوب است که با چشم خود اراضی صبی کاری را می بینند که چون  
کوت خورده حاصل خوب میدهد پس اگر تمام سطح مرا رشوت دهید منهم شما بایدی  
خوب میدهم. در زمان قدیم که بشما حاصل خوب میدادم کوت و دوا میدادم و جو میساز  
در خود مخزون داشتم شما ذخیره مرا بتصرف رسانیدید کوه خلایق را هم اگر متدرجاً هر  
سال مقداری بردارند تمام میشود حالا باید بدهید بپردازید در سنوات قبل من بکر بودم اکنون  
بیر شده ام و عقیم گشته ام و اگر در سدد چاره جویی باشید چاره نیکی میدانم در من  
نباتات علوفه بکارید و غرس اشجار بکنید و دواب زیاد نگاهدارید و کوت آنها را بر حسب  
عادت قدیم نسوزانید و خیش و کاه و آهن را قدری طویلتر بسازید تا بیشتر به عمق من  
رودنه فقط دو انگشت در سطح من که مواد حاصلخیز ندارد نمیدمیشوم که آنقدر



حاصل بدهم که در عومس کویت به حوراک مستقیم به دوغال رسیده و به ملک قدرت داشته باشید با بخاری آهن ذوق است دور آید و علاوه بر این که من امانت می سپردم مقداری رزق کف و بله میکند و مقداری خودتان صرفه جویی میکنید و آنقدر هم که بمن میدهد بر از غلههای مرز و تخمهای بی نظمه من خورده غیر مرتب افشاند و غیر منظم آب داده و من شکایت از بی برکتی من می نماند بلکه تمام از بی حرکتی شماست و مرا ابداً قصیری نیست قدری همت لازم است. (۱)

کاغذیست که محرر شهر حاجی ملا عبد الرحیم طالبوف در سنه ۱۲۷۴

هجری در اوایل انقلاب ایران بمؤلف نوشته

اساس مجلس ملی متزلزل میباشد و درود حضرت والا نیز بوجود شخص معهود این العربیه خود می کند از اطراف حشر مستبدین اغوا می کنند و زراً نیز بحسن حفظ مقام خود مذبذبین بین ذلك میگردند مضحکین اروپا غلبه قهقهه را بلند می کنند امیر بهائیان جنبش می نمایند مبرسم کار بجای بدی بکشد آنوقت آتش داخله خاندان سوز مشتعل بشود و خاندان بیدین مفضل گردند خدا آنروز را بایرانی ندهد.

تاکنون همه این جید واجبه به (گومدی) (نیار مضحک) میباشد که نتیجه مضحک آن در عقب است.

بلك ملت نمیتوان تشکیل داد مگر بعد از اتمناً اساس مشروطیت با قانون اساسی که ملت یا پول دهند بدهد که مایه اطمینان او چیست و آنکه تا اتحاد دخل و خرج مملکت

(۱) آقایان مالکین و زارعین محترم این سخنان حقه اراضی را بشنوید اندکی از حواصط بیدار و از منی منی و بی حرکتی هوشیار شوید و سدلول توصیه و سفارش اراضی و مزارع حاصلخیز که طبیعت بلا استحقاق شما داده است عمل نکنید تا مصلح و فوائد مطلوبه را ببرید (مزد آن بیرون جان برادر که کار کرد)

که اداره وزارت مالیه است به عمل نیاید یعنی جمیع مداخل دولتی يك نقطه منتهی و از يك نقطه واحده صرف نشود دیناری بآن اداره اعتبار نمیتوان کرد.

اگر دولت پول میخواهد اول باید وزیر مالیه او لایحه جمیع شصت مداخل را با مخارج و با خالی به مجلس تقدیم کند همه کس به پند بخواند و اصلاح آن را با استقراض داخله یا خارجه پر بکند اگر پول استقراضی باز بشکم بداران درباری خواهد رفت و مالیات مملکت بحواله و قبله موقوف است این بازی چه منی دارد.

ایرانی صاحب کدام امتیاز است اگر فرمایش مکیان عدل ما باشد معنی سلطنت مشروطه است بنده از آن لنت بی اطلاع و اگر ایرانی به مجلس مشاوره جمع شده نه مقنی چه حق دارد بحکومت مانع استقراض خارجه باشد و اگر مجلس مبسوط آید و مختار است آنوقت میتوانم مستمری های بی جا را قطع یا نصف بکنیم و مواجب بکالة سرباز را برای فقر دولت استدعای اعانه نمایم.

کدام ایرانی است که فقر ملت را بداند و اعانه ندهد و دینار آخری خود را بذل نکند همه اینها موقوف بسطق مؤثر و کلا است خلاصه کلام بیستی کار بجاها رفته حالا خود بخود رسید و عزل شهزاده عین الدوله ایران را صلاهی مشروطی کنید و در مجلس منتخب شدند و وظیفه و کلا یا مردن و یا قطع میده استبداد است.

بلی ایرانی اداره مشروطه را حاضر نیست اعتقاد منیم همین است اما پیغمبر ایی در قایل و متقدم که مبعوثین ایی مجلس ملتی کتابی باصلاح ملت ایران بیاورند کدام ایرانی نمی تواند نفخ خود را بدهد شخصی بسیار معروف اما خانی من نوشته است چه کسی حقوق خود را محدود نمود که ایرانی شیور مشروطی را میکند بنده نوشتم (ثبت الارض ثم اقمش) اول باید اثبات حقوق سلاطین را نمود بعد از آن بسرحب آن پرداخت ایرانی حالا و استقبالاً خود قادر است که استبداد ماضی را محدود و معدوم نماید.



باری باید ایستاد و کار را ساخت و یا شهید راه وطن شد. در کارهای خطیر از این  
دوبیگی ما گریز است محلی لازم اگر این مجلس و یکصد و شصت و چند نفر و کمال متفق شد  
و معتدل حرف بزنند و بدست حکومت اسباب علائم ضعف و سوء ظن ندهند و اول از تعلیم  
و تربیت ملت شروع نمایند همه اروپا را متعجب میکنند. در دهات آذربایجان دماوی صد  
ساله را مجلس منتخبین در پیکرور قطع و فصل میکنند. کاغذ مراغه مرا متعجب گذاشته. در  
ایمان دست غبی هادی قوم است باز عرض میکنم نیابت چنین بشود حالا که شده کار  
از کار گذشته اگر مجلس ملی از عهد خود بر نیاید تجرید استبداد و انقراض دولت بی شبهه  
است و اگر استادگی نماید محلی دوام سلطنت و بقای ملت است. (۱)

### ✽ اوراق پریشان ✽

#### معارف ما چرا ترقی نمیکند

سبب جهالت ما چیست و مانع ترقی تحصیل ما کدامست. این مسئله بخوبی واضح و مبرهن  
است که اگر دوره تحصیل سایر ملل ده سال باشد دوره تحصیل ما ایرانیهای بدبخت لا اقل  
پانزده سال بل منجاوز است پس علت چیست که ملل سواره در صد نفر بخیر بی علم و سواد  
دارند و ما در ده هزار نفر یک نفر صاحب سواد نداریم با اینکه هر یک از افراد ملت مالا محاله  
ده سال از عمر گرانهای خود را در مکاتب و مدارس تلف کرده اند و امروز هم قادر  
بنوشتن و خواندن اسم خود نیستند. علت را دانشمندان ما فیلسوف شهر میرزا ملکم خان

(۱) ملاحظه فی الحقیقه بطوریکه ابتدای کار با صدق و خلوص و جدیت ایران مردم  
شروع شده بود اگر چنانچه اغراض شخصی و جلب فوائد خصوصی و حیالات  
(دیکتاتوری) و رئیس جمهوری داخل کار نشده و همان لحولیکه صاحب مکتوب  
گفته حرکت میکرد امروز شده بود آنچه آمل و آرزوی ایران خواندن است  
اصول، دروغ، حسرت.

و ادیب مشهور حاجی ملا عبد الرحیم طایبوف مرحوم و سایرین گفته و نوشته اند.

باعث این بدبختی ما الف با ما است که الف با اصلاح نشود امکان عقلی ندارد ما صاحب  
سواد و عالم بشویم و نیکت جهالت که ما را با یروز سپاه نشاند دست از گریبان ما بردارد.  
ای آقای محترم که این صفحه را دست گرفته و این سطور را میخوانید با تصدیق ملاحظه  
فرمائید کلمه (بر) در صورتیکه بدون نقطه و اعراب نوشته شود چندین شکل خوانده خواهد  
شد محض اینکه جنابعالی زحمت و اتعاب ذهن فرمائید این بنده معروض بدارم در مکتوبی  
و یا در کتابی کلمه (بر) بی نقطه و اعراب پیش آمد فار بدبخت آزا (بر بر بر بر بر بر بر  
بر بر بر بر بر بر بر) اگر با تون هم بخوانیم نه شکل دیگر علاوه میگردد  
چون نقطه ندارد (بر) خوانده میشود مثلاً

بر بر بر بر بر بر بر بر بر بر بر — همچنین با تون بکنند (نو) خوانده  
میشود با دو آتزد شکل قعه و کمره و ضمه و سکون و نه شکل با تون همچنین (نو)  
خوانده میشود با اشکال معروض اینجا (بر) خوانده میشود و (نو) آنوف (بر) و (نو)  
با تمام اشکالی که مذکور شد با احتساب کلمه (بر) با اعراب و سکون صد و بیست و شش شکل  
خوانده میشود (بر) و (نو) نیز همان تعداد که همه این سیصد و هفتاد و هشت شکل  
خوانده میشود. با اینحال خود جناب عالی بطریق انصافی تصدیق خواهید فرمود که چنین  
رسم خطی را مبتدی که سهل است خول علماً هم اگر پنجاه سال تحصیل نمایند باز بدون  
معاونت نقطه و اعراب و قرائن ماقبل و مابعد یعنی پس و پیش دویار هزار گونه اشکال  
خواهند گردید.

عقبه میرزا ملکم خان چنین بود که حروفات را مقطع قرار داده و اعراب را نیز  
داخل حروفات باید کرد اگر آن ترتیب را ملاحظه نمائیم بسیار صعب التحریر و موجب  
راحت نویسنده خواننده خواهد شد استدعا دارم التفات فرمائید بهجه اهم حروفات را



مقطع قرار داده و اعراب را هم داخل حروفات بکنیم

صورت حروف مقطع

ا ر ط ج ح ه د ر ط ا م ف گ ز ل م د و د

اعراب

حالا میخواهیم با این الف با جمله (حب وطن واجب است) را سهیم تقریباً باید  
اینطور نوشت (ح د و س ط و ا ج ر د ا م د) هم تحریرش زحمت و اشکال زیاد دارد و هم  
بی اندازه بد شکل است و تقریباً شباهت بسیار بخط پیوند دارد.  
و در تبدیل الف به ب خط مثل سیره حسن و ضروری است مذهب و شریعت و قومیت و  
ملت ملحوظ نیست زیرا که اگر تبدیل خط خطی بدین و مذهب میسر است رسم خط  
مسلمین حکم سابقاً خط کوفی بوده چون قرائت و تحریر آن معصوبت داشت عقلای قوم  
بدریج آن را مبدل بخط نسخ و ثلث و سنهقی نمود و آنگهی تبدیل خط که حتی معنی  
کلام میسر شد و اینحال این چه عسر و حرجی است که ما خودمان را انداخته و اینقلت بدخنت  
و فلکزده را اسیر قیود جهالت و نادانی ساخته ایم.

اگر اندکی اصاف داشته باشیم باید اینخط را جز خطوط قدیمه از قبیل (هروغلیف)  
(و (مینی) و (طبری) و امثال آنها بشماریم و حال آنکه اینخط ما هزار مرتبه از خطوط  
مذکوره مشکل تر است کلمات خط ما که سهل است اغلب حروفات ما هم درنداشتن نقطه  
و اعراب اشکال مختلفه خوانده میشوند مثلاً حرف (ب) ب ت ث و حرف (ج) ج ح خ  
و حرف (ع) ع خوانده میشوند.

با وجود اینهمه اشکالات و معصوبت اسلم شیخ و اصالح طرق این است که الف  
خودمان را به الف با فرامه مبدل نمائیم با اصلاح بعضی از قواعد آن که موجب زحمت

و اشکال برای قارئ و محرر نشود.

کلمه (بر) که در رسم خط ما سیصد و هفتاد و هشت شکل خوانده میشود اگر با خط  
فرانسه نوشته شود با ایکه خطه و اعراب ندارد غیر از (بر) چیز دیگر خوانده نمیشود  
غرضاً این کلمه را (bère) بزرگن که خواندن الفبا فراتر را بداند نشان بدهیم (بر)  
خواهد خواند نه چیز دیگر.

اگر چنانچه ما خواننده باشیم در ده علوم و معارف ما توسعه پیدا کرده و اطراف  
شاهراه ترقی با سرعت پیش برود باید هر چه زودتر الف با را تغییر بدهیم.

اگر رسم خط ما فرانسه داشته افعال سه و چهار سه تا که داخل مدرسه شده در مدت  
سه ماه خواندن و نوشتن را به طور کامل می آموزند و پس از آن مشغول تحصیل علوم و  
فنون میگردد و ایکه پنج و شش سال رای شناختن حروف حاصل شده و طاقت هم  
شده است بد بگردند چرا رای ایکه قواعد تدریس ما عطل و مایه ما اصلاح ما پذیر است  
بمدل الفبا ما فرانسه ترتیب ذیل ممکن است

آ ا ب ب پ پ ح h ی y ج j ت t ز z  
د d ر r خ k ق q ف f ن n س s  
م m ل l ک k ی i و v ز z

و اعراب را نیز بترتیب ذیل قرار میدهم

فتحه (زیر) َ کسره (زیر) ِ ضمه (پیش) ُ سکون (زیر) ۰  
(او) ۰ (تشدید) ˆ

اگر خواسته باشیم برای علم نجوید نیز نشانی علامت و اختراعات قرار بدهیم که خارج  
حروف و ادغام و انشباع و غیره را معین نماید که در خواندن کلام و تلاوت قرآن و قرائت  
سایر ادعیه اسباب اشکال فراهم نیاید.



ی قای قاری ای مرید دبیر مسلمان ای شخص متصف و صاحب وجدان از جناب  
عالی اصف می طعم در صورتیکه ممکن است تا تبدیل لفظاً بک ملت مدخنت را از ورطه  
ملاطفت که نتیجه آن اسارت و رقیت اجانب و اضمحلال دین و دولت است رها کنید و  
هدایت بشاهراه سعادت و سعادت نمود در کدام انصاف روا و در کدام وجدان جایز نباشد.  
اسهل طرق بجهت سهولت اصول تدریس و تعلیم بنظر شده حقیر این ترتیب می آید اگر

چنانچه کسی راه سهلتری پیدا نماید البته آن اولی و ارجح است.  
اگرچه عقلاً است و اولاً ملت باین مسئله ابداً احمق نمیدهند و حال اینکه ترقی و  
نسلی و سعادت و نیک بختی و عظمت و جلال تمام ملل و امم عالم از علم و دانش است و آن هم  
در صورتی تمام می یابد که اصول و قواعد تعلیم و تدریس سهل و آسان باشد و تقلید یا عمل  
شده و افعال سودمند در نزد عقلا و دانشمندان جایز بل واجب است.

در یکی از جراید قفقاز ادیب قفقازی حسین زاده مینویسد ترقی ملت ربطی به سهولت  
یا صعوبت الف با و خط ندارد محض اثبات مدعی خود ملت ژاپون را شاهد مطلب قرار  
داد. اگرچه جریده ملا نصرالدین جواب لازمه را داده این نکته را نیز خاطر نشان محرم  
قارئین می نمایم که ملت ژاپون در سایه سی و کوششی که دارند اقلاً در صدی هشتاد و نه  
شان یکی دو زبان از آنکه اجنبیه را بطور کامل آموخته اند ولی ملت بدبخت ایران در  
مزار نقرده فر زبان فارسی را که زبان ملی و رسمی وطن خودشان است نمیدانند (ببین  
تفاوت راه از کجاست تا بکجا)

### ﴿ مخزن الانشا ﴾

مرحوم میرزا ابوالقاسم قایم مقام از قول عباس میرزای نایب السلطنه در

مقام تکبیر باهالی تبریز به قایم مقام بزرگ نوشته اند

خدایا راست گویم قند از دست ولی از روس نتوانم چیدن

لب و دندان ترکان خطارا بدین خوبی نیابت آفریدن  
که از دست لب و دندان ایشان بدندان دست و لب باید گزیدن  
مفرمانند پلوهای قند و ماش و قدحهای افشرد و آتش شاست که حضرات را سار  
کرده است اسب عربی بی اندازه جو نمیخورد و آخته قزاقی اگر ده من بک جایخورد  
بدستی نمیکند بخلاف پلوهای دو دورغه همینکه قدری جو زیاد دید و در قوروق بیساج  
چرید اول دندان و لکد به مهری که تپارش میکند میزند.

ای کلین نازه خار جورث اول بر پای باغبان رفت  
از تاریخی که شیخ الاسلام تبریز در فقه مغول صلاح مسلمین را در احکام میداند  
امروز چه در عهد جهالتی و مفقری و چه سلاطین صفوی و نادر شاهی و کریمخان  
و چه در حکومت دینی و احمد خان مرکز علما تبریز این احترام و عزت و اعتبار و مطاعت را  
نداشتند تا در این عهد از دولت ما و عنایت ماست که علم کبریا باوج سزا افرشته اند سزای  
آن نیکی این بدی است امروز که ما در برابر سیاه مخالف نشسته و باطلک خود را بی محافظ  
خارجی با اعتماد اهل تبریز گذاشته در شهر پای تخت ماقته و آشوب میکنند و دکان و بازار را  
به بندند بسید حمزه و باغبانها بروند و شهرت ای حرکت را (مرزوب) در ملک روس و  
صنی خان در آستانه هایون و دیگران در ملک روم بدهند روی اهل تبریز سفید اگر  
فتحعلی خان عرضه میداشت و کدخدایان آدم بودند با اینکه مثل میرزا مهدی آدمی در پلوی  
آنهاست فتح غیر علم (آقا میر فتح مجتهد است که در سال هزار و دویست و چهل و نه  
در جنگ روس از قشون روس استقبال و هادی و دلیل شده بود) چه جرئت و قدرت داشت  
که مصدر ای تحریکات بشود.

فرمودند اگر حضرات از آتش و بلو میر نمیشوند بجاست اما شارا چه افتاده است  
که از زهد ربانی و نهم ملانی میر نمی شوید کتاب جهاد نوشته شد و نبوت خاصه بنیابت



رسید قبل و قال مدرسه حالا دیگر پس است (بکجند نیز خدمت مشوق و می آمد) اگر  
صد يك آنچه با اهل صلاح حرف جهاد زدند با اهل صلاح صرف جهاد شده بود کافری  
نی ماند که مجاهدی لازم باشد . . . . .  
اری بعد از این سفره جمعه و پنجشنبه را وقت اعیان شهر و کدخدایان محلات و نجای  
قال و رؤسا عاقل بکنید سفره رزق و جبل را برچینید و سکه قلب و دخل را بشناسید . . .  
قد صوفی نه همه صافی غنی باشد ای با سفره که مشغوب آتش باشد  
نا حال هر چه از این ورق خواندیم و بر این نسق خواندیم سود و بیودی ظاهر نکشت  
بلکه اینها هم که میشود از نتایج نمازهای روز جمعه و نیازهای شب جمعه مانوس شاست من  
بعد (بمساط کبه بر چینید و طرح نویساند ازین) با اهل آن شهر معاشرت کنید و مربوط  
شود دعوت و محبت نماید از جوانان قبل او ایران کامل آنها چند خری که بکار خدمت  
آیند انتخاب کنید و هزار يك آنچه صرف استیفا شده مصروف آنها دارید و ربك این  
جماعت را دور بندازید مثل سایر محلك محرومه باشد نه اذیت و اضرائی و نه دخالت و اقتدار  
طالب جاه میرزا مهدی در سبقت یکی از امندی دولت و محارم حضرت ماست دخل بآن دارو  
دست ندارد آب و گل و جان و دل او در هوای ما و رضای ماست اگر هم اسباب از آنهاست  
بمداقه رسا نیست بدانش از آنها ملاتر است و بخدمت بالاتر موانست شما ها بجانست  
آنها را از پیش در کرده با امانا محارم ما محاسن است و با التفات و مکارم ما موانس  
(گرچه از طبیعت هر دو به یوه شادی زغم و در آنچه از جویند هر دو به بود منبر زدار)  
اگر نخب ارباب کمال را طالب باشید مثل جناب حاجی قاسمی و حاجی عبدالرزاق بیك  
ادب کامل در آشپزی است پر کار و کم حوراك و موفق عقل مدش و امسك اليد بقة  
کوده ملا که لوده خداست هر قدر (هل امثلات) بگوئید (هل من مزید) بگویند مثل  
بابوهای پر خور و کم دو و آفت کاه و جو قرمان افندیهای رومی و (بادری) های فرنی

روند نه آن علم و فضیلت داشتند که جواب بادی را بپایند و نه این عبرت و محبت دارند  
که مثل افندیهای روم در ب مسجد و راه کلدست به بندند و حق را چنانکه با عمل رو بروی  
ما برانده اند بحفظ ملك و حراست دین خودشان بخوانند ماست الله سونی یحفظه بجه دلیری  
می کشانند نیقی که امروز در روی سیاه خنای خد نکند میرزا امین اسفغانی میکشد شکان  
خانی و شعار دیوانگی را اعتقاد دارند ناری حالا که باین شدت دلاور و دلیر و صاحب گریز  
و شمشیرند قدم و نجه کرده و با باقی نجه کنند و رقم مبارک دم اجباب و فتخار شای صادر است  
و شای در باب مختار و قادر والسلام

### حفظ الصحة اطفال

و طریقه نگاهداری نوزادگان از ابتدای تولد تا یکسالگی

وزن متوسط نوزادگان ارسى الى سى و پنج میر (هر سیر شانزده منقل است) میشود  
در دو سه روز اول بواسطه اینکه طفل کم غذا میخورد مایه از او دفع میشود و وزنش  
فقری کم میگردد و بحسب تجربه اطفال شکم اول و زشتان میگردد است و امفلی که در  
آنها بن (۲۵) الى (۲۹) سالگی است سنگین تر میشوند و فرقه تر میباشند و چونند پس  
مادر از سنی تجاوز کنند طفلش بتدریج سبك وزن تر میشود . . . . .  
قد متوسط و در اكل هفت گرم است (شده گرم بکدرع مرق است) چون حد  
در بدو تولد معده ائى صغیر است بنا بر این چند روز اول نباید غذای زیاد باو داد  
چون تولید حرارت بخون نمیکند باید او را گرم نگاهداشت قلب طفل بزرگ و دماغش  
جسیم و مقدار قفسر آن کمتر از اشخاص بزرگ است . . . . .  
روزی دو مرتبه با آب نیم گرم باید طفلرا شست و شو داد و بعد بدین او را خشکانید  
و قدری نشانه گرم بیدن او یابید و هرگاه او بعضی خراپها در بدن طفل باشد بجای نشانه  
را اکید و وزنك استعمال نمایند اگر در روز ششم و هفتم که موقع افتادن زوب است اثر



زخمی در آن موقع دیده شود مرهم اکسید دوزنک یا مخلوطی از (پسموت) یا (وازلین) بمالند.

نبض اطفال در حالت صحت بر حسب سن تغییر میکند اغلب نبض دخترها از پسرها ندرت است و در وقت خواب بالنسبه نبض بطی تر میشود نبض که خیلی کند باشد دلالت بر امراض دماغیه میکند.

### لوحة قرعات نبض از ابتدا تولد تا پانزده سالگی

قرعات نبض	در یک دقیقه
در ابتدا تولد	۱۳۰ تا ۱۴۰
در سال اول	۱۲۰ تا ۱۳۰
در سال دوم	۱۰۵
در سال سیم	۱۰۰
در سال چهارم	۹۷
در سال پنجم	۹۰ تا ۹۳
در سال دهم	۹۰
از سال دهم تا پانزدهم	۷۸

خوبی و بدی شیر مادر را از حالت طفل میتوان فهمید اگر طفل فرجه و بشاش باشد علامت خوبی شیر و در صورت عکس آن علامت بدی شیر است. وقتی که مادر درین شیر دادن قاعده شود و یا عامله گردد شیرش قاسد میشود و طفل شروع بلاغ شدن نموده غالباً طفل در اینصورت مبتلا به مرض (رانتسم) یعنی زردی و کجی استخوانها میگردد در صورتیکه نوك پستان شقق پیدا نماید اغلب شیر دادن مشکل میشود و از اینوقت باید پس از شیر دادن نوك پستان را با محلول يك در صد (آبیدريك) بشویند و قدری تسخین (حسن له) با قلم مو بمالند. در چند روز اول تولد باید مادر ساعت بساعت پستان در دهان طفل بگذارد و هر قدر طفل بزرگتر

میشود قاصه را بیشتر کند ختم و کج خلقی در کمیت و کیفیت شیر اثر زیادی دارد مکرر دیده شده است که پس از ترس یا وحشت فوق العاده شیر زن بالمره خشک شده. خصوصاً اغذیه مقویه تخم مرغ و شیر و گوشت کوفته و ماهی برای زیاد کردن شیر

نافع است بعضی از اطباء نخود و عدس و تخم را نیز برای ازدیاد شیر تجربه کرده و مفید یافته اند. بجهت از شیر بار گرفتن اطفال از ماه نهم باید بشدرج شروع بشود و غذا دادن نمایند و از شیر او روز بروز بکاهند تا اینکه در ماه دوازدهم بجائی رسد که فقط شب ها را بطفل شیر بدهند و بر حسب بیه و رشد اطفال میتوان بجهت های یکساله الی یکسال و نیمه را از شیر باز گرفت و غذاهای سبک از قبیل آب گوشت کم جری و بلو و تخم مرغ و بعضی کلبچه ها بآنها خورانید.

### بقیه احوال تاریخی و ژوئرافی ایران

بعد از آنکه ایران محبوم آورده و ایران را متصرف و رئیس خود (عمود غلیجانی) را تخت سلطنت جلوس دادند و در فوت او پسر عموش (اشرف) جالس سرور فرمازوانی گردید و در این اثنا شخصی جور و مدبری موسویه (نادر) از قبیله افشار ظهور و بسمت وزارت و مدیر امور شاه طهماسب صفوی پسر شاه سلطعبدین بنام طهماسب قلیخان خروج و اقاغنه را از ایران طرد و اخراج و پس از جندی با اسم نادر شاه سلطنت خود را اعلان و غیر از ممالك ایران افغانستان و ماوراءالنهر را نیز متصرف و دایره فتوحات خود را تا هندوستان توسیع نمود ولی بعد از فوت او دولت بزرگی که تشکیل داده بود باقی و پایدار نمانده و دو پادشاه از نسل او بهیچوجه اقتداری ظاهر نداشتند و سبب اقراض دولت افشار گردیده و حکام و ولات هر طرف بدعوی اعلان استقلال برخاسته و تمام مملکت ایران مرج و مرج و ملوک الطوائف شده و در اتنای این کردار شخص حقایق شناسی از طایفه زند موسوم به کریمخان بنام یکی از ملوک صفویه دولت زند را تشکیل و از این سلسله نیز چهار نفر حکمرانی کرده اند.

دولت زند نیز در اندک مدتی اقراض یافته و از ایل قاجار واقعه در سمت شمال ایران و منسوب بمبائل ترکمان آقا محمد خان نام ظهور و دولت قاجار را که امروزه در ایران حکمران



مداشته تشکیل داده و بعد از آنکه محمد جان برادرزاده اش فتحعلی شاه و پس از او بود اش محمد شاه و بعد از او ناصرالدین شاه و بعد مظفرالدین شاه و پس از فوت او پسرش محمد علی شاه و بعد از آنکه محمد علی شاه پسرش سلطان احمد شاه الیوم که او آخر ربیع الاول نونقان ثبل ۱۳۳۳ هجرت است جلس تحت سلطنت ایران میبایست ...  
 جمعی از دوستان و احباب تمنی و درخواست فرمودند که تراجم احوال هر يك من سلاطین برانرا بنا بر تواریخ ایرانیها و یونانیها مزیداً للاطلاع اسای عزیز وطن بوجه اختصار عیالجه بنکاریم اینست که میرویم شرح حال هر يك از آنها را بتدریج در صحایف اوراق پریشان خود بالمعاط شریف قارئین محترم برسانیم:

### طبقه پیشدادیان بنا بر تواریخ ایرانیان

کیومرث بنا بر تواریخ مملو از افسانه و اساطیر ایران اولین پادشاه ایران و رئیس طبقه پیشدادیان بوده و بعضی او را اول بشر و زمره هم اولین مؤسس دولت و سلطنت میدانند و نام او در زمان (زند) یعنی آدم بزرگ می باشد و فردوسی در شاهنامه پوست حیوانات پوشیدن و با دیوان و حیوانات جنگیدن و قتل شدن پسر او سیامک و دیگری از این زد و خورده ها و جانشین شدن نوه اش هوشنگ را روایت میکند.

هوشنگ دومین حکمران از طبقه پیشدادیان پسر سیامک و نوه کیومرث است چون پدرش سیامک در زمان حیات کیومرث ترك زندگانی کرد مشارالیه بعد خود جانشین و ولیم گردید پس از چهل سال فرمانروائی پسرش (تهمورث) دیوبند بجای وی نشست و کتاب موسوم به (جاویدان خرد) را از تألیفات او می پندارند و کتاب مذکور را (حسن بن سهل) سری نوشته نموده است که فی است معنوی بعضی از قدیمی قوال در دستهای و مترجم

از زبان بهلوی (شرح حال تهمورث را صاحب قاموس الاعلام نوشته است)

چشمشید یا جم بنا بر تواریخ مملو از خرافات ایران چهارمین و بزرگترین پادشاه از طبقه پیشدادیان بوده و بعد از تهمورث مقصد سال پادشاهی نموده و شهر (استخر) را تأسیس کرده و ایجاد شراب و عید نوروز اول سال را نیز بمشارالیه استاد میدهند و حق دین و آئینی را که قبل از زردشت در ایران متداول بوده (آئین جم) میگویند و این آئین و مذهب را عبارت از پرستش آفتاب و مزوج با عیش و عشرت تعریف و بیان کرده اند گویند چشمشید پسر و جاد و سلطنت و دستگاه خود منور گشته و بدعوی الوهیت برخاست بنا بر این از جزیره العرب (ضحك) نامی از قوم ماد که در (بن) مکنی داشتند هجوم آورده و ایران را مسخر و چشمشید را مجبور بفرار نموده ولی ضحکه بجهت ارتکاب یارۀ قدیات و ظلم که از آنجمله برای تغذیه دو حیوان شیه غار که از کفین او سر بر آورده و موجب اذیت و عذاب او می شدند با دلالت و راهنمای امر بین هر روز دو نفر از اطفال ایرانیان سر بریده و مغز شان را بآن جانورها میخوردانید (کاوه) نام آهنگری که اطفال وی نیز بنا بر این مقصد توقیف شده بودند بیری آشوب و طغیان برافراشته ضحاک را قتل و نخت و ناجرا بچوئی فریدون نام از اولاد چشمشید داد و فریدون نیز با عدل و داد اشتهار یافته و بعد مملکت خود را در میان سه فرزند خود تقسیم نمود و بنا بر عقیده یروان زردشت فریدون در جای حضرت نوح ع م می باشد و بعضی ها نیز او را حضرت سلیمان میدانند.

و بدلول اساطیر برهن های هند که اخیراً کشف شده ظاهر و هویداست که این حکایت از خرافات هند مأخوذ است و علی هنگامیکه زردشت مذهب و چهار اترك و دین جدیدی ایجاد کرده و از وطن خود یعنی هندوستان طرد و تبعید شده ایران آمد تمام طرافات و اساطیر هند را برسم هدیه و ارمان بایران آورد و تاریخ قدیم ایران از کتاب زردشت



موسوم به (زند آوستا) مأخوذ می باشد. و در اساطیر قدیمه هند معبودی کنایه از شمس موسوم به (جم شید) یا (جاما شیدا) بوده و کلمه که این اسم را ترکیب میکنند اولی یعنی پادشاه و دومی خورشید میباشد که این اسم مرکب (خورشید پادشاه) را می رساند و این فقره نیز در کتب اساطیر هند معلوم است. جمشید پس از آنکه دنیا را آفرید و دایر ساخت مار و با ازدهائی موسوم به (آزید هافه) ظهور کرده معموره ها را خراب و ابناى شر را اطلاق میکرد لهذا جمشید ملکی موسوم به (فریدون) را فرستاد آژید هافه را کشته و مردم را از مغرت آن رها کند.

این افسانه عین حکایت جمشید و ضحاک و فریدون میباشد فقط زردشت معبود و ملک و ازدها را بیادشاهان مقلب نموده و اسم آژید هافه را تحریف و مقدم و مؤخر به ضحاک نازی قلب میشود و از آنجائیکه حرف (ث) در زمان فارسی نبوده فریدون را فریدون نوشته اند و غریبش این است که (این حمدون) بوسای و ورچین عرب نام صحیح ضحاک را در تألیفات خود آژید هافه قید کرده اند چون آژید هافه یعنی مار است آنها که خواسته اند آن را بانسان مقلب نمایند مناسبی که بمار داشته از دست نداده و مدعی شده اند که دو مار در کتفین او بوده است (باقی دارد)

### ❦ گلستان ❦

حکایت سالی بر بالین تربت بحی علیہ السلام متکلف بودم در جامع دمشق یکی از ملوک عرب که به بی انصافی موصوف بود اتفاقاً زیارت آمد نماز خواند و حاجت خواست. درویش و غنی بنده این خاک کردند آنانکه غنی ترند محتاج ترند آنکه روی من کرده و گفت از آنجا که هست درویشان است و صدق معامله ایشان خاطری همراه من کنید که از دشمن سخت اندیشا کم کنم بر رعیت ضعیف رحم کن تا از دشمن قوی زحمت نه بینی.

ببازوان توانا و قوت سر دست خطاست بجه مسکین و ناتوان بشکست  
بترسد آنکه بر افتادگان بخشاید که کر زیای بر آید کش نگردد دست  
حکایت درویشی مستجاب الدعوه در بغداد پدید آمد (حجاج ابن یوسف) را خبر کردند او را بخواند و گفت دعای خیری در حق من بکن درویش سر برداشت و گفت خدایا چنانست بستان حجاج بر آشت و گفت از بهر خدا این چه دعاست گفت دعای خیر است ترا و جمله مسلمانان را

ای زبردست زبردست آزار کرم تا کی بمماند این بازار  
بچه کار آیدت جهاننداری مردنت به که مردم آزاری  
حکایت یکی از ملوک بی انصاف از پارسائی پرسید که از عبادتها کدام فایده است گفت ترا خواب نیروز که در آن يك نفس خلق را نیازاری.

ظالمی را هفته دیدم نیروز گفتم این فتنه است حواش برده به  
آنکه حواش بهتر از بیداری است آنچنان بد زندگانی مرده به

### ❦ بوستان ❦

شنبدم که فرمانده دادگر قبا داشتی مردورو آستر  
یکی گفتش ای خسرو نیروز ز دیبای جینی قبائی بدوز  
بگفت اینقدر ستر و آسایش است جو زین بگذره زیب و آرایش است  
نه از بهر آن می ستانم خراج که زینت کنم بر خود و نعت و نواج  
اگر چون زنان حله بر تن کنم بپردی کجا دفع دشمن حکم  
مرا هم دو صد گونه آرزو هست و لیک حزینه نه تنها مراست  
خزان پر از بهر لشکر بود نه از بهر آئین و زیور بود  
سپاهی که خوشدل نباشد ز شاه ندارد حدود ولایت نگاه



چون دشمن خرد روستائی برد ملك باج دهك چرا می خورد  
مخالف خرش برد و سلطان خراج چه دولت بناند در آن تخت و تاج  
مروت نباشد بر افتاده زور برد مرغ دون رانه از پیش مویر

ایضا

شندم که جشید فرخ سرشت بر جسته بر بشکی نوشت  
بدین جشمه چون مایی دم زدند برقتند چون چشم بر هم زدند  
گرفتند عالم بمردی و زور و لیکن نبردند با خود بگور

### قاموس الاعلام

ترك از امم بسیار بزرگ و مشهور آسیا بوده و از امم تورانیه معدود و به مرقی  
منقول منسوب میباشد بر حسب سکونت در آبای شمالی و از جهت سیما و احوال بدنی بسیار  
امم تورانی و با اهالی صفحات چین و تبت و ژاپون مشابهت زیاد دارند.  
قوم ترك مشهورترین و با شأن ترین امم تورانیه بوده و منقول ها و سایر اقوام تورانیه که  
حقیقتاً ترك نیستند با انتساب بنام ترك افتخار می کنند.

با وجود اجمال بعضی اقوام تركی الاصل این نام را قبول نکرده و نسبت بخودشان  
نومی از نوهین می شمارند قوم ترك بدو در صفحات واقع در رشته (کوه طلا) مابین سبیری  
و چین سکنی داشته و از آنجا رو بجنوب غرب پیشرفته و در چین و بلادیکه امروزه بترکستان  
موسوم است اجزای فتوحات و ایمنار کرده اند.

در مثنای شمال سبیری نیز بعضی اقوام از قبیل قوم (یاقوت) که مناسبات جنسی و  
زبانی زیاد با قوم ترك دارند و آنها نیز از کوه طلا رو بشمال رفته و در آن صفحات متمکن  
شده اند یا اینکه احتمال میرود اولین منشأ و مسکن اقوام ترك سواحل بحر منجمد شمالی و  
بحاری (نسا) و (یکسی) بوده و بعد رو بجنوب پیش رفته اند و حتی بنا بر مهاجرت

ایندی آدم با ایجابات سوق طبیعت از بلادیکه حبیث حرارت و پروت آنها زیاده است باقیم  
مستدله می باشد و احتمال ثانوی بمنقل ترك تراست.

ماتی حال درازمنه بسیار قدیمه که تاریخ ثبت و ضبط آن را توانسته اقوام ترك در سنت  
شمال رودهای جیحون و سیحون و در شرق شمال خوارزم و در جهات شمال غربی چین و  
ختا سکنی داشته و جنس (اورال) که از اقوام علاحدۀ تورانیه و مرکب از (قینوا) و  
(بلغار) و (بحار) میباشد و جنس (مانچو) و (توفو) در شرق و جنوب در صفحات  
جنوب شرق سکونت داشتند لهذا از اقوام تورانیه قوم ترك با ایرانیها و آسیای غربی که  
در آن اوان مرکز مدنیّت بود بر حسب قرب جوار کنت اشتباه نموده اند چنانکه تواریخ  
بر از افسانه ایران قدیم مملو از تقاضیل محارمات با اقوام ترك می باشد و همچنین نام قوم ترك  
در نزد یونانیان و یغی اسرائیل نیز مجبول نبوده و قومی را که ابوالمؤرخین (مزدودت)  
(ترکفناوس) و کنت عراقی (تورغانه) می نامند عبارت از اقوام ترك بودن آنها باقرائن  
عدیده به ثبوت رسیده و بخوبی واضح است که اینکلمات غلط و محرف از اسم ترك میباشد.  
بنا بر روایتی که از قدیم الایام مابین الاتراك مروی و منقول است پادشاه بسیار قدیم و  
ماتی و مؤسس دولت ترك (اغوز خان بن قره خان) بوده و چون مشارالیه دین اجداد خود  
را ترك و پیرو مذهب دیگر شده بود مدت های مدید با برادر خود بچنگ و جدال اشتغال  
داشت و بالاخره غلبه جست و دولتی تشکیل داد و ملك او در حکام و فتنن فیاین شش  
قر بر سرش منقسم شده و این شش نژاد با اسامی (گون خان) یعنی آفتاب خان (آی خان)  
یعنی مده (بولدوز خان) یعنی ستاره (گوگ خان) یعنی آسمان (داغ خان) یعنی کوه و  
(دگز خان) یعنی دریا خان موسوم و سه نژاد اولی که ملقب به (اوج اوق) یعنی (سه نژاد)  
بودند در شرق و سه نژاد دیگر ملقب به (بوز اوق) یعنی تیر کبوتر بودند در جهت غرب  
ساکن شده و هر کدام آنها چهار پسر داشتند که بیست و چهار نژاد (اغوز خان)



به یست قبیله اقوام ترك ریاست داشتند .  
اگرچه این قاصیل را چندان هم نمیتوان با نظر محت یگریست ولی بای حال در میان قوم ترك حکمران بزرگی موسوم به ( اغوز خان ) بوده . و دولتی تشکیل و بعضی قوانین و انتظامات مقرر داشته . و علماً انساب قوم ترك را از نسل شخصی موسوم به ترك از اولاد ( یافث بن نوح ) عم ص می شمارند . و ایرانیان نیز ( نورین فریدون ) را جد اعلا ی قوم ترك می پندارند و افراسیاب که وقایع احوال او شاهنامه را مملو ساخته از جمله پادشاهان بزرگ ترك معدود است .

ایستقوم از قدیم الایم بدو شعبه منشعب بوده و ساکنین صفحات شرق ترکستان بنام ( اویغور ) و سکنه جهات غرب با اسم ( ترکان ) از همدیگر تقریب میشوند .

دراوائل ( اویغور ) ها متعین تر و زبان آنها زبان رسمی و ادبی قوم ترك بوده و با خطی که مخصوص آنها بود کتب و رسائل بسیاری نیز داشتند . بعد ها بحجه مرادوده بعضی راهب های ( لاطوری ) بآن صفحات و مخاطبه با آنها خطی مأخوذ از سریانی چنانکه بمضول ها آموخته بودند باوینورها نیز آموختند که تا ظهور اسلام نوشته جات آنها با خط مذکور تحریر میشد و بعضی کتب البوم هم با همان خط موجود است .

در سیصد و پنجاه سال از هجرت گذشته یکی از سلاطین ترکان ( سالورخان ) نام که او را از سلاطه ( دافغان ) میدانند دین اسلام را قبول و فراخان نامیده شده و سایر رؤسای قوم خود را بدین اسلام هدایت و پیروی موسی جوامع شریفه بسیار و مساجد و مدارس بی شمار بنا نمود و همو و جانشین او ( بفراخان ) رو بشرق بتوسعه مملکت پرداخته و صفحات ( کاشغر ) را فتح و بخارا را از سامانیان ضبط و از اخلاف وی ( احمد بن نصر ) اراکی را که ابتدا نکرده بودند هدایت و دین مبین اسلام را در میان قوم ترك تعمیم داد .

و در آن اوان اقوام ترك و ترکان پیغامی که مرکز خلافت اسلام بود بنای ترقه

گذاشته و رحب شجاعت و جسارت فطری آنها بنی عباس عرض احتیاج بمخدمات عسکری ایشان نموده و قوم مذکور بعنوان خدمات لشکری بنای آمدن بمراق و شام گذارده و صفحات آذربایجان و ازبکروم که در سر راه آنها واقع بود مملو از ترکانه گردیده و رؤسای و امرا ترك بتدریج کتب نفوذ و اقتدار کرده و بالاخره با سرداری و امیر الامرانی بمحکومت و فرمانروائی رسیدند .

با این نحو اقوام ترك در تمام مملکت و بلاد اسلام بتفوذ و اقتدار فوق العاده مملکت شده ، دول با سطوت مانند ( آل بویه ) و ( سلجوقیان ) و ( غزنویان ) و ( غنایان ) و غیره تشکیل دادند که از آن زمان تا امروز در شرق و غرب مملکت سلطنت و اقوام اسلامی را اداره و حاکم می کنند .

اقوام ترك پس از ابتدا خط خودشان را بمعری تبدیل و در ترکی شرقی یعنی زبان اویغور ادبیات ترقی بسیار حاصل کرده و بعضی شعراً و ادباً بمعصه ظهور آمدند فقط در آن ازمنه چنانکه بین الاسلام زبان فنی و ادبی زبان عربی بود در آسیای وسطی نیز زبان فارسی زبان ادبی بوده اغلب شعراً و ادباً ترك در زبان مذکور اشتهار نموده و بزبان خود شان یعنی ترکی چندان اهمیت نداده اند .

دول ترك که در ایران تشکیل یافته فارسی را زبان رسمی و ادبی قرار داده و فقط دولات سلجوقیان روم ترکی را زبان رسمی اتخاذ کرده اند خصوصاً بعد از تشکیل شدن دولت عثمانی زبان مذکور بتدریج ترقی کرده و در زمان سلطان محمد فاتح و سلطان سلیم و سلطان سلیمان ادبیات عثمانی بمحصول آمده و شعراً و ادباً زیاد بمعصه ظهور آمدند ولی از آن تاریخ تا زمان حاضر دور توفقی برای ادبیات عثمانی بوده و هیچوجه ترقی و پیشرفتی مشهود نشده بالاخره در این ایام ابواب ترقی ادبیات عثمانی مفتوح و موافق احتیاجات زمان گردیده .



این ترقیات جدید در زبان عثمانی که مشتق از زبان ترکان است میباشد (۱) ولی در اوائل ترکی شرقی یعنی زبان اویغور در زمان چنگیز خان و سلاله تیمور ترقیات زیاد حاصل کرده بعد بملت یقوت آن بلاد از حیث سیاست ادبیات زبان چغتایی بلمره توقف یافته و ایداً ترقی نکرده و در میان زبان چغتایی و عثمانی با مرور زمان بر حسب بعد مسافت و مکان تفاوت کلی حاصل و در حالت حالیه بنظر نمی آید که این دو زبان از شعبات يك زبان بوده باشند.

علماء لسان شمه زبان ترك را که از اقسام عمده السنة تورانیه است روجه ذیل برینج زبان تقسیم کرده اند اول (اویغور) یعنی چغتایی دوم (نوغای) یعنی تاتار سیم (فرغیز) چهارم (یقوت) پنجم (عثمانی) و از این پنج زبان فرغیز و یاقوت ادبیات ندارند.

قوم (فرغیز) با وجود بدویت متدین بدین اسلام می باشند ولی قوم یاقوت هنوز بت پرست و در حالت وحشت هستند لکن بنا بر روایت بعضی از سیاحها زبان یاقوت اصل ترین و قدیمترین السنة ترکی است علماء اروپا چنانکه باحوال السنة سایر اشتغال دارند با السنة تورانیه نیز مشغول بوده بنا بر تحقیقات علماء مذکور زبان ترکی از سایر السنة تورانیه در قوانین درجه از زبان (نوغو) و (منجو) و در درجه تری با زبان مغول مشابهت و قرابت داشته و مناسباتی که با السنة (فینوا) و (سادیو) و (یحار) دارد بسیار است و اشخاصی که بیشتر تحقیق و تدقیق نموده و کتب و رسائل زیاد در اینخصوص نوشته اند (آپل ریموراث) و (لوسیان آدام) میباشد و سایر علماء نیز تدقیقات بسیار کرده اند.

قوم ترك با اقوام سايرة تورانیه بجهة انساب بمرق مغول بمعنی اصلی آنها مطابق

(۱) این علبده خمس لدیس سامی مولف قدوس لاعلام است و حال آنکه رس مصطبح امروزه عثمانی اعتقادش از السنة عربی و فارسی و هراتسوی است و لغات ترکی در میان آنها بندرت دیده میشود

شمره و سیمانی است سخته تاتار می گوئیم — جیره و سبج — استخوان گونه ها بر آمده — یعنی خوابیده — چشمها کوچک — لب ها پهن — سر گرد و کوچک — زلف سیاه و زبر — ریش خلی کم — سیل ها راست — قوت کوتاه — رنگ تیره مایل زرد — میباشد.

تمام تركها که در تركستان و ممالك روسیه سکنی دارند دارای این قباچه و سیما بوده فقط تركمان ساکنین جهات شمال غربی ایران و جنوب قفقاز و عثمانیان سکنه (روم ایلی) و (آناطول) بجهة اختلاط و امتزاج با اهالی صفحات مذکور خصوصاً با استغرائش با چاربه و کبزهها از جنس جرکس سیمانی آنها تغییر یافته و بدرجه رسیده اند سخته از عربی فقیر تفریق و تمیز نمیشوند.

اقوام ترك از حیث اخلاق و عادات علی العموم بسیار ساکن و ساکت و حلیم و صابر و کارکی بوده و دارای حضارت فوق العاده میباشد.

امروزه اقوام ترك در تحت تابعیت دول ایران و روس و چین بوده و تنها دولت عثمانی دولت ترك شمرده میشود.

اتراك ساکنین ممالك عثماني قریب ده ملیون و تابعین دولت روس نیز همان تعدادها و تابعین دولت ایران سه ملیون و ساکنین تركستان شرقی که تابع دولت چین هستند تخمیناً سه ملیون سخته جمعا قریب بیست و شش ملیون میباشد و از کلیه اقوام ترك فقط ساکنین ایران شبیه مذهب بوده و باقی بالتام سنی و حنفی مذهب هستند و یاقوت ها که در سیریه سکنی دارند و ما دین اسلام متدین نبوده و عبارت از چندین هزار نفر میباشد داخل این حساب نیستند.

ترجمة مکتوبیست که ادیب مشهور ترك (نامق کمال) در پنجاه سال

قبل دایر شهر لندن نوشته است

اگر چنانچه ممکن باشد از اجرام علویه مخلوق مدرکی بروی کره زمین فرود آمده و







و بحکام مذکور مبنی موسوم به (زیدی) که در زمین حقیقت کتم نکردن احکام و حدای خود قسم خورده اند. معاوت می کنند که همه آنها بجزله خویش و اقربا و بن و جگر متداین میباشند.

در محضر آنها رای ترویج مدهای طرفین (آوگا) ها و وکیل مدنی است که بر فقرا بجاناً خدمت می نمایند. کثر آنها بواسطه ملکات واسعه کافه مسائل حقوق مثل علوم متعارفه گردیده پیش بردن دعوی حق را تحصیل دامن دامن ضلالت ترجیح میدهند. در محکمه ها مدعی قائل که از اخس ادانی معدود است جز کلمه آقا بیارت دیگری خطاب و با اشارت امکان ندارد.

حر و شدت را هیچکس از وظایف مأموریت و با اظهار وسایط حق نمیتواند بشمارد. در آن بلاد عدالت در انحال و معرفت زیاده از آن در حد کمال است. هر يك از مدارس بروند اطفال دوازده ساله مثل اینکه بزرگ شده و غائباً بمن طفولیت برگشته و مانند مردمان بیست و سی ساله بهر قسم انتظام و تربیت مألوف میباشند. رشده ها هست که محصلین آنها سه و چهار زبان میخوانند و از علوم عالی و آله نشن و هفت فن با اساس میدانند.

مدارس صبیان تصادفی میشود در صورتیکه مداومین آنها بر حسب عمومیت بیشتر از هفت و هشت سال ندارند در (پروگرام) تدریس آنها الف باء تحریر و اعمال اربعه - مبادی اعتقاد که مخصوص درس صبیان است مشهود نیست و اگر علت آن از مدینه مؤان شود جواب میدهد که چون از ده و بارده و بلکه هیجده سال باسطرف طلی که این گونه مقدمات را نداند بدمرسته نیامده و لهذا عدم لزوم آنها ملحوظ و از جدول تعلیم بر داشته شده.

بیست و بیست و پنج نفر اطفال ده و دوازده ساله بیانی میروند. که بواسطه حرابه

و رسایل کتب اخلاص از احوال عالم گرفته گاه در گوشه نشسته لطافت هوا و طراوت اشجار را با نظر به درگاه تماشا و از بدایع طبیعت تحصیل حظ ولذت وجدانی مینمایند.

در سفاین عملیات جات دیده میشود. هر که در حکم فرصت مسائل عمیق از قبیل قوانین ساذه ریاضیات را مطالعه و صرف اوقات میکنند.

در دکانین و نجارخانه ها نویسنده ها و محرابین هست که افکار حکماً آلمان را در دست حکمت حقیقی محاکمه می نمایند.

موزه خانه دارد گویا که استاد قدرت ماحقق و تزئین ذوی الارواح و جاد آینه بدل صحت نموده و افکار بشر در ایجاد بدایع هر قسم کالات بر سر ظهور آورده تمام آنها بیک جا جمع شده است. دار لوحوشی دارد مخلوقاتی که در قفسهای آن میباشند. اگر فرداً فرد از نظر گذر آید شود انسان تصور میدهد که سینه بوح نوره ابطول منحصر و در ها بجا بخشگی نشسته و ساکنین آن بیرون و بختند. ما دور بین رصد خانه اگر بآنها نگرسته شود انسان خود را بایک ساعه مافوق الطبیعه بشری در سیر عوالم علویه می پندارد.

بکتابخانه های آن بروند از هر زمان بکند و میلیون مجلد کتاب و برای پیدا کردن آنها چندین صد نفر حافظ کتب که بنویسف علامه هر فن سزاوارند موجود است و در همه اوقات عده اصحاب مطالعه هر قدر کثر باشد. متجاوز از هزار نفر است و در میان آنها مسلمین بود ساله و دختران هیجده ساله نیز دیده میشود. بدارالکتبی واقعه در موزه خانه هر کس وارد بشود و آلتی مطبوع از لسان بسیار غیر معروفی بخواند دادن و اگر موجود نباشد به تحصیل آن ماسرعت ممکنه مجبور هستند.

در مجلس مبعوثان خزینه الکتبی دارد که تنها يك نفر لرد سی و چند هزار مجلد کتاب با آنجا وقف کرده بیک محل مشغولیت با زبانی رفته شود دلائل و براهین علمی پس می مسائل عمیق دایر به کتب و حکمت طبیعی را نشان میدهند. هر که اگر در جین مشهود کرده بجل



بر مسجده و از آداب و الهیات حطب و انار شده کرد که اگر در ایران مسموع شود  
 از انواع کرامات میباشد .  
 مثلاً با صرف پنج قرآن به نیازی وارد بشوی و موضوع (آنگذ) یعنی بازیکر آن  
 نگاه بکنی بدی و خیالات سخفانی که بیان میکند در پیش چشم انسان تجسم می کند .  
 اگر باین آثار قاعدت حاصل نشد و برای تحری اسباب کالات مشهوده . بدار الفنونها  
 و انجمن دانشها و محفل مخصوص اصحاب معرفت داخل بشوی اسان در تحیر و محسر می ماند .  
 حرفی که از ذهن بیرون می آید . رفتن طباعت که دارای خاصه انتشار آن بتمام دنیاست  
 و از انجبه جهان را برای ابای آدم منزله مجلس اس ساخته و بافکار بشر بقدر جهان توسعه  
 داده و حریت که هر گدارا در عالم خود پادشاه و مساوات که بدون سهم نمودن کسی به  
 مفودیت مادیون خود نایل کنند بسعادت مافوقش می باشد . و اصول ثروت با اینکه  
 قیمت طلا را که امر امثلت دائماً تزیید میکند بکمه باره ها و استخوان شکسته ها نیز  
 مثل آن حور صافی قیمت میدهد . و قوه بچار که با انسان اقتدار شناوری در خشکی و گردش  
 در همان می بخشد و بجهت کال سرعتی که در قطع مسافت و بلك اندازه و کانی که در خدمات  
 شاقه ذوی القول دارد مدت حیات و مقدار قدرت ابثای بشر را بیش از پیش می افزاید و  
 بدون اینکه مثل زمان بی ادان اطافه شود از شرقی بغرب ابلاغ پیام میباشد .  
 و خاصیت سیاله برقه که از شمال بجنوب اساع مرام میکند و نظر بخدمتی که شبها دارد  
 مانند ماهیت (کار) که باطلاق مهتاب بر افکار سزاوار است در اجمتاله نشان دادیم و بلکه  
 هزار بك آنرا نتوانستیم بمانیم .

و قواعد و وساطتی که سبب وجود چندین صد هزار فواید مدیثت است که ایجاد هر  
 بك از آنها و رسانیدن بدرجه ترقی حلیه در سایه چه قدرها تمیق نظر و چه مراتب آداب  
 افکار بوجود آمده و چندین هزار نفر اصحاب کال بی نظیر و بی مثال در راه این قبیل ایجا

اصلاح الهی ریند شبها حوت و درورها استراحت خود را فدا ساخته بد .  
 و یکی انتظار از احاطه و تصور در تصور ثروت و مصورت ملکیت عاجز میباشد  
 فقط انبه . محاربات علیه موجوده شهر که هر يك با صرف مليونها لیره بوجود آمده اگر  
 بهلوی هم گذاشته شود قصر وسیع شاهانه بزرگی بقدر اسلامبول بوجود می آورد .  
 حواهر و نقیسی که در بارها موجود است اسان گن میکند و دهقان طبیعت  
 و خزاین ثروت دنیا را بفنا کرده و با آنجا آورده اند .

کثرت طلا که در بانک ها بوده و با ترازو وزن شده و دور می کنند و اهمه اینکه  
 حزیره ارتقلت آن منخسف شود بخاطر ها خطور میباشد .

در تدقیق احوال معاملات تجارتی امنیت و اطمینانی مشهود است که عقل از تصور کردن  
 آن در نحاشی است . مليونها لیره با اوراق قدیه شرکتها و تجارتخانه ها سپرده بدست امانت  
 نویسنده هائی است که ماهی بیست و سی تومان مواجب دارند که جز دقار آنها هیچکس  
 باره کاغذی مبین ثروت محفوظه خود در بانکها در دست ندارد .

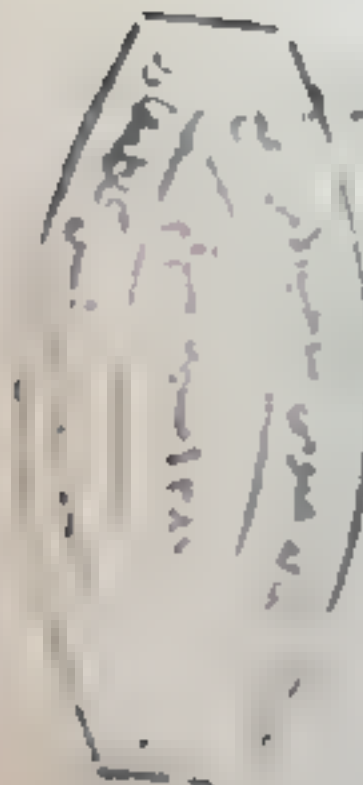
در معاملات سرعتی مشهود است که وسایط ثروت در آنجا ها شبه شمار و در بانک ما  
 بدقیقه شمار ساعت ارتباط دارد (۱) اگر گفته شود اغراق و مبالغه نیست . بلکه این افاده  
 برای بیان قوتی تداول آسبا با اروپا کافی نخواهد بود زیرا که منبع ثروت ما زراعت است  
 که متبها سالی یکی دو مرتبه از جای خود حرکت و دور میکند ولی در آنجا بواسطه تجارت  
 روزی در يك جا نمی ایستد حتی در لندن امضاً اوراق نقدی در حین دادن بکسی جز  
 عادات میباشد اغلب از اوراق دیده میشود که در یکروز هفت و هشت بار بصندوق بك قر

(۱) در ملکیت ما هم سبب ساعتهائی که روز و هفته و ماه را میشمارد سماء شمار آن  
 مربوط میباشد و بلکه باید ساعتی اختراع شود که سال شمار داشته باشد که سرعت  
 معاملات و وسایط ثروت مان مربوط باشد



ناحر داخل و خارج شده است .  
 کثرت دور و حرارت جمیع و ازدهاء بدرجه ایست که شباهت بر گرداب عظیمی دارد  
 که دور دایمی و جریان سریع داشته باشد که لا ینقطع از یکطرف بطرف دیگر انسان است  
 سراب بر شده و می رود .  
 در بین شهر غیر از کالسه و درشکه های ارمان زیاده از سی و پنج هزار درشکه  
 زیاده و یازده هزار دستک ( اونیوس ) و غیره ( ۱ ) در مرکز بزرگ راه آهن شهری  
 که روزی چهارده ساعت که در هر دو دقیقه یک قطار نصف اوطاق حرکت میکند .  
 انجمن رای سوار شدن بترن و اونیوس منتظر نوبت شدن و در نقاط کثیر الازدهاء شهر  
 درشکه پیدا نکردن زحمتیست که بر همه کس می آید .  
 در میان شهر یعنی خط هست که به قطار راه آهن واسطه بل های آهنی از روی  
 هم دیگر میگذرد باغات دارد که در مواقع سیر و سیاحت بخواه و نعمت هزار کالسه و درشکه  
 درون آنها دور میرود .  
 به هنگامی موسوم به ( آینه سرای ) دارد که اگر از دور مشاهده شود پارچه های  
 علامت سماء منحصلاً از اصطاف شعاع کوه محوئی از الماس را در روی زمینه آبی روشن به  
 بیشکاه نظر حبال مجسم میدارد .  
 در راه آبی که در مقارنه آن دور دریاچه مدینه و منبکلی بسیار و شبها همان  
 ستونهای آب که غرق قوه رفی است عمود صبح را نشان میدهد و نظر از یکسر باغ نامر  
 دیگرش ملاحظه می رود . آنچنان باغی که اگر کسی قادر غمایتی نیست برین باشد در این  
 ( ۱ ) چون اینمقله چهل و پنجاه سال قبل نوشته شده شاید با حساب آن زمان صحیح  
 باشد ولی اکنون ده مقابل آنکه مرحوم که بل بیک می نویسد اسباب ظلمه در لندن  
 هست و سایر ترفیات انگلستان نیز در بعضی سال مابین طرف بهمین میزان است

عنت سرا به تقلید کاملتر از آن میشود قیام و اقدام نماید .  
 برای ملاحظه سلطوت دولت بیکار به کنار رود ( نامیس ) رفتن و یا بقلعه کهنه داخل  
 شدن کافی است . کشتیهای زره پوش بنده مملکتی است که از آهن ریخته باشند .  
 آتشدان اسلحه جدید لا اختراع حکم بجهت ظهور بجاد کاملترش متذکره گشته مشاهده  
 می گردد که اگر بیک جا کرد آوردند توپخانه اسلامی را با تمام دواب آن بر میکند .  
 اگر اطلاع از مکتب مردم مطلوب باشد فقط با ملاحظه دقار اعانه که در جراید اعلان  
 میشود میتوان یک علم اجمالی بدست آورد .  
 یک نفر بیوه زن سیصد هزار لیره بدمرسته اتمام اهدا میکند .  
 یک نفر کفش توکی در وصیت نامه خود بیست هزار لیره بقرا می بخشد .  
 این سعادت و نیک بختی تنها بلندر یا مجرد بانکستان اختصاص ندارد هر طرف فرانسه  
 و آلمان و سوئد و آمریکا و غیره بدرجات متفاوت شامل میباشد .  
 در جاهائی که مملکت متذکره می نامیم طبیعت بشر به طبیعت عالم محکم می کند .  
 عمل زرنگ می کند هر کس احوال یکدیگر آنها را به بند متولد روح دیگر  
 پرورش یافته در عالم دیگر می بیند .  
 حیوانی می پرورند که یک کاو هزار و دویست ( وفه ) و یک قوج باسد ( فیه )  
 قوه فائده اشجار را می افزایند به حجم هندوانه کلابی بعمل می آورند .  
 به قوه آتشی خاک قبض میدهند از هر یک تخم بخواه تخم نمر می چینند .  
 در صغاری بکوجب زمین یافت نمیشود که دست زاروع ندیده ؛  
 در کوهها درختی نیست که دست باغبان نخورده ؛  
 در هیچ نقطه مملکت استغری محتاج بیک کردن — نهری بی بل — راهی بی انتظام  
 — شهری بی راه آهن — ساحلی بی بندر و اسکراک — بندری بی ریغم — دیده نمیشود و





اغلب بنادر غرق آهن شده و نهایت استحکام را دارند .

این صاحبان غیرت و این ارباب همت قدم بطریقی که نامش ترقی است گذارده . لهذا ایام آنها يك عبد فیروز سعادت و لیلی آنها يك چراغانی مسرت گردیده . و بخوبی صحیح از عمر خود استفاده حاصل میکنند .

فرمایش این است در يك حکومتی بدین سطوت و صلابت برای محافظت خلق اثری غیر از مأمورین پلیس در میان دیده نمیشود .

و علامت نصف عمر خود را در محرابها امیرا میکنند هزار يك امورات بدو اثر دولت نمی آید .

شغل عمال پلیس هم اینست روزها نگذارند درشکه ها بهم دیگر مصادم بشوند و یا اینکه درشکه اغنیاء درشکه فقرا قدم جوید و شب ها نیز پس از اسکات چندین نفر مست فاصیح بمحافظت و نگهبانی و کاکین و خانه های مردم مشغول باشند .

از مردم آنها کیسکه هشتاد و نود سال داشته و از مسئولین صاحب خزان کثیره معدود است صبح زود بکاف یا حمام خود رفته و تا عصر مانند خادمان موظف کار میکنند .

ما فوق فکر حقیقت که همیشه بمجبات علم و سعی مصروفست . چنان عالم رفاهیتی بوجود آورده اند . که حسب خیالات شاعرانه محلو از مبالغات ایران قلمه های جوهرین و قصر های زرین و گلستانهای رنگین در مقابل آنها بنظر هیچ می ماند .

اگرچه مدنیت در آنها ها نیز عاری از نقایص نبوده و در بعضی موارد مانند امتیازات مادی که به نجابت و اصالت داده اند ، و تفاوت استفاده در بازی های (گونسولید) که از اینجایات خیانت میباشد ، و بیانات منحصله از ترجیع پاره عادات قدیمه در قواعد تشریح احکام عقل ، مجبات معروضه فوق باعث مظالم کثیره و سبب گریسته ماندن نفوس و قهره است .

معهذا ترقی عدالت و اكمال کمالات که در توسعه معرفت و تزئید و ساقط ثروت آن مآل

مشهود است بسیاری از تأثیرات نقایص اخلاقی منحوتة فوقرا مسنور میدارند (قاعنبروا یا اولوالباب والایمار) (۱)

### بقیه احوال زردشتیان

همچنین راز نهفته که در دل داشت یزدان گفت پاسخ آمد که کمنده نیکی و خواهان خیر و خویم . بدی نکتم و بد کردن نقرمایم و بشر رضا ندعم و مردم را رنج و زبان زسانم و بدی و شر سراسر کار اهریمن است و گروه اهریمن که در دوزخ بنیادش این کردار آنها را جاودان داشتن برمن واجب است و بیهوده بر بد کردن من گواهی میدهد پس زردشت را برگردش افلاک و حرکت ستارگان سعد و نحس دانا گردانید و بهشت بر نور و حور و قصور و امشاسفندان را بدو بخود و دانی همه اسرار و واقف همه دانش ها گردانید چنانچه از آغاز هستی تا انجام راز همه را دانست و اهریمن را در دوزخ تیره دید .

زردشت را نگرید و بر خروشید که از دین ایزدی برگرد تا در کبی همه کام یابی .  
( اهریمن راه نماینده بدیده و بعضی گویند شیطان است و پهرساننده شر و فساد میباشد )

چون زردشت آگاه راز یزدان گشت — کده کوه آتش فروزنده دید به فرمان یزدان از آن برگذشت و بر تنش گزندی نیامد و دیگر ره (روی) گذاشته بسی یزنیته

(۱) ملاحظه اگرچه اشتقاقه چهل و پنجاه سال قبل نوشته شده و در این مدت طولانی فرق و تفاوت فوق العاده در کلیه مراتب حاصل گردیده معذا محتوی مطالب مفیده و سودمندی میباشد

معذرت از آنجائیکه محررین ترك میل ملرطی در استعمال الفاظ مبهمه و کلمات مطلقه و لغات بیگانه از اذهان دارند با اینکه سعی و دقت زیاد در سادگی و سلاست ترجمه مطالب مصروف داشتیم باز چنانکه می بایست موافق میل و دلخواه نگردید



سیم گون بی کینه اش ریختند و یک موی از اندام او کم نشد و دیگر باز شکمش شکافت و آنچه بود بیرون کشیدند و باز بجای نهادند و زخم بهبودی یافت و اثری از آن نماند و دادار بازرانشت فرمود از کوه گذشتی و شکم دریده شدی بمردم بابت گفت هر کس از دین بهی برگردد و یا امر من بگردد از آن کوه خون در قفس ریزند و آتش در جای بنود باید و بحرم بهشت رسد و دیگر روی گذاشته که بر سینه تو برسد و بخوار افسرده و ترا آزار نیابد نشان آنست که قومی فرمان آمدن از دین سر بتابند و از آن پس که دین بهی در جهان آشکار شود مؤبد و مؤبدانی به پیکار ایشان گریزند پس آن روی بر تن خویش ریزند و از آن آسیب و زیان نیابند و بدین این معجز مردم از دل و جان راه راست گیرند.

پس زرتشت از دادار درخواست که پرستندگان ستایش ترا چگونه کنند و قبله ایشان چه باشد خداوند پاسخ داد که گاهه اش را آگاه کن که هر چیزی که روشن و فروغمند است فرزند من است در هنگام پرستش من رخ ترا آنسو کنند و نا امر من از ایشان بگریزد و بهتر از روشنی در جهان وجودی نیست از نور بهشت و حور و نعم آفریدم و این ظلمت جهم بیدار شد پس زرتشت را آوستا وزند آموخته و گفت این نامه نامی را نزد کشتاسب شاه برخوان تا بدین دستگاه باید و تراو بگوی تا مرا نیگوید و بیدار کن کسی بخواند و مؤبدان و همه مردم را بگوی تا از دیو و جادو کنار گیرند چون زرتشت کامیاب و مراد یافت از پیش یزدان بازگشت او را بهمن استاسفند که دارنده وسایل گوسفندان است پذیره شده و گفت گوسفندان و دمه ایشانرا بشما سپردم مؤبدان و روان و همه مردم را بگوی تا ایشان را نیگوید و بگذارند تا کسی گوید و بره و گوسفند حیوان و همچنین همه جا را بیان را بکشند که از اینها مردم را بسود است و من گوسفندان را از یزدان در پذیرقم و تو اکنون از من بپذیرای باش و سخنان مرا بخواب مشا و به برنا و پیر باز گوی تا اطاعت کنند

زرتشت از او پذیرفت.

مؤبد سرورش گفت یزدانان گویند که چون بهمن نیاید حیوان کشتن را منع فرموده عاقل داند که پیر هم نشاید بجان گردد یکی آنکه در حیوانی خدمت کرده و مزد پرستاری نه این باشد دوم اینکه در پیری باز از او حیوان بهمن میبرد پس بعضی جاهل که زرتشت ضعیف اسراف کشتن زنده باز جابر دانسته ایشانرا است که صفات بهی را از خود دور میکنند و اسراف نکردن در اینجا یعنی آن است که بشمارج و ذایل را از خود دور نمایند چنانکه زیاد خوردن یکی از صفات بهیمی است و بیک غار توان دست از آن کشید و با آستین خورش را بکاهم چنانکه در باب بهی کشتن گفته شد.

بعد از بهمن استاسفند اردی بهشت پیش آمده به زرتشت گفت ای پذیرفته یزدان پیامی بکشتاسب شاه برده و بگو که کار آذر بتوسپردم بعزت برای هر کدام در هر شهری بجای ها سازند و اوقات تعیین کنند و هر بدان یعنی خادمان شهر پرستش بدو گذارند و آن نوری از انوار یزدانی است غنی یعنی که همه بدو تیار میشوند و آن از حلق جز هیزم نمی جوید و چون حقیقت نمایان که اگر عطریات برافروزی دماغ فحمن معطر سازد و از بوی نامحسوس همان مرساند و از ریح سرما رها کند چنانکه یزدان بمن سپرده است منم بتوسپردم و هر کسی سر ازیند و اندر ز ما بچد گرفتار دوزخ آید و یزدان از او بزار شود چون زرتشت از او درگذشت شهرپور استاسفند پیش آمده به زرتشت گفت چون از سپهر برین بهمان فروردین خراسی بمردمان مگوی که اسلحه را روشن و تن کشیده و پیرانه و آمادگی دلوند روز جنگ جای نگذارند و بمردی بگویند که جای خود بدبکران نشان سپرد

پس استاسفند پیش آمده و پس از درود گفت فرمان یزدان آن است که زمین را با کبزه دارند و خون و بلیدی و مرده را بموضعی ببرند که کشته و کار نباشد ( اینجا باید سهو کرده باشد جانی ببرند که کشت و کار باشد زیرا که آنها کوت است و برای کشت و کار



( لازم است )

چون زرتشت از آنجا میگذشت و خورداد پیش آمده و گفت قطعی را که رستنی و نبات باشد پیاده نکند و از جای نکند وای و خشور خدا مؤبدان بگردگنور فرست و در هر شهری دانائی را بیکار تا از این سخنها مردم خبر بدهند و آوستا بداند کسی را که نشان بهدین و دینداری است بر میان به بشنند و بگویند تا چار گوهر یا کبزه دارند پس باید دانست که اینهمه ملایک که باز زرتشت سخن رانند و وحی بود و زیادتی مرئیت آنکه خود ایزد بیچون بی توسط ملایک باز زرتشت حرف زد و راز همه حق باو وانمود پس زرتشت سراسر رازها از یزدان یافته سوی کبکی عصری آمد جادوان و زاه دیوان بالشکر هم کین راه او را بگرفتند سر جادوان و مهتر دیوان زرتشت گفت که آوستا وزند را نهفته بدار و ما را افسون و زرق تو درنگیرد اگر ما را بشناسی از اینها برگردی چون زرتشت این گفتار بشنید یکی در از آوستا وزند با آواز بلند خواند دیوان از شنیدن آن بزیر زمین پنهان شدند و جادوان بلرزیدند و یک بهره از ساحران بمردند و بهره دیگر زمینهار خواستند و از مؤبد سروش یزدانی شنیده شد که گفت در نامه مهین سروش آمده که علماً بهدین گویند چون زرتشت بر دیوان فیروزی یافت و عزیم دیدن کتساب شاه نمود ( بقیه دارد )

اهلی جغتائی

فناه ام بتو معلوم چون شود که ترا هنوز حرق از آن ناشنیده خوابگرفت

وله رباعی

گر باغم عشق ساز کار آید دل بر مرکب آرزو سوار آید دل  
گر دل نبود بجا وطن سازد عشق و در عشق نباشد بجه کار آید دل

بهرام میرزای صفوی

بهرام در این سرایچه پر شر و شور تا کی بجایات خویش بانی مغرور  
کرده است در این باده حباب احل در هر قدمی هزار بهرام بگور  
جلال الدین سلجوقی

بوسی زد یار دوش بر دیده من او رفت و از او بجاند تر دیده من  
ز آن داد بر این دیده نثار نیم بوس کاو چهره خویش دید در دیده من  
حالتی

شکسته بالتر از من میان مرغان نیست دلم خوش است که نام کبوتر حرم است  
ذوقی

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی و رنه سخن بسیار است  
سالم

نصالی الله ز ناز خو برویان مژه عاشق کش و لب غدر گوین  
کشیدن خنجر زکان که برخیز کشادن غنچه خندان که مکرر  
ستم بر چشم و بر لب خنده و راه عیان در جنگ و پنهان آتش خواه  
سهیلی

گویند روز حشر پایان نبرد صد روز او بیک شب هجران نبرد  
وله

بروز غم کی جز سایه من نیست یار من ولی آنهم ندارد طافت شبهای تار من

امیر محمد صالح

هر چه داری شب نوروز می ساز کرو غم روزی چه خوری روز نو و روزی نو

جلال الدین محمد

دوشنبه بکوی می فروشان بیانه می یزر خریدم  
سکون ز خار سر گرانم زو دادم و درد سر خریدم



اوزاق پریشان

دی که خاهوده چه بود و نمر دهد کاهد ز عقل و زور برد و درد سر دهد  
 جمیع هلاکت و بن جوهر بپوشد تا بر اسم خویش بقلب و جگر دهد  
 خون را بدل بیا به آب میبکند و آنکه بکار خانه امعا اثر دهد  
 علما فتن شده است می امراض میدهد از راه اورت و سهم بآل و بر سر دهد  
 عاقل نمی فتاند نخمی که عقیبت درد و غم برورد و مرگ بر دهد  
 مرکز نمر که نمر دخترا اختیار خویش دست هوس پیارد و پر شود و شر دهد  
 مرکز دل لطیف به (الکول) کند هدف و تا ماند بر آنکه چشم دم بیشتر دهد  
 آفر چگونگی صاحب مشغول کند حساب آرا که مرگ میخورد و سهم و زر دهد

قاموس الاعلام

حمیریان طبقه اریلاطین عرب بوده اند که قبل الاسلام در یمن حکمرانی  
 کرده اند از بزرگترین و منعقدترین دول عرب محسوب میشاستند که در زمان جاهلیت  
 ظهور کرده اند و در زمان اسلامین مذکور در بلاد یمن و حضر موت آبادی و مسورت  
 خلی پیش رفت بعضی مد و بند های آب که امروزه خرابه های حیرت افزای آنها مشهود  
 است تاسیس و بعضی باغات و عمارات نجر انگیز بنا کرده بودند که از آجمله (باغ ارم)  
 یا (سبل عره) می باشد و درگ و مشهورترین پادشاه از طبقه مذکور (شمالد) است اگرچه  
 مورخین عرب حمیریان را از عربی ها جدا نمیدانند و مسوویت حضرت هود را بقوم عاد  
 در زمان طبقه مذکور بیان میکنند و حال آنکه قوم عاد از اعراب بادیه معدوم میشاستند  
 از حمیریان همانگیری موسوم به (ذوالقرنین) و تصرف اغلبی از بلاد و رفتن وی  
 خلعات و عزیمت (افرنکیس) نام تا سواحل بحر همد و تسخیر مملکت برر و تسمیه آفریت  
 بناسبت اسم او و توسیع فتوحات (شمر) و (نبح) از حمیریان تا بلاد (چین) و (نیبت)

در تواریخ عرب مذکور است ولی هیچگونه فتوحات حمیریان در خارج جزیره العرب  
 در تواریخ ملل سابقه ذکر نشده لهذا روایت مذکوره باید از قبیل مبالغه و خیالات باشد  
 فقط سفر بعضی از آنها برای تخریب مکه و حمل حجر الاسود بشار (سبا) و (صفا)  
 صحیح میباشد و بخار و مکه ملکه حمیری موسوم به (بلقیس) یا حضرت سلیمان م  
 و فرستادن نحف و هدایای گران بها و عزیمت مشارالیه بزیارت آنحضرت محقق است ولی  
 روایات مزاحمت او مانی مشارالیه محل وقوع نیست و بدین حضرت موسی در آزمانها  
 در میان حمیریان اخذ یافته و در زمان یکی از ملوک حمیری (ذو یاس) هم از طرف بعضی  
 حبشی لشکری با سرداری (ایره) اعزام و ملک یمن ضبط و دولت حمیریان انقراض  
 یافته و در آن اوان (ایره) به حجاز نیز تاخت و واقعه احباب قبل بوقوع رسیده و بعدا  
 از یغای حمیریان (سبت ذوالیزن) با امداد و تقویت (کسری) ایران حبشی ها را از یمن  
 اخراج و به غنایست ملک یمن تحت حکم و نفوذ ایران داخل شده و ولات آن از جانب  
 دولت ایران تعیین میشد که در زمان سعادت نبوی نیز در همین حال بقی بود و در اواخر  
 عمر حضرت نبی اکرم صلوات الله علیه بدایرة اسلام در آمد.

حمیریان خط مخصوصی داشتند که با حروف مقطعه از چپ راست نوشته می شد و  
 مأخوذ از خط (فنیکی) ها بنظر می آمد و چنین استنباط میشود که در زمان وقوع مناسبات  
 مابین حضرت سلیمان با بلقیس اخذ شده و یا اینکه قبل از آن که فنیکی ها در بحر احمر  
 سیاحت و تجارت داشتند زبان خودشان را با حمیریان آموخته اند و آثار و کتیبه های بسیار  
 با این خط در یمن و حضر موت هست و لریب تحقیق صورت قرائت خط مذکور را کشف  
 کرده اند و زمانی که در آثار مذکور مستعمل بوده اگرچه مناسبت و مشابهت با زبان عرب  
 دارد و معینا تفاوتش بسیار است  
 مرکز قدیم دولت مذکور شهر شهر (سبا) بوده و بعد شهر (صفا) را مرکز



فراز داده اند و ملوک خبری که در حلقه بمن حکمرانی کرده اند بر وجه دلیلی و شش

خبر می باشند :

۱ - حبر	۱۳	ذوالقرنین	۲۵	تبع
۲ - لملان	۱۴	ذوالمنار	۲۶	کلب
۳ - وابل	۱۵	افریقس	۲۷	حسان
۴ - سکک	۱۶	ذوالازمار	۲۸	ذولاعواد
۵ - بصر	۱۷	سرحیل	۲۹	عد کلال
۶ - ذو ریش	۱۸	هداد	۳۰	حوت
۷ - قعس	۱۹	لقبس	۳۱	عمرو
۸ - سمح	۲۰	فاشر	۳۲	بمه
۹ - شذاد	۲۱	شمز	۳۳	صهان
۱۰ - لقمان	۲۲	ابرمالك	۳۴	ذوالجناح
۱۱ - شید	۲۳	عمران	۳۵	ذو شتار
۱۲ - حارث	۲۴	ذوحبشان	۳۶	ذونواس

و بآنها که بعد از تبع آمده اند تبع ثانی و تبع اصغر می گویند و بعنوان ملوک تباریه معروف هستند.

### ﴿ مخزن الانشا ﴾

کاغذیست که شاهزاده امیر آخور باردشیر میرزا نوشته

فدایت امیدوارم حالت نواب والا بی کسالت باشد.

میدانم چرا بی هیچ بهانه از کاخ و کاشانه بیرون نیائید و در این روزهای ابر و هوای

سرد آفتابی نمیشوید.

آفتاب منازل طی کرده از جدی و دلو بحدوت آمده شما هم مثل خود شوید. حرصت کرده و جنید اگر در دلو هم جای نمی گیرید افلا بجای بیفتید تا بگویند نواب والا خدا نکرده زمین گیر است و بگویند ( کوه در رقص آمد و چالاک شد ).

کاش در حکومت تجریش بودید که کامی زلزله شما را حرکت میداد.

چشم از کتاب و دست از کتابی نمکشید و صحبت امیر معزی را می شنوید.

چون هوا سردی پذیرد جای ما کاشانه به محبت ما مسافر و تسبیح ما پیمانه به

اگر چه در این فصل اصل همین کار است ولی بسر مبارک توبك است از خانه بیرون

آمدن نواب والا را اهل نجیم مثل آمدن رستم و قك ك و جنیدن حشرات الارض لاله طول

بل بالعرض در حاشیه تقویم بنکارند. یا شکارچیان از قیل در آمدن خرس از جله و نیفتادن

کرگن بنه بشمارند.

سالکان طریق عرفان يك اربعین جله نشین میشوند آنها با اجازه مرشد کامل و

متنی و اصل که ( اصفوی شراب آنکه شود صاف که در شیشه باشد اربعینی ) نواب

والا را سنین عمر از خمین گذشت انشاء الله از خمین هم میگذرد و همه را در اربعین

نشته اند.

آخر قربات شوم هیچ خبر دارید که چه سرما گذشت و چه گرما رفت تابستان

گذشت بابت رسید ماه شعبان رفت و معان آمد ( قبل ایوم اول رمضان ) یعنی است

آخرالشبان ) کار میخوران تبار و روزشان سیاه شده در میخانه هستند و بب مسجد

گذاشته — بساط عشرت برچیده و سجاده عبادت نهاده — منفی رفت و مؤذن آمد —

رفیقان توبه جمع گشتند و حریفان باده برا گنده شدند — واعظان بر منبر چند و دندان مسافر

شکند.

مندان در خار مسخرانند و محمودان در حاش سگرات.



مطربان خاموش شده و مقربان بخروشن آمدند — در مساجد صف سجاعت می بنشینند و در مبارک کف طاعت برای نجات بلند میکنند .

شیعیان در تسبیح و سنان در تراویح — قاریان در قرائت و عاصیان از تعصیان برائت . — قومی یکماهه عابد شدند و گروهی سی روزه زاهد .

طایفه من اول لیل الی آخر الفجر در عبادت که اجر زیادی ببرند .  
وزمره از سبیده نام تا سبای شام در طاعت که بهشت را عبادت بخزند . ( ناچه پسند افتد وجه در نظر آید )

توبه و الا را بخدایم ( عالم الغیب ) واقضت که این بنده با عیب نه در آن یازده ماه توانستم که با بای لک با حریفان شوخ و شنگ کام بگذارم و کام بردارم و نه در این یکماه قدرت داشتم که با ارباب صلاح حی علی العلاح گویم . نه بای قیام و قعودم هست و نه دست رکوع و سجود . ( متکه این هر دو ندارم عذرم به توجوه ) . خداوند وجود مسعود والا را محبت بدهد که ضیئه ( ندرج ) را بهر نحو که باشد صرف کنند و تحریک را داخل حرف و خانه را ظرف مستقر ندانند . ( ۱ )

( ۱ ) ملاحظه بر حسب طرز نشأ رمان خود از کمترین محررین و نویسندگان بوده زیرا که در ازمنه ساقه تعلق نویسی و مهم نگاری را جزء فضیلت می شمردند چنانچه فاضل دانشمند میرزا ملکم خان در مقاله اعتراضیه بطرز الشأ قدیم ایران میگوید ( وئی که میخواهند فضل و کمال بولفی را تعریف کنند میگویند قدری عالم و فاضل است که از تالیفاتش هیچی نمیتوان فهمید ) هر کس که تالیفاتش محتاج خموس و برهن و کثرالاعتات و تیس می شد او را افضل و اعظم می پنداشتند و این مکتوب شهزاده امیر آخوند است نشأ معموله آرمین ساده و سلیس و قریب بهم می باشد

### دایر به بیطاری

مسلم است در بیان مطالعه کنندگان محترم ما با اشخاصی خواهد بود که مایل است سواری و عشق اسب نگاهداری خواهند داشت پس لازم است در فصل تابستان ملاحظه حال اسب خود را بکنند زیرا که در این فصل یکسری تولید میشود که بفرانه ( استر ) و بمری ( قله ) و بقرسی ( مکر اسب ) گویند . خسارت و ضرر فوق العاده باسب میزند یکی از اقسام مکرسانی است که بطلیل اسب زندگی میکند و دور او میگردد ( و زوز ) میکند نه برای اینکه بر اسب بنشیند یا او را بکزد بلکه برای زدن و له کردن و تخم گذاشتن دور او میگردد و همیشه سینه و طرفین گردن و دستهای او را بسایر اعضایش ترجیح میدهد همینکه نشست و تخم گذاشت پس از چند ده روز از تخم او کرمی تولید میشود و بر روی اسب حرکت میکند و سبب خارش بدن آنجوان شده که خود را می لیسد و دندان تن خود را میخورد و غالب در وقت لیسیدن این کرم وارد دهن اسب میگردد و با آب دهان بده فرو میرود چون وارد معده شد با فلاهای خود بمخط معده محکم میشود .

پس از نمو کامل از معده خارج شده و باطراف مقعد اسب می چسبد و رنگش سفید زرد قام است و اگر عده آنها در معده زیاد شد اسب را سقط و تلف میکنند . زیرا که مدت ده و یازده ماه در معده آن حیوان میماند و سبب کمی اشتهای آن میشود و او را ضعیف و نحیف و لاغر می کند و اگر معالجه نیابند اسب را تلف خواهند کرد .

### علاج

شش سیر ( برک ) را در یک چارک آب بخت و دو سیر و نیم ( دوغن کرچک ) بر آن اضافه نمایند و یک قاشق آشخوری ( اطرسولفوریک ) اضافه کنند و صبح قبل از آنکه اسب خوراک کرده باشد بر او بخوراند و دوسه روز این کار را تکرار نمایند و وقت خوراندن لازم است آرا بهم زد تا خوب مخلوط بشود .



برای اینکه (الخرز) در معده نخبه بگردد و کرمها ست میشود و از عظم معده می افتند و بواسطه عمل روغن گرجک از معده خارج و بر زمین افتاده و فرو میروند و مگر شده و در آینده مجدداً شروع بعمل مشغول خود مینمایند.

در برج اسد و سنبله باید سینه و گردن اسب را باید پاک و پاکیزه نگاهداشت و مکرر شسته و مالش داد که تولید کرم نشود.

عطف نظر بمسابق و افتخار بکردار و گفتار نیاکان باشوکت و فر  
سابق بر این وعده کرده بودیم که از اسد افتخار تا بخشی ایران نیز ملاحظه شریف  
مطالع کنندگان برسانیم اگرچه افتخار برگزیده از قبیل خواب و حیل و تلذذ از صورت و  
تمثال است ولی امیدواریم ابای ایران آن ایام سعادت فرجام را در مدت نظر بحکم نموده  
همان شرف گذشته را برای آئینه ایران نبه نمایند.

فتحنامه هندوستان پادشاه جلالت آثار نادر شاه افشار پسرزند خود رضاقلی میرزا  
نایب السلطنة کل مملکت ایران از خانه میرزا مهدیخان منشی و مؤرخ دربار نادری عهد علم  
و شواد تحریرات این ادیب سخور را در نظر ما ایرانیان مطلق و مشکل میباشد در تمام این  
فتحنامه متبادله لفظ و کلمه که بلامرئ بیکانه از اذهان بود تغییر و تبدیل داده شد باقی کلمات  
والفاظ معموله است و نهایت سلاست را نیز دارد.

آنکه فرزند ارجمند کامکار رضاقلی میرزا نایب السلطنة ایران بمراحم پنهانیت پادشاهی  
احتصاص یافته بداند چنانکه آنفرزند اطلاع دارد پس از مقدمه شکست اشرف افغان  
عالیجاه شهادت بنام علی مردانخان شاملو ایشک آقاسی باشی دیوان اعلی را به المچیکری  
هندوستان مأمور و اعلام شد که چون آقاخان اشرف قندهار و کابل و غیره که از هر طرف  
منشأ فساد و مصدر اخلال بودند جمعی از طرف دولت هند تعیین کردند که هرگاه از آن  
جماعت احدی فرار نمایند سر راه برایشان سدود دارند و محمد شاه پادشاه هندوستان

در جواب نامه قصد بر این مطلب نموده بعد از معاودت ایلچی مشارالیه عالیجاه مقرب الحضرة  
الطیبه محمد علیخان قاجار قور یساول باشی را برای تجدید این مطلب روانه فرمودیم پادشاه  
معظم الیه بهمان ترتیب تمهید مقدماتی پس از ورود و ایات نصرت آیات بقندهار جمعی از  
غازیان شیرشکار برای تئیه آقاخان کلات و عزیزین و کوهستان مأمور شدند و بعضی دربار  
والا رسانیدند که بیجوجه از وی از تمهید پادشاه مذکور و قشون هندوستان در آنصوب  
ظاهر نیست دربار هاپون ما مجدداً برای یادآوری این مطلب عالیجاه مقرب الخاقان محمد خان  
ترکان را بسفارت تعیین فرمودیم عالیجاه مشارالیه نیز عرضه داشت سده سینه والا نمود که  
پادشاه مذکور بنار را و نجاهل و تغافل گذاشته و ایلچی مزبور را نیز توقیف نموده و مانع  
معاودت مینمایند لهذا لواء جبهانگشای ما بعزم تئیه آقاخان کوهستان حرکت و بعد از تئیه  
اشرف آقاخان چون نجاهل و تغافل پادشاه سابق الذکر و فرستادن جواب و عدم رخصت  
معاودت به ایلچی از حد دوستی گذشت نواب هاپون ما متوجه شاهجهان آمد گردید بمحبه  
تسخیر الکلا پشاور و دار السلطنة لاهور که نخلکاه - لاطین باغ و نمکین سابقه بوده قبل از  
این با آنفرزند و فرزند کاک کهر - ملک گردیده و اطلاع حاصل نموده است نواب هاپون ما در  
اواخر شوال سنه ۱۱۵۱ هجری از دار السلطنة لاهور حرکت و روز پنجشنبه بهم بدخنده به  
قصه (انباله) چهل فرسخی شاهجهان آمد روانه گردید و در آنجا خبر رسید که پادشاه  
هندوستان قشون و سپاه خود را در تمامی ممالک هندوستان و سرکردهکان و سیصد هزار قشون  
و دو هزار عراده توپ و چهارصد زنجیر قبل و سایر اسباب جنگ در کابل استعداد و  
آراسته کی حرکت داده و به (بابی بن) بیست فرسخی انباله وارد گردیده نواب هاپون ما  
نیز بنه و آغزوق را در انباله گذاشته با فوجی از دلادران صف شکستیم مغاله بطریق  
ایلمر روانه و محمد شاه از بابی بن حرکت و بمنزل موسوم به (کریل) که با شاهجهان آباد  
بیست فرسخ مسافت دارد نزول چون در حین حرکت ربابت جبهانگشا از انباله بجهزار نفر



از غازیان فیروزی نشان عزم قراولی تعیین فرمودیم که رفته جا و مکان و عدت و کثرت و استعداد محمد شاه را ملاحظه نمایند قراولان نامه فرستنی (کریال) رفته بقدر ده هزار نفر فشقون محمد شاه صده مقدمه الحاش بودند برخورد و شکست فاحش بر ایشان داده سرکردگان ایشان را دستگیر و بحضور اقدس آورده بعد از وقوع آن شکست محمد شاه در همان کریال لشکر عظیم او حسن حصین مرتب نموده و توپخانه را محیط لشکر ساخته و ستار را بر جنگ سنگر و توپخانه گذاشته و چون جمعی را نیز مأمور فرموده بودیم که از کریال گذشته بسمت شرق اردوی محمد شاه در سر راه مشغول قراولی باشند قراولان در در شب سه شبه بارده خبر رسانیدند که سعادت خان ناسی هزار جمیت و توپخانه و فیلان و لود (هانی) گردیده و عازم اردوی محمد شاه میباشند ما نیز رابات نصرت آیاترا دو ساعت بدیج مانده بزم سر راه گوفتن حرکت داده بسمت شرق اردوی محمد شاه میانه (کریال) و (هانی) متوجه گردیدیم که شاید بآن قریب از سنگر بر آید یک ساعت و نیم از روز سه شبه گذشته که کوکبه هاپون ما از سرحد کریال گذشته و جمعی از فشقون سعادتخان که از (هون) میآمدند گرفته بحضور آورده و از قراولان خبر بر ایشان معلوم گردید که سعادت خان در همان شب سه شبه یک ساعت از شب گذشته با فشقون خود وارد سنگر محمد شاه گردیده چون از آشکان نامه دوی محمد شاه بکفرسخ و نیم فاصله بود هانجارا مضرب حجام نموده و در مقابل اردوی محمد شاه نزول احلال فرمودیم بعد از ورود سعادت خان همه جهة دفع انتظار محمد شاه شده و استعداد خود را درست نموده و در کمال آراسته گی دیده در وقت ظهر دو حصه توپخانه خود را برای محافظت اردو گذاشته و یک حصه دیگر را با استعداد تمام و جمیت مالا کلام فیلان جکی و اسباب و آلات توپخانه از سنگر بیرون آورده تا بفرسختی اردوی هاپون ما و وحف قتال آراسته و پادشاه مذکور خود در میان صفوف پیش جنگ و اردوی خود را پشت سر قرار داده و ایستاده و جمیت

ایشان بحدی بود که از بفرسختی که منزل جنگ بود تا سنگر پشت بر پشت صف بست و ایستاده بودند و طول شبیه آنکروه نیم روز کار بفرسخ بظری آمد همه جهت سیاهی لشکر ایشان بر حسب تخمین ده و دوازده مقابل لشکر عبدالله پاشا بود (۱) خواب هاپون ما که آرزو مند چنین روزی بودیم در حجب جمعی را تعیین نموده متوکلاً علی الله بزم محاربه مأمور شده و دو ساعت بحیثی با توپ و تفک و نیزه و شمشیر هنگامه جنگ گرم بود تا آنکه بدلول (و ما النصر الا من عند الله) شفت الهی بار و نایب ایزدی مددکار غازیان غیر شکار گشته بمسجون (کرما داشتند به لربح فی يوم عاصف) شکستی بر لشکر مخالفین افتاد هر کی بیچار روی از معرکه کارزار رفته و منهرم شدند و سعادت خان که یکی رکن سرکردگان بود بهمان نحو سواره و تمام اقوام مشارالیه دستگیر گشته مصمم الدوله دوران امیرالامراء العظام بهادر خان که رئیس و صاحب اختیار کل ملک هندوستان بود زخمدار گشته مظفر خان برادرش مقتول و (مینا عاشور خان) برادر دیگرش و بر بزرگ آن دستگیر شدند خودش نیز روز دیگر از علت زخم وقت رفت و اصلخان جرخشی ناشی فشقون غلص پادشاهی با توپخانه و اعتبار خان و علی احمد خان امان و حواین اوزبک (روژین رأی خان) امین توپخانه و قریب سیصد نفر از امراء و حواین و سرکردگان و جمعی از فشقون که قریب ده و دوازده هزار نفر بشمار می آمدند بقتل رسیدند محمد شاه با نظام الملك که وکیل السلطنة بشمار آیه است و محمد الدین خان وزیر اعظم و جمعی از حواین چون بر ذمت

(۱) مؤلف گوید اگر ده مقابل لشکر عبدالله پاشا فرس کیم یک میلیون و دویست هزار نفر میشود زیرا که عده سپاه عبدالله پاشا را خود میرزا مهدی خان در تاریخ جهانگشای مادی و سایر مورخین آزمان هفتاد هزار سواره و پینجاه هزار نفر پیاده جنگی جری قلعه داد کرده اند ولی عده لشکر نادوی را در این جنگ بطور صحیح تعیین نکرده اند



سکر صف بسته بودند خود را بسنگ رسانیدند و از صدمه شمشیر غازیان بیست هزار مر  
 متجاوز قتل رسیدند و جمعی که دستگیر شده بودند بعد از وقوع این فتح نمایان از چهار  
 طرف محاصره لشکرشان را دور فرمودیم که سر راه فراریان را مسدود نمایند و مقرر  
 داشتیم که توپخانه و خیمه ها را بخارج سنگر ایشان بردند و سنگر را بمحاذی ساخته و همواره  
 نمودند چون کار آن جماعت مضطرب گشت سر رشته کار را کسبخته دیدند لابد و ناچار  
 حاصله بگریز ده زنجینه همدم ذبحجه نظام الملک از جانب محمد شاه وارد اردوی کیوان  
 پوی شده در بارگاه پندکان اقدس والا عنبر خواه مقدمه این جنایت گشته و محمد شاه نیز  
 احوالین و امیران دو بوم دیگر وارد درگاه ملک دستگاه گردید و در حین ورود او چون  
 پادشاه مذکور از شاج ترکابه و سبیل سلسله تورکابه بود فرزند ارجند کامکار اصرافه  
 میرزا را تا خارج اردوی ملی باستقبال روانه فرمودیم پادشاه مذکور وارد و مهر سلطنت را  
 بموک هایون ما سپرد و آن در درجه مبارکه هایون ما بهمان بود و رعایت خاص  
 ترکابه لازمه لطف و مهربانی و لایقه اعزاز شان و خاندان باهن و تمکین سابقه دربار آن  
 حضرت مبذول داشته و خیمه ششم آنحضرت و سرای دره حرم محترم او را ملاحظه باین  
 ایندولت والا در حرم سرادقت هنر و شان ملی قرار دادیم و بافضل پادشاه مذکور با کوچ  
 و بسته و تمامی امیران و خوانین و سرکردگان هندوستان در اردوی هایون در مقام مضط  
 میباشند و الاجاه مشارالیه که زبفت خانواده کورکان و دوده سلسله جليلة صاحبقرانی است  
 مدح نظر اقدس ما آن است که باز در امر پادشاهی کل هندوستان استقرار داده و تاج  
 نگین سلطنت را بمشارالیه تفویض فرمائیم.

چون توپخانه بسیار بدست غازیان شیرتکار آمیده بود قریب بیست هزار نفر از ابرار  
 و توران و بعضی از توپخانه و فیلان کوه توان از اردوی هایون روانه شد و کابل فرستاد  
 البته آن فرزند ارجند احوالات آن منجات را فصل و مشروح عرضه داشت سلسله

و لا خواهد نمود که بعد از وصول عربستان آن فریب بد رحمت مد نور ابر کابل غلام بلخ  
 و از آنجا متوجه دارالسلطه مرات گردند و علیجاه مشور خان را مقرر فرمودیم بعد از  
 ورود روانه بلخ نمایند البته بخوبی که مقرر شده وصول داشت و این فتح نمایان ما را که اعظم  
 مطایبی الهی و از خزان عنایات نامتناهی است سواد فرمان هایون را بجمعی ملک عربوسه  
 لسان دارید که دولتخواهان را باعث نشاط و سرور و بدخواهان را موجب خذلان و  
 تیر گردد و در انظام و اتفاق امور ملک سعی بوده عذبت سبحتی مستظفر و بالطف  
 سرشار خدیوانه مفتخر و امیدوار باشید که تالله تعالی هر يك از دور و نزدیک که در  
 ایندولت در مقام مخالفت و ناسازگاری باشد بجزای عمل خود گرفتار و هر کدام که مستظفر  
 اعلام و خدمتگذارانی بوده کامیاب آمل از ایندولت نادره خواهند گردید.

### طایف

از آنجوشکه اشتغال دائمی با جذبات موجب خسته گی اذهان و سبب عدم تحمل بمطالع  
 و قرائت میگردد بعضی رفع خسته گی اذهان صلاح جان دیدیم بحمل از لطیف حکایات و  
 طرایف روایات با رعایت قواعد نکات ادب برای تفریح و تهنیت خاطر قارئین عظام بتکلیف  
 حکایت دو نفر با یکدیگر عهد صداقت بسته و عقد شراکت در سرفرازی نمودند و روزی  
 یکی از آنها چیزی دزدیده و برفیق خود داد که برده در بازار سمسارها بفروشد و فصارا  
 دزد دیگری که طرار تر بود بسرقت آرا را بکار در و بود مکار تیره بخت باسلت بآن  
 بومدی مرد شریک خود را گشت چون بفش از فروش قیمت آن رسید گفت چون  
 از اوها بسیار کساد بود بمرمیه فروختم.

حکایت فقیری بیکی از اعیان گفت محمد حواص بن الله وادی حج مدینم و بوم  
 دارم پول حاجی بمن اعطا نمائید غنی جواب داد که با اینحال ادای حج بر تو فرض نیست فقیر  
 گفت من از شما پول میخواهم نه فخری.



شخصی که با سوارچرانی و طفیلی گری روزگار میگذرانید روزی بیانی رفت که  
چندین قری مشغول سیر و سیاحت و عیش و عشرت بودند و موی دماغ برای آنها گردید  
یکی از آنها آن محض دفع این امکل گفت بگفته در این باغ ماده خوش بگذرانیم دیگری گفت  
بسیار خوب است غارچ اکل و شرب بگفته بمده من بمانی گفت اجرت سازنده و نوازنده  
هم بمده من رانی گفت کرایه ماغرا هم من متعهد میشوم از طفیلی رسیدند که شاید  
چیز دو عهده میگیرید گفت من هم اگر در این يك هفته یا از این باغ بیرون نهم لغت  
خدا هم بمده من باشد ...  
خبیسی خانه خریده بود گداها اتصالاً آمده صدقه میخواستند خبیس هم بهر يك  
از آنها يك عدد (خدا بدهد) میداد روزی زرش گفت اینجا را بفروشیم گفت برای چه  
گفت گدایش زیاد است خبیس جواب داد شما غصه آزا نخورید من خدا دهد زیادتر دارم  
شخصی رفته ذیل را یکی از دوستان خود نوشت:

دوست عزیز من اقبه دان مرصع بنده فراموش نشده در دولت مقل عالی مانده  
است مستندیم از حامل رفته ارسال فرمائید در حین اضا مکتوب چون فوطی را پیدا کرد  
انچه را علاوه نمود فوطی پیدا شد بهوده جستجو نکنید ...  
(بوادور) کشیش حکایات بسیار مضحکی از شاعر مشهور فرانسه موسوم به (راکان)  
بحیه تفریح و تفتن (کاردینال ریشیو) نقل میکرد و این شاعر در سه و نسیان نمره اول بوده  
چنانکه روزی میرفت در خارج شهر تا یکی از دوستان خود دیدن نماید سوار اسب بلندی  
بود در بین راه شلاق از دستش افتاد با چار از اسب پیاده شد چون چندان سر رشته در  
سواری نداشت در کاب نکه که حکمی بنظرش نیامد پس خواست موضع مرتفعی بدست  
بیاورد تا به سوار شود و در تمام راه موعضی مدخله نیافت و جلو اسب در دست  
همچنان پیاده آمد تا بدر خانه دو سب خود رسید و در آنجا صفت سنگی دید و با خود گفت

اگر چه این آن نیست که من می طلبدم ولی باز مشون سوار شد روی صفا رفته و سوار  
شد بدون بسکه محاطرش رسید که سه فرسخ راه آمده ... فلا ... ده ست خود دینی باید  
و گشت.

یکروز باران بسیاری باریده بود (راکان) در میان کل ولای راه میرفت تا رسید  
بخانه میو (بلغارو) که در آنجا منزل داشت چون راه رفت راه او طاق خود را کم کرده  
بموض او طاق خود راست باو طاق مادام (دبلغارو) رفت مشارالیه با مادام (دلوز) هر  
کدام در یکطرف بخاری نشسته بودند چون او را دیدند دانستند سهواً آمده است چیزی  
نمیگویند تا به پند چه خواهد کرد مشارالیه مطلقاً ملفت سهو خود نشده رفت و نشست و  
زنگ زد پیشخدمتی آمد باو گفت تا چکمه های او را کند گفت بر تا من جورابها بپوشم  
بخشکام آنکه جورابها را بکنند و رد یکی را بسر مادام بلغارو و دیگری را بسر مادام لوژ  
نهاده که دیگر آنها خود داری نتوانسته و خندیدند راکان متحیرانه با مبهوتی تمام گفت  
بخشید خانها من کان کردم که شما دو (شنه) هستید (شنه اسبی است از ادوات بخاری  
که روی آنها هیزم میگذارند)

در پاریس دختری بود پیر و سالخورده موسوم به (ماری لوت دموازل دغورنای)  
که در تاریخ این قصه هفتاد سال داشت و دموازل دغورنای کتابی نیز تصنیف کرده بود  
که در مطلق بودن عبارات و تمام تألیفات آزمان برزی داشت و آزا (او میر دلامولر)  
غورنای) نامیده بود با اینکه خود مشارالیه یکی از مصنفین محدود شده باز کل احترام و  
تعمید را از شعرای بزرگ معاصر خود داشت و (دلامالارب) که از او بدش میآمد زیرا  
که او جسارت کرده انتقادی از کتاب مشارالیه نموده بود پس چون کتاب از طبع درآمد  
مشارالیه بنا بر رسم معمولی آزمان نسخه از کتاب خود به بعضی از خول شعرا فرستاد که  
از جمله یکی راکان بود وقتی که این کتاب را براکان آوردند (شوالیه دیویل) و (ایوراند)



در منزل او بودند راگان در حضور آمدند و در آن بیغام تشکر خود را داده و  
گفت فردا در ساعت نه خود آمده و از دموازل تشکر گذاری خواهم کرد شوالیه و  
ایوراند بیغام را شنیدند و مصمم شدند در اینفقره نیرنگی زده و اسباب محبتی بدست آورند  
پس عرض اینکار فردا در ساعت يك شوالیه بدر خانه دموازل حاضر شده در راه آهسته زد  
خدمتکاری آمده در باز کرد شوالیه باو گفت که مشتاق ملاقات خانم او میباشد مادموازل  
(ز امین) که اسم خانم بود برگشت بخاتم خود که مشغول گفتن شعر بود خبر داد که  
شخصی طالب ملاقات ایشان است پرسید که این شخص که باشد گفت اسم خود را نمیخواهد  
غیر از شما بدیگری بگوید گفت چه وضع و حال و قد و قواره دارد گفت جوان خوشکلی  
است بسن سی قاس و پنج و هفت دلالت میکند که از خانواده بزرگی است گفت بیاور  
اگر چه مضمونیکه میخواستم در شعر ببندم مضمون خوبی بود اما شاید باز هم بدهم  
وارد شود در غایتیکه اینجوان محکم است که اگر برگردد دیگر نیاید چون اینکلام را  
تمام کرد جوان نیز داخل شد دموازل بوی خطاب کرده و گفت مسبو من شما را بدون  
اینکه بشناسم و پرسم که چه شخصی هستید اذن دخول دادم عرض اینکه ز امین آگاهی داد  
که وضع و هیئت خوبی دارید حال که تشریف آوردید امیدوارم که اسم شریف خود را  
بیان فرمائید شوالیه پاسخ داد که نام من راگان است مادموازل که راگان را نمیشناخت  
بفر از اسم بوی تهیت گفت که جوان خوش سیما و خوش هیتی هستید و بسیار تشکر  
نمود که برای دیدار پیر دختری زحمت بخوده داده اند شوالیه که شخص باکلی بود با وی  
محبت های شیرین نمود بجهتیکه مادموازل خدمتکار خود را صدا زد که ساکت نباید گریه  
او را که در اوطاق دیگر بلك میزد و اخلاقی در محاوره آنها بهم میرسید اما شوالیه بیشتر  
از آن وقت نداشت بعد از سه ربع ساعت که محبت داشتند و مشارالیها بقدری از این محبت  
محظوظ گردید که مکرر می گفت که در مدت محرم محبتی این شیرینی نشیده بودم شوالیه

برخواست و محاوره رفتن طلبید و رفت در حسیکه دموازل را بسیار خوشحال و با نشاط  
حاطری گذاشت و در راه می گفت که این شوالیه را بسیار دوست دارم و میخواهم که  
آیند شوالیه جانم از یافتن آن گردید پس بکار نشست اما تازه نشسته بود ایوراند  
مراقب وقت بود داخل عمارت شده و آهسته خود را رسانید به محرم شرفی که دموازل  
در آنجا بود و در راه بزرگ کرده چون دموازل را مشغول کار دید گفت بسیار با جرات وارد  
شدید به دموازل اما نصف (او بر) شانی دیگر دارد که چون سایرین نباید با او رفتار  
کرد دموازل برگشت و گفت این تعارفی رجس فربه است که مرا خوش آمد آرا در  
شما پیدا داشت خود خواهم بکنم حال فربه شد چه سعادت مرا شرافت دیدار سرکار را  
نصیب ساخت ایوراند گفت من عرض تشکر آمده ام از انفاقیکه فرموده و کتاب خود را  
برایم فرستاده بودید گفت من مسبو کتاب از برای شما فرستاده ام فی الحقیقه بد کرده ام  
ز امین يك حلد او بر برای ایشان بیاور ایوراند گفت عرض کردم که یکی التفات فرموده اید  
و من دارم و با این دلیل که در فلان فصل فلان فقره را دارد و در فلان فصل دیگر فلان چیز  
مستور است گفت مسبو این تقریر شما زیاده مرا خوش آمد زیرا که ملوه میشود که  
شما نیز از مصنفین هستید هر کشتی که شمر میشود آرا مطالعه می کنید گفت چنین است  
مادموازل و اینهم مجموعه از اشعار خودم است که شما هدیه میکنم بیادکاری در خدمت شما  
باشد دختر پیر اشعار را ملاحظه کرده و گفت عجیب است که این اشعار از مسبو راگان است  
ایوراند از جای برخاسته و سلامی کرده و گفت من بیده شما راگان هم دموازل متعجب  
شده و گفت مرا استهزا میکند مسبو گفت معاذ الله من استهزا نمیکنم دختر (مور فنی)  
بزرگ را این شاعر غلی که در حق (لس) میگوید (به پنجم این موز چه بیوه خواهد  
داد) و (هبتوی) جوان میگوید (زنی که جرأت کرد با مردان میداننداری باید برزی



می گیرد) دموازل از این تعجیدات بی اندازه برخود ناپسند و گشت بسیار خوب بسیار خوب  
 پس آنکه الان از اینجا رفت او خواسته است مرا استعزا نماید چه باید کرد خوانان همواره بر  
 میزان می خندند تا وجود اینها منتهی و خنوع حال شدن از ملاقات دو نفر اصلزاده خوان  
 تا آنکه قابل بود این نبود که دموازل را مرقد بگذارد و تصور نماید که این ملاقات از روی  
 شوخی بوده است پس در آثای سه ربع ساعت که در نزد او نشست چندان صحبتای خوب  
 کرد که مشارالیه یقین نمود که این بار سهو فکری و این همان مصطفی (روزری) است  
 بعد از رفتن او آمد لحظه نگشاید که راگان آمد چون کلبه در زوئی در بود و اندکی هم  
 املاً با ضیق نفس داشت پس مقرر اخبار شد و پس از آن داخل اوطاق شده و در  
 روی یکصندلی قرار گرفت صدای در و خلوص او دموازل که مشغول بافتن آن مضمون  
 بود که آمدن سه الیه از خاطرش محو ساخته بود برگشت و بجزرت دید که يك قسم روستائی  
 کلفت و ضخیم دوزوئی صندلی نشسته نفس میزند و عرق پیشانی پاک میکند دموازل خند متعارف  
 خود را صدازده و او گفت زامین زامین زود بیا اینجا زامین مشتاق رسیده که دموازل باو  
 گفت تا ناگهان اینصورت و هیئت مضحک را بین پس حنده بلندی کرد راگان که نه عجز  
 را و نه عجز کافی را داشت را را لام و کافی را تا تلفظ می نمود چنین گفت مادموازل  
 شما (چند ربع ساعت مهلت بدهید شما میوایم وقت نه چلا اینجا آمده ام حل قدری بنشینید نه  
 نفس بنشینم چقدر دل بلندی منزل نماند آید آه چقدر بلند چقدر بلند  
 بدیهی است صورت (راگان) اسباب خنده دموازل شد این طبع و غلفظ را که  
 شنیده پیشتر گردیده بطوریکه خود داری نمیتوانست بکند اما چون هر چیزی نهایی دارد  
 میخنده نیز میباید رسید

... بعد از آنکه (دموازل) از خنده و (راگان) از نفس کشیدن فراغت یافتند دموازل  
 گفت ربع ساعت که مهلت خواسته بودید مقصود شد بفرمائید که برای چه تشریف آورده اید

راگان گفت آمده ام از شما تشکر نمایم از هدیه نه فتنه بودید برسید از کدام هدیه گفت  
 سب او میل خود را گفت گفت و میر من گفت آلی نشاب او میل شما دموازل روی به  
 زامین کرده و گفت این پیچره میو را از اشتباه بیرون بیاور که من کتاب خود را  
 یکی نفرستاده ام الا بدو نفر یکی میو (مارب) که بین پاداش داد که باید هرگز  
 فراموش نکنم و دیگری میو راگان که هم اکنون از اینجا بیرون رفت راگان منجیب  
 پرسید چه طول از اینجا رفت این منم نه لانا هم دموازل منجیب شده پرسید لانا  
 کیست منکه شما همیشه راگان گفت شما به منم لانا منم لانا پیچره راگان  
 می کرد و کوشش بود منکه سه خود را که به مدعی متحمل بود بدو حرقی که او  
 نمیتوانست تلفظ نماید بگوید و بفهماند نشد به فسیکه دموازل بپنوه آمده گفت شما  
 میتوانید چیز بنویسید گفت البته نه میتوانم بویسم دموازل گفت زامین قلمی میو به راگان  
 با خطی واضح و خوانا نوشت راگان زامین بامک زد راگان دموازل بز بامک زد که  
 شما راگان هستید مشارالیه خوشحال شد از اینکه زبان او را فهمیدند گفت آلی و  
 گمان میکرد که چون اسم او را فهمیدند وضع تیر خواهد کرد و از او احترام خواهد  
 هند نمود اما برخلاف دموازل بر آشت روی بزامین کرده و گفت می بی زامین که  
 این شخص با این خوشکلی و ملاقه لسان و حسن بیان میخواهد چه نامی برخود بگذارد  
 باز آندو اولی اقلاً جمالی و کالی داشتند راگان گفت مادموازل چه معنی دارد این نه شما  
 می فلانید گفت اینجا می دهد که این شخص سیم است که امروز با این اسم نزد من  
 آمده اند گفت مادموازل من بلاسقی لانا هم دموازل هم بهمان آهک گفت من هم  
 چیزی نمیدانم الا ای که تو از این سه نفر احق تر و باهتری من تحمل نمیکم که  
 کسی مرا استعزا نماید فهمیدی میو بعد از گفتن این سخن دموازل بر حواس و چون  
 امراضش دست نشانه بیرون رفتن او بود راگان میو که چه کند بر حواس



کتاب شعری از اشعار خود دو عمره کرده و گفت مادموارن چنانچه نظم بلاسی لاس  
هستم نه ایل باول مدالید بگیلید این کتاب لانامن اشعار اولاً از حفظ بالای شاه بخوانم گفت  
میسو در اینصورت شاه اشعار او را هم مثل اسمش دزدیده اید و باصراحه میگویم اگر  
الان از اینجا بیرون نروید مردم را بامداد خواهم طلبید گفت اما . . . مشارالیه کلام  
او را قطع کرده بزمین گفت فریاد کرده مردم را بامداد بطلب واکان دیگر منتظر نشد  
که این تهدید از قوه بفعل بیاید بسرعت برخاسته با وجود ضیق النفس چون تبر شهاب  
از بله ها پائین رفت

هائروز ( مادموارل دغورنای ) از تمام قصه مطلع شد و بی اندازه دلگیر شد چون  
فهمید که از این سه ( راکان ) هانکه راکان حقیقی بود او را بی احترامی کرده و از منزل  
خود بیرون ساخته فوراً ( کاردوسی ) گرايه کرده بمنزل میسو ( بلغارو ) که منزل راکان  
آجا بود رفت راکان هنوز خفته بود ولی این پیر دختر بیچاره نتابداشت که زودتر تقدیم  
بمنزل نماید گوش بحرف ملازم راکان که گفت خوابیده است نداده بسرعت داخل  
اوطاق شده و بیکسر رفت تا بهلوی خوابگاه و برده خوابگاه را پس کرد راکان بیدار  
شد چون مادموازل را در برابر خود دید کان کرد که مشارالیه او را دبال کرده خود  
را از خوابگاه پائین افکند با همان يك پیراهن فرار و خود را باو طاق کشیده در را بسته  
و خود پشت در ایستاده گوش میداد بعد از اندکی مطلب واضح گردید .

شکر و سپاس افزون از حد و قیاس خدا را که با عنایت بلا نهایت خود در اوایل  
شعبان از سال هزار و سیصد و سی و چهار هجرت مطابق اواسط برج جوزای لوبی ثیل  
ترکی ما را موفق بایتم تألیف و تحریر اوراق پریشان گردانید از هواخواهان علم و ادب جز غرض  
عین از سهو و غلطت و تصحیح و تدقیق در مطالعه آن هیچ خواهش و استدعائی نداریم .

الاحقر آذر

## فهرست مندرجات ، اوراق پریشان

صفحه	تفصیل مندرجات	صفحه	تفصیل مندرجات
۳۰ • ۲	افاده مراد مؤلف	۴۰ • ۳۶	احوال تاریخی و ژوغرافی
۱۳ • ۴	در توجیه و شرح حال		ایران و رقم عباس میرزای
•	میسمت اشغال حضرت رب		نایب السلطنه در باب مصالحه
	لت بهاء صاع		« غنائی
۱۵ • ۱۴	بقیه اوصاف شهبان آنحضرت	۴۱	بقیه رقم نایب السلطنه در
	و شرح احوال قوم آریه		باب مصالحه غنائی
۲۳ • ۱۶	بقیه شرح حال قوم آریه	۴۳ • ۴۲	شرح حال قوم فرش و
	و قوم « کلت »		و تفصیل کوه همدان و شرح
۲۵ • ۲۴	بقیه شرح حال قوم کلت		احوال خاقانی شیروانی
۴۵ • ۴۴	و قوم پلاسیج باشرعی در		نمته شرح حال خاقانی و
	زراعت سبب زمینی		اشعار اسیری ، بنوا ، قلی ،
۳۰ • ۲۶	نمته دایر بزراعت سبب زمینی		حیدری و تاریخ سنت هلنه
۳۲ • ۳۱	مکتوب مرحوم طالبوف	۴۷ • ۴۶	تاریخ سنت هلنه ، تفصیل
	بنوآلف و شرح حال شیخ		کوه دماوند و رود جیحون
	سعدی	۴۹ • ۴۸	بقیه رود جیحون ، معالجه
۳۵ • ۳۳	بقی شرح حال سعدی و		مار گزیدگان و راه ترقی و
	حکایات گلستان و بوستان و		آبادی مملکت
	احوال تاریخی و ژوغرافی	۵۲ • ۵۰	بقیه راه ترقی و آبادی مملکت
	ایران		و شرح احوال پاستن



صفحه	تفصیل مندرجات	صفحه	تفصیل مندرجات
۵۶۵۵۳	بقیه شرح احوال باستان و مکتوب مرحوم صاحب نوب	۷۹ • ۸۱	باقی تاریخ سنت هله و ترجمه احوال لوتر موجد مذهب پروتستان . بابتد و حکامات فانی
۵۹۵۵۷	بقیه مکتوب صاحب و اشعار در مرثی از آقا میرزا قی حجة الاسلام مرحوم	۸۲ • ۸۴	بقیه حکایت . حکایت مجموعه ابوالعباس و سخنان حکمت آمیز و شمع در باب سی
۶۱۵۶۰	بقیه مرثی حجة الاسلام و حاجی سید مرتضی مرتضوی و اوراق برشت و سخن در درخت سب زمینی	۸۵ • ۹۰	بقیه سی باقیه احوالات باستان و حکایت گلستان
۶۵۵۶۲	بقیه دایر بزراعت سب زمینی	۹۱ • ۹۲	باقی حکایت گلستان با حکایت بوستان
۶۷۵۶۶	بقیه نصاب متفرقه و نصاب حضرت غلام کل علی سع و سایر نصاب کرام	۹۳ • ۹۵	بقیه در نانی و نامل باقیه در مشاورت و مختصری از احوال کرامه زمین
۷۲۵۶۸	باقی نصاب . و بقیه احوال تاریخی و ژوگرافی ایران با مقاله نامق کمال درسی	۹۶ • ۱۰۴	باقی احوال کرامه زمین با مجمعی از احوال زردشتیان و شرح ولادت حضرت رسالت پناه سع
۷۸۵۷۴	بقیه مقاله درسی با تاریخ سنت هله	۱۰۵ • ۱۱۰	باقی شرح ولادت آنحضرت و بقیه احوال تاریخی و ژو- گرافی ایران

صفحه	تفصیل مندرجات	صفحه	تفصیل مندرجات
۱۱۱ • ۱۲۳	باقی احوال ایران و جمعی دایر بفلاحات	۱۴۴ • ۱۴۸	بقیه احوال کرامه زمین و مکتوب طائفه بمؤلف
۱۲۴ • ۱۳۰	دایر بزراعت یونجه و شرح حال قوم کارناج	۱۴۹ • ۱۵۰	بقیه مکتوب طائفه و مقاله اوراق برشتان در باب مبارک
۱۳۱ • ۱۳۳	باقی ترجمه حال قوم کارناج و جمهوریت آن . و شعر عربی	۱۵۱ • ۱۵۴	بقیه مقاله اوراق برشتان و رقم عباس میرزای قاجار السلطنه در تذکیر اهل تبریز
۱۳۴	اشعار هلالی . حیدری . صائب . سلطان یعقوب و غزل اوراق برشتان	۱۵۵ • ۱۵۷	باقی رقم قاجار سلطنت و شرحی در حفظ الصحة اطفال
۱۳۵	بقیه غزل اوراق برشتان و قطعه حاجی سید مرتضی مرتضوی باقیه احوال زردشتیان	۱۵۸ • ۱۵۹	باقی حفظ الصحة اطفال . و شرح احوال تاریخی و ژوگرافی ایران
۱۳۶ • ۱۳۸	بقیه احوال زردشتیان	۱۶۰ • ۱۶۲	باقی شرح احوال تاریخی ایران و حکایت گلستان
۱۳۹ • ۱۴۱	بکظرفی سند تنگین تاریخی و شرح احوال فلون . فوست و فیانغورس	۱۶۳ • ۱۶۴	بقیه حکایت گلستان با حکایت بوستان و ترجمه احوال امم ترك
۱۴۲ • ۱۴۳	باقی ترجمه حال فیانغورس و بقیه احوال کرامه زمین	۱۶۵ • ۱۶۹	باقی ترجمه احوال امم ترك و مکتوب نامق کمال در باب شهر سب



صفحة	تفصيل مندرجات	صفحة	تفصيل مندرجات
۱۷۸ • ۱۷۰	نقمة ترجمة مکتوب نامق کمال در باب شهر لندن	۱۹۲ • ۱۸۹	مختصری دایر به بیطاری، وقتنامه هندوستان مرحوم نادر شاه افشار
۱۸۲ • ۱۷۹	بقية احوال زردشانیان و اشعار آملی جغتانی	۱۹۵ • ۱۹۳	بقية قننامه هندوستان و لطایف
۱۸۳	اشعار بهرام میرزای صفوی جلال‌الدین سلجوقی، حالی، ذوقی، سالم، سهیلی، امیر محمد صالح، جلال‌الدین محمد	۲۰۲ • ۱۹۶	بقية لطایف
۱۸۶ • ۱۸۴	غزل اوراق بریشان، و شرح احوال حمیر بیان		
۱۸۸ • ۱۸۷	مکتوب شهزاده امیر آخور باردشیر میرزا		



## اعتذار

از آنجائیکه از پندو شروع بنالیف و تحریر این بریشان ورقاره ها گردش روزگار دون و جرخیدن جرخ بوقلمون موانع و اشکالات گوناگون پیش میآورد ایام طبع آن نیز بیک زمان بسیار بریشان و شیرازه از هم کسبته یعنی مجبوحه جنک عالم خراب کن بین الملل مصادف آمده و بجهت انسداد طرق و قلت و فقدان اسباب لازمه طبع آن بطوریکه دخواه و مطلوب بود اسباب فراهم نیامد چنانکه برای طبع آن بدو کاغذ نمره شش خرید و یکجزء نیز چاپ شد چون کاغذ مذکور صاف و براق و حروفات سرق موجوده بالتام کهنه و بوسیده و تحصیل حروفات تازه و کار نکرده بجهت مسدودی راه ها و اشت لزوم سرب در میادین جنک خارج از امکان و اغلب کلمات در کاغذ مذکور محکوک و لم یقرء از طبع در می آمد بنا برجهات معروضه بطبع آن در کاغذ نمره هفت مجبورت حاصل آمد مع هذا امتنان بسیار از اداره محترمه مطبعة امید از مدیر و کارکنان آن داریم که با وجود اشکالات و تقایص مذکوره و فقدان اسباب مقتضیه نهایت همت و غایت دقت در طبع اینورق باره ها مبذول و بهتر از اغلب کتب مطبوعه در ایام چنانع و اشکال با حلیه طبع آراسته و گذشته از اینها ظرافت و نفاست کاغذ و خط سخن را مفید و سودمند نمیکند چنانکه شخص عالم و هنرمند اگر با بلا سیاره مجلس گردد معزز و محبوب است. الاخر آذر





کتابخانه  
مجلس علم



**کتابخانه آذربایجان - از مدت چندین سال با نظر که تأسیس شده است**

معارف جوان همواره در تهیه اسباب نشر معارف و تسهیل و تحجیل و ادان  
انسان و نبات عزیز خودش بذل هیچگونه فداکاری دریغ نداشته و هم  
اسباب و علم و معرفت را بر فواید و منافع مادی ترجیح داده است

**کتابخانه آذربایجان - از تاریخ تأسیس خودش با نظر در میان همقطاران محترم**

خوش اولین درجه از اهمیت و شهرت و امانت را احراز نموده و همیشه از اقصای بلاد  
و ممالک با جلب و تهیه آثار باارزش و کتابهای بدیع از طرفی خود را روز بروز مزین و  
مکمل تر نموده و از طرفی دیگر سرچشمه های زلال ادب و معرفت را بطرف مشرقین  
محترم خود جاری ساخته است

**کتابخانه آذربایجان - همه میدانند که در دوره های اطلاعات مثوانیه این چند سال اخیر**

دچار چه قسم اندوخته ها و خسارهای عمده که هر يك برای مدوم صاحبین يك اساس منیش  
کافی بوده گردیده است معالفت در هیچ موقع مد نظر خود را از استقامت مسلك و  
خدمت بمعارف منحرف نساخته ضرر مادی را جزیر شمرده و روحی بازار دانش و  
فرهنگ را آخر زحمات غنیفه خود دانسته است

**کتابخانه آذربایجان - در هر سالی بیش از نال بیش مظهر توجه و عواطف از باب**

معارف گردیده و از اثر این توجهات و عواطف بی نشاط و فعالیت سادفه خود افزوده  
و با جلب آثار مفیده و جراید یومیه و هفتگی و رسائل موفوقه دیر پیرزاییکه بوده باشد  
مذاق اهل فضل را خیرین ساخته و علاوه بر ای رعایت حرفة اهالی لدی لافضا همواره  
بطبع و نشر کتب کلاسیکی و دفاتر مشق و غیره با طبعی روشن و دلویی مرعوب و نام نوا است

**کتابخانه آذربایجان - با اینکه فعلا امتیازات جنگ بین لسی مناسبانش با اعلی از**

بای تخت های اروپا و مصر و عثمانی و هندوستان مفلوح است باز قدر لزوم از کتب  
که سابقاً جلب نموده بود موجود دارد و همان قدر که قبل از طلوع جنگ بطبع و نشر  
مستفاد از اهالی محترم تبریز مستفاد  
خودش را با کتابخانه ابداع نموده است

**کتابخانه آذربایجان - محترم**

مملکت اثری تألیف یا ترجمه نموده  
اثر مزبور را با به حساب مؤلف و مترجم بطبع رساند و یا اینکه امتیاز طبع و نشر  
از صاحب اثر ابتیاع نماید

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



55470235



**کتابخانه آذربایجان - از مدت چندین سال با نظر که تأسیس شده است**

معارف جوان همواره در تهیه اسباب نشر معارف و تسهیل و تحجیل و ادان  
انسان و نبات عزیز خودش بذل هیچگونه فداکاری دریغ نداشته و هم  
اسباب و علم و معرفت را بر فواید و منافع مادی ترجیح داده است

**کتابخانه آذربایجان - از تاریخ تأسیس خودش با نظر در میان همقطاران محترم**

خوش اولین درجه از اهمیت و شهرت و امانت را احراز نموده و همیشه از اقصای بلاد  
و ممالک با جلب و تهیه آثار باارزش و کتابهای بدیع از طرفی خود را روز بروز مزین و  
مکمل تر نموده و از طرفی دیگر سرچشمه های زلال ادب و معرفت را بطرف مشرقین  
محترم خود جاری ساخته است

**کتابخانه آذربایجان - همه میدانند که در دوره های اطلاعات مثوانیه این چند سال اخیر**

دچار چه قسم اندوخته ها و خسارتهای عمده که هر يك برای مدوم صاحبین يك اساس منیش  
کافی بوده گردیده است معالفت در هیچ موقع مد نظر خود را از استقامت مسلك و  
خدمت بمعارف منحرف نساخته ضرر مادی را جزیر شمرده و روحی بازار دانش و  
فرهنگ را آخر زحمات غنیفه خود دانسته است

**کتابخانه آذربایجان - در هر سالی بیش از نال پیش مظهر توجه و عواطف ارباب**

معارف گردیده و از اثر این توجهات و عواطف پر نشاط و فعالیت سابقه خود افزوده  
و با جلب آثار مفیده و جراید یومیه و هفتگی و رسائل موفوقه دیر بهر زاینکه بوده باشد  
مذاق اهل فضل را خیرین ساخته و علاوه بر ای رعایت حرفة اهالی لدی لافضا همواره  
بطبع و نشر کتب کلاسیکی و دفاتر مشق و غیره با طبعی روشن و دلویی مرعوب و نام نوا است

**کتابخانه آذربایجان - با اینکه فعلا امتیازات جنگ بین لسی مناسبانش با اعلی از**

بای تخت های اروپا و مصر و عثمانی و هندوستان مفلوح است باز قدر لزوم از کتب  
که سابقاً جلب نموده بود موجود دارد و همان قدر که قبل از طوفان جنگ بطبع و نشر  
مستعد دارد اهالی محترم تبریز مستعد  
خودشانرا کتابخانه ابداع نموده با اس

**کتابخانه آذربایجان - محترم**

مملکت اثری تألیف یا ترجمه نموده  
اثر مزبور را بانه حساب مؤلف و مترجم بطبع رساند و یا اینکه امتیاز طبع و نشر  
از صاحب اثر ابتیاع نماید

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



55470235